

زمینه های تاریخی و مبانی ایدئولوژیک قانون اساسی جمهوری اسلامی

و محتوای حقوقی، سیاسی، اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی آن

بهباد مالکی - بهمن ۱۳۹۳

پیشگفتار:

فرهنگ لاروس، قانون اساسی «la constitution» را به عنوان قوانین پایه ای و یا مجموعه قواعد قضائی ای تعریف می کند که روابط بین حاکمان و شهروندان یک کشور را تنظیم می کنند.

فریدون آدمیت از حکومت قانون، مجموع قواعد و ضوابطی را می فهمد که حاکم بر نظام اجتماع است: «یعنی حاکم بر روابط افراد با یکدیگر، حاکم بر روابط افراد با دولت و حاکم بر خود دستگاه دولت، حقوق خصوصی و عمومی- حقوق شخصی و سیاسی و بالاخره حقوق اساسی- جملگی مشمول آن مفهوم کلی هستند.» از این زاویه، قانون اساسی به نظر او «رشته ای است که روابط افراد جامعه را با دولت به هم می پیوندد و حقوق و حدود هر کدام را مشخص می کند.» او اضافه می کند: «در فلسفه سیاسی جدید، منشأ آن قواعد و ضوابط اراده مردم شناخته گردیده است.» (فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار، ص ۱۷۱-۱۹۰)

قوانین بیان حقوقی مناسبات عینی در جامعه، یعنی روابط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی هستند. از آنجا که این مناسبات عینی ثابت نیستند و در جریان رشد نیروهای مولد و تحولات سیاسی- اجتماعی دچار تغییرات کمی و کیفی می شوند، قوانین هم ثابت و ابدی باقی نمی مانند. بالطبع قوانین اساسی هم از شمول این امر خارج نیستند. البته اصول مندرج در قانون اساسی هر کشور و تغییرات آتی آن تابعی از توازن نیروهای سیاسی جامعه مذکور و تغییراتی است که این توازن در جریان مبارزه طبقاتی به ویژه مبارزه سیاسی دچار آن می شود. از این رو بازنگری ها و متمم های زیادی می توانند پیش بیایند تا زمانی که یک جابجائی انقلابی انجام پذیرد و قانون اساسی نوینی جای قدیمی را بگیرد. نمونه بارز آن تغییراتی است که قانون اساسی ایران در صد سال اخیر دچار آن شده و یا قانون اساسی فرانسه، که بارها و بارها با تغییر جمهوری ها، دچار تغییر و بازنگری شده است.

قانون اساسی، به شکل مدون و امروزی آن، اولین بار در ایالات متحده در ۱۷۸۷ تدوین گردید و به اجرا درآمد. اولین قانون اساسی فرانسه در ۱۷۹۱ به دنبال انقلاب بورژوازی ۱۷۸۹ و سرنگونی سلطنت مطلقه به وجود آمد. تدوین قانون اساسی در این کشورها در درجه اول پاسخی به نیازهای طبقه جدید و مناسبات نوین بورژوازی بود که در صدد تثبیت قالب های حقوقی جدید برای مالکیت خصوصی سرمایه، آزادی نیروی کار، تأمین حدود و ثغور بازار، تأمین آزادی داد و ستد و رقابت آزاد و غیره بودند.

با وجود این، قرار دادن اراده مردم به عنوان منشأ قانون، گام بلندی است که قوانین را از آسمان به زمین می کشاند و منشأ الهی یا متکی بودن قوانین به اراده یک حاکم «مستبد یا عادل» را نفی می کند.

اما اندیشه سیاسی و یا «فلسفه سیاسی جدید» به این حکم نادقیق که «منشأ قانون، اراده مردم است» بسنده نمی کند. می گوئیم «نادقیق»، به این علت که «مردم» بیانگر مجموعه ای از طبقات، لایه ها و گروه های اجتماعی اند که منافع و خواست های متفاوت و متضادی دارند و دست کم در مورد مجموعه کامل و پیچیده ای از روابط، قواعد و نهادها که در قانون اساسی متجلی می شود «اراده واحدی» از خود نشان نمی دهند. بدین سان اندیشه سیاسی علمی مدرن از این حکم عصر روشنگری که «منشأ قانون اراده مردم است»، فراتر می رود و قانون و از جمله قانون اساسی و به طور کلی روبنای سیاسی و حقوقی را تظاهر اراده یک طبقه اجتماعی معین می داند که در یک روند طولانی مبارزه طبقاتی آن را به وجود می آورد، تدوین می کند و به نام اراده و خواست همه مردم اعلام می نماید. این اعلام قانون به نام اراده و خواست همه مردم از سوی طبقه ای که ابتکار و رهبری تغییر اجتماعی را دارد، در لحظاتی ممکن است واقعا بیانگر اراده و خواست اکثریت مردم باشد و گاهی هم ممکن است طبقات و لایه های دیگر یا به خاطر نداشتن بدیل

دیگری از خود بدان تن دهند و یا دچار این توهم شوند که قانون آن طبقه معین، تجلی اراده خود آنها هم هست. اما قانون (و از جمله قانون اساسی)، و به طور کلی روبنای حقوقی و سیاسی، همواره مدافع روابط اقتصادی - اجتماعی معین و بیانگر منافع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی طبقه معینی است و نه «منافع همه مردم» یا «منافع همه جامعه». با آشکار شدن این موضوع به تدریج این توهم که قانون اساسی رسمیت یافته، بیانگر اراده همه مردم است ضعیف می شود. قانون موضوع مجادله و بحث طبقات اجتماعی می گردد و از آنجا که انقلاب با خود اکثر گروه ها و طبقات اجتماعی را به میدان مبارزه می کشاند، دیدگاه ها و نظرات گوناگونی به وجود می آید و امکان ارائه بدیل های دیگر فراهم می گردد که تحقق عملی آنها به مبارزه طبقاتی و به توانائی سیاسی و رهبری طبقات یا گروه هائی است که آلترناتیو جدیدی پیشنهاد می کنند.

از این زاویه طبقات جدید می توانند دیدگاه ها و تعاریف خودشان را نسبت به قوانین به طور عام و قانون اساسی به طور ویژه بیان کنند. هر چند که قوانین و از جمله قانون اساسی به صورت مستقل و قائم به ذات عمل نمی کنند. در نهایت این طبقات حاکم و حکمرانان جدید هستند که در هر وضعیت و مرحله تاریخی - اجتماعی مهر خود را بر این قوانین می زنند و یا اجرای آن را بر طبق منافع خود شکل می دهند یا مسکوت می گذارند (در جاهائی که این قوانین با منافع آنها سازگار نباشد).

بنابراین، قانون اساسی هر کشور، نه تنها صورت بندی حاکمیت و رژیم حاکم را تبیین می کند، بلکه به ماهیت آن نیز می پردازد. از این بابت، تحلیل آن دریچه ای است که ما را به شناخت هر چه بهتر رژیم حاکم، رهنمون می سازد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی، از بدو تدوینش، بارها و از جوانب مختلف مورد نقد قرار گرفته و هنوز هم بر سر اجرا یا عدم اجرای این یا آن ماده و یا «اجرای کامل و بی تنازل آن» و یا پالایش آن از تناقضات عرفی اش در جهت یکدست کردن «حکومت اسلامی»، نه تنها در میان بالائی ها، موضوع مجادله و بحث است، بلکه شاهد کج فهمی های زیادی در میان گروه های مخالف از جمله کارگران و زحمتکشان نسبت به مفاد این قانون هستیم.

از این رو بازخوانی این قانون و نشان دادن ماهیت به غایت ارتجاعی آن در همه زمینه ها، ضرورت خود را از دست نداده است. من می گویم در بخش نخست نوشته حاضر با یک نگرش تاریخی، به مسیر تدوین قانون اساسی در ایران بپردازم و در درجه اول نشان دهم روحانیت شیعه به طور عام و روحانیت معتقد به ولایت فقیه، به طور ویژه در تمام این راه، گام به گام تدوین قانون اساسی را از مسیر دموکراتیکی که مورد نظر پیشروان جنبش دموکراتیک در ایران بوده است، منحرف کرده اند و آن را یکسره به ابزاری برای سرکوب کارگران و زحمتکشان و همه نیروهای مخالف و هر ندای آزادی طلبانه و عدالت خواهی تبدیل کرده اند. مفاهیمی چون جمهوری، دموکراسی، آزادی، برابری، عدالت اجتماعی، انتخابات، شورا، تفکیک و استقلال قوا و ... به لفاظی های بی محتوایی بدل گشته اند که هیچ گونه ارزش واقعی و عملی در مقابل قدرت ولایت و فقاقت و ارزش های اسلامی و ضوابط و قواعد شرعی ندارند. در عین حال سعی خواهیم کرد اینجا یا آنجا به نقش شخصیت های سیاسی و روشنفکران و نیروهای دموکرات و چپ در این راستا اشاره کنم. به ویژه به کمبود و نقصان بزرگی که این اشخاص و نیروها در برخورد به نقش ایدئولوژیک- سیاسی روحانیت و مذهب داشته اند و مصلحت طلبی و محافظه کاریشان باعث شده که نقش مخرب روحانیت را در به انحراف کشاندن جنبش دموکراتیک مردم ایران در بزنگاه های تاریخی مهمی چون انقلاب مشروطیت، نهضت ملی شدن نفت و جنبش مردمی سال های ۵۶-۵۷ نبینند و یا به آن کم بها دهند. در بخش دوم نوشته، وارد خود متن قانون اساسی می شوم و مهم ترین مواد آن در زمینه های سیاسی، حقوقی، اقتصادی و فرهنگی را بررسی می کنم و نشان می دهم که در تمام این موارد قانون اساسی جمهوری اسلامی همچون سدی در مقابل پیشرفت اجتماعی- اقتصادی و سیاسی و فرهنگی توده های مردم به ویژه طبقه کارگر عمل می کند و پشتیبان منافع استثمارگرانه طبقات و گروه های حاکم است که روحانیت حاکم و نهادهای رسمی و غیر رسمی وابسته بدان بخش مهمی از این اقلیت استثمارگر حاکم را تشکیل می دهند.

بررسی خود را از قانون اساسی در چهار زمینه دنبال می کنم:

(۱) بررسی سیاسی و ماهیت قدرت سیاسی، اجزای حکومت و جایگاه دموکراسی در جمهوری اسلامی

۲) بررسی اجتماعی، مسأله آزادی ها و به ویژه آزادی مطبوعات و جمعیت ها و احزاب و حقوق مدنی و حقوق کارگران و زنان و حقوق اقلیت های قومی و ملی.

۳) بررسی اقتصادی و رویکردهای قانون اساسی به مسائلی چون مالکیت، اقتصاد دولتی، تعاونی و خصوصی و ...
۴) سیاست خارجی جمهوری اسلامی.

در بررسی سیاست داخلی، مسأله محوری در قانون اساسی جمهوری اسلامی، حکومت و ساختار قدرت است. در این راستا، ولایت مطلقه فقیه از ویژگی و اهمیت اساسی برخوردار است. بحث نظری ولایت فقیه در مبحث عامی از رویکرد اسلام به سیاست و حکومت جا می گیرد. از این نقطه نظر، لازم می دانم که به این مسأله، نگاهی تاریخی و مفصل بیندازیم.

بخش اول

بررسی برخی زمینه های ایدئولوژیک و تاریخی قانون اساسی جمهوری اسلامی

ولایت فقیه در بستری تاریخی:

اسلام از بدو تأسیسش در شبه جزیره عربستان، همانند آشخوورهای ابراهیمی و غیر ابراهیمی اش به این نتیجه رسیده بود که مسلمانان برای بسط نفوذ و قدرتشان به سیاست نیاز دارند و به قدرت سیاسی و حکومت رو آورد. محمد و یارانش با تکیه بر قبیله قریش، با وارد شدن در یک کشاکش سیاسی- نظامی و از طریق یک سری جنگ ها، موسوم به غزوات محمد (احد و خندق و ...) برقبایل رقیبش پیروز گردید.

رقبای قدرتمند محمد و نومسلمانان، در کیش جدید، همدست نیرومندی برای حفظ و بسط قدرت خویش یافتند و به آن گرویدند. اسلام حربه نیرومندی برای وحدت قبایل عرب گردید. بلافاصله بعد از مرگ محمد، حکومت خلفا در شبه جزیره عربستان برقرار گردید. خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی)، اولین حکومت اسلامی را تشکیل دادند. هنوز مرکب وصیت نامه محمد خشک نشده بود که امیران و سردمداران عرب، برای جانشینی او و دست یابی به قدرت، به روی هم شمشیر کشیدند. جنگ های جمل (بین عایشه و طلحه و زبیر با علی بن ابی طالب)، صفین (بین علی و معاویه با شکست علی)، جنگ نهروان (خوارج با علی و شکست خوارج)، و جنگ کربلا (بین یزید بن معاویه و حسین بن علی)، در فاصله کوتاهی برای تقسیم مجدد قدرت بین قبایل مختلف عرب به وقوع پیوست و انشعابات بزرگ جهان اسلام را برای همیشه رقم زد. خروج اعراب از زادگاهشان و تشکیل حکومت در شامات (سوریه و لبنان) و عراق و بصره آنها را به مرزهای دو امپراتوری قدیم ساسانی و روم نزدیک ساخت. با یورش اعراب به امپراتوری ساسانی و گسترش نفوذ و قدرتش در شمال آفریقا، زمینه ایجاد امپراتوری اسلامی به وجود آمد. بنی امیه اولین سلسله خلفای اسلامی را به وجود آوردند و به مدت ۹۰ سال (۶۶۱-۷۵۰ میلادی) در قلمرو وسیعی حاکمیت مسلمانان را برقرار کردند. بعد از آنان بنی عباس (از قبیله هاشمیان، عموی محمد)، سلسله عباسیان را به مدت ۵۰۸ سال (۷۵۰-۱۲۵۸ میلادی) تا مرزهای اندلس گسترش دادند.

«در اندیشه سیاسی اهل سنت، برای حکومت شرط معصوم بودن سلطان یا خلیفه و یا امام وجود ندارد. تا جایی که برخی از علمای سنی از جمله «امام محمد غزالی» و «ابن تیمیه» در نوشته های خود، حکومت سلطان جابر را براساس ضرورت یا پذیرش واقعیت توجیه کرده اند.

«جدا از تناقض هایی که در اندیشه سیاسی حاکمیت، در نزد علمای اهل سنت می توان نشان داد، در واقعیت، دین و دولت جدائی ناپذیر تلقی می شد. سلطان ولی امر محسوب می شد» (مشروطه ایرانی، ص ۱۷۱، ماشاء الله آجودانی، نشر اختران).

یکی از علمای برجسته اهل سنت، فضل الله بن روزبهان، خنجی اصفهانی که در آرزوی برپائی حکومت اسلامی، کتاب سلوک الملوک را به تحریر در آورده، پا را تا بدانجا پیش نهاد که صریحاً نوشت: «سلطان در عرف شرع کسی است که بر مسلمانان مستولی باشد، به حکم شوکت و قوت لشکر، و علماً گفته اند: واجب است طاعت امام و سلطان در هر چه امر و نهی کند، مادام که مخالف شرع نباشد. خواه عادل باشد، خواه جابر». (همان جا، ص ۱۷۱).

هم اکنون نیز، پادشاه کشور مراکش، امیر المؤمنین لقب دارد. او بالاترین مقام مذهبی کشور را دارد و از آن بالاتر در کشوری مثل عربستان سعودی، مشکل بتوان تمایزی بین قدرت سلطنت و قدرت مذهبی و هابیان یافت. اقتدار مذهبی و اقتدار سیاسی، توأم استبداد مذهبی متکی به قوانین شرعی را در آنجا جاری ساخته اند.

با شکست علی در جنگ صفین با معاویه و کشته شدن حسین، فرزندش در کربلا در زمان یزید، قدرت از دست پیروان علی خارج می شود. این جدائی، گرهگاهی می شود که بر سر آن، نظریه امامت و مبدأ فقاہت و حکومت فقاہتی شکل می گیرد، و به مدت ۱۴ قرن، سایه خود را بر مبارزات نظری و عملی انواع فرقه های شیعه می گستراند. هسته نظری اولیه شیعیان بر آن است که حکومت در اصل از آن امام معصوم بوده و سلطنت امری غصبی است. در میان امامان شیعه، امام ششم، جعفر صادق، بیش از همه در تکوین نظری حکومت اسلامی کوشیده است. در کلام سنت، بعد از پیامبر، ریاست دنیائی مردم بر عهده اهل حل و عقد (۱) است و خلیفه مسلمانان (امیر المؤمنین) ریاست دنیائی دارد. ولی در کلام شیعه، امام و ولی ادامه راه پیامبرند. در این دیدگاه ذات باریتعالی دارای ولایتی تکوینی است (ولایت ذاتی ناظر بر وجود و کون) و با اذن شارع، ولایت تشریحی به پیامبر و ائمه تفویض شده است (۱). از نظر شیعه، امامان صاحب مرتبه ای از ولایت تکوینی اند و از این بابت به طریق غیب و معجزه دست یابی دارند. اما از نقطه نظر کلام، ولایت در حد امامت قطع می شود. چرا که یک شرط آن معصومیت است. ولی شیعیان بر سر چگونگی ادامه راه امامان، به ویژه بعد از مرگ امام یازدهم (امام حسن عسکری) و «غیبت» امام دوازدهم (امام مهدی) و نقشی که فقها و علمای دین تا زمان بازگشت مهدی، در دنیا به عهده دارند دچار چند پارگی می شوند. «اما آنچه مانع از فروپاشی فرقه شیعه گردیده، نهاد "نیابت" است. که در ابتدا توسط امام موسی کاظم، امام هفتم شیعیان بنیان گذاری شد و برای اولین بار جمع آوری خمس و زکات را سازمان داد. این امر در پی مرگ امام حسن عسکری، توسط چهار نایب امام غایب (نیابت خاص امام) در طی چند دهه ادامه یافت و با ایجاد نهاد فقاہت به عنوان (نیابت عام امام) امکان داد که اقتدار روحانیون شیعه تا زمان ظهور امام زمان حفظ شود.» (نقل از کتاب *نظم نوین روحانیت در ایران*، مهدی خلجی ۱۳۸۹)

با استقرار حکومت های ایرانی و ترک در قلمرو سابق ساسانی و روم و عقب راندن اعراب، در این ترکیب قدرت تغییر چندانی حاصل نشد. روحانیان و فقها و شیوخ سنی و شیعه، با دست اندازی بر زمین ها و موقوفات و اخذ مالیات های مذهبی و تکیه بر زمینداران و دهقانان مرفه و بعضاً کسبه و پیشه وران مرفه، قدرتی را تشکیل می دادند که با اتکای به آن، بخشی از وظایف دولت های فنودالی- ایللیاتی را در زمینه قضاوت و تمشیت امور خصوصی (ازدواج، طلاق، تولد و مرگ و ...) و حل و فصل معاملات، بر عهده داشتند. این تقسیم قدرت با سلاطین و رؤسای قبایل توأم با کشمکش و رقابت بود. دوران قدرت گیری صفویه را می توان از این نظر چرخشی در رابطه روحانیان و قدرت سیاسی دانست. برای اولین بار حکومت مذهبی- فنودالی در ایران در قالب شیعه صوفی مشرب به وجود آمد (من اصطلاح فنودالیسم، فنودال و فنودالی را در معنای عام آن در مورد مناسبات زمینداری و سیستم خانخانی و ایلخانی در ایران بکار برده ام بدون آنکه ویژگی های مناسبات زمینداری در شرق و ایران را نفی کنم و یا وارد مباحث شیوه تولید آسیائی و استبداد شرقی شوم). شاه اسماعیل و شاه عباس و شاه طهماسب به زور شمشیر و کشتار وسیع دگراندیشان مذهبی - به ویژه سنیان- حکومت مذهبی- پادشاهی خود را در قلمرو وسیعی برقرار کردند. قانون شریعت و خرافات و تظاهرات مذهبی (سینه زنی، قمه زنی، تعزیه و ...) به اتکا قدرت دولتی در همه جا جاری شد. این چرخش بر پایه تلاش های نظری و عملی روحانیان، طی هفت قرن پس از ظهور اسلام در جنبه های مختلف، عرفانی (۲) کلامی و فقهی بر روی نظریه ولایت در زمان غیبت امام زمان صورت گرفت.

حضور فقها و شیوخ در کانون قدرت صفویان، نشانه نقطه اشتراک

بر کلام شیعی و عرفانی راجع به ولایت بود.

«علامه حلی فقیه بزرگ قرن هشتم، در بحث جهاد کتاب (تذکره الفقها) به شرط عصمت امام مسلمین تصریح می کند. ولی هم او ایجاد شرایط لازم زمانی- مکانی برای پذیرش امام عادل غیرمعصوم را با استقرار صفویان حاصل می داند.» (همانجا). علامه مجلسی هم که به این تفکیک و تثویب معتقد بود جایگاه والایی در کانون سیاست صفوی پیدا کرد. با این چرخش، ولایت عرفانی که با ندای «انالحق» حلاج بر سر دار، به عالم علیا نظر افکنده بود، به ولایت فقهی در عالم سفلی سقوط کرد. تا به حکومت فقها و شیوخ و سلاطین، مشروعیت بخشید.

با هجوم افغان ها و برجیده شدن بساط صفویان و استقرار حکومت های نادر و کریم خان، روحانیان از قدرت سیاسی عقب نشستند. ولی هیچ گاه از رویای کسب مجدد قدرت سیاسی و برقراری حکومت شرع باز نایستادند. با استقرار مذهب شیعه در بخش عمده قلمرو پادشاهان ایرانی و رشد دستگاه آخوندی، پایه های نظری ولایت فقیه، این بار نزد فقهای بزرگ شیعه ریخته شد و ولایت عرفانی و کلامی به حاشیه رانده شدند.

در دوران قاجاریه، ما با به هم خوردن موازنه قدرت سلاطین و علمای روحانی، به نفع اقتدار اجتماعی فقیهان روبرو هستیم. این سلاطین بودند که از فقها اذن جهاد و «اذن سلطنت» طلب می کردند.

مهم ترین مستند مسأله ولایت فقیه، روایت عمر بن حنظله (مقبوله)، منقول از امام جعفر صادق است «فانی قد جعلته علیکم حاکما» (من او را حاکم بر شما قرار دادم). که به استناد روایات دیگری از پیامبر اسلام و امامان شیعه (۳) پایه شرعی دیدگاه ولایت فقیه را برای بسیاری از علمای شیعه می سازند. برای فقهای چون محقق کرکی، ۹۴۰ ه. ق (خاتم المجتهدین)، ثقة الاسلام کلینی (در اصول کافی)، ملا احمد محقق نراقی، شیخ محمد حسین نجفی (در جواهر)، شیخ انصاری (در القضاء)، میرزای نائینی، و خمینی (در کتاب البیع و ولایت فقیه)، مقبوله عمر بن حنظله در اثبات ولایت انتصابی مطلقه فقیه، مورد استناد قرار گرفته است. محقق کرکی فقیه بزرگ عصر صفوی (از علمای جبل عامل در لبنان) در رساله نماز جمعه، قائل به توسعه قلمرو اختیارات فقها در عصر غیبت می شود. به قول کدیور در حکومت ولایی، ص ۱۰۳، «شهید ثانی (۴) اولین کسی است که اصطلاح ولایت فقیه را بکار برده است. از نظر او مجتهد و فقیه عادل در حال غیبت، در همه آنچه نیابت در آن دخیل است، نایب ائمه علیهم السلام می باشد. (به نقل از مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام، از کتاب القضاء شهید ثانی)».

ملا احمد نراقی فقیه شیعه (۱۲۴۵-۱۱۸۵ ه. ق.) در دوره قاجاریه، برای اولین به طور روشن رابطه بین فقیه عادل و مجتهد و ولایت را در کتاب «عواید الایام» مطرح کرد و پا را از دایره امامت فراتر نهاده و حکومت را از آن فقیه اعلم دانسته و «ولایت فقیه» را مطرح کرد. «انتظام امور دنیای مردم» و «ولایت سیاسی فقها بر مردم» در کلام نراقی جاری است. (حکومت ولایی، ص ۱۰۶).

پس از وی میرزای نائینی از فقهای مشروطه (میرزا محمد حسین غروی نائینی، ۱۳۵۵ ه. ق) این وظیفه را دنبال می کند. فقهای شیعه در باب نظریه ولایت عامه فقیه و یا به عبارتی دیگر زعامت سیاسی فقیه، به دو دسته تقسیم می شوند. «عده ای همچون شیخ محمد حسین نجفی (صاحب جواهر)، آیت الله سید محمد حسین بروجردی، آیت الله گلپایگانی و آیت الله خمینی از مهم ترین قائلان آنند، و برخی مانند شیخ انصاری، آخوند خراسانی، سید محسن حکیم، آیت الله سید احمد خوانساری، آیت الله سید ابوالقاسم خوئی، و مرحوم شیخ الفقها آیت الله اراکی (صاحب المکاسب المحرمه) در رده مناقشه کنندگان و مخالفان این نظریه هستند». صرف نظر از اختلافاتی که مابین فقهای طرفدار ولایت فقیه، در باب اعتقادی و کلامی بودن این نظریه و یا اینکه از فروع فقهی است یا نه و تعیین حد و حدود آن، این اتفاق نظر وجود دارد که: «ولایت انتخابی نیست و از جعل (قرار دادن) شارع مقدس ناشی می شود و مردم (عوام) همچون محجورین [محجور: آنکه به سبب بی خردی و ابله‌ی از تصرف در اموال خویش ممنوع باشد - فرهنگ لغات معین] و صغیران که تحت ولایت یا قیم در امور شخصی قرار می گیرند؛ در امور عام [تمام اموری که در عرف به شئون سیاسی و مسائل اجتماعی و اداره جامعه بر می گردد.] قادر به تشخیص منافع خود نیستند. و تحت قیمومت ولی عادل که بر همه امور اشراف دارد، قرار می گیرند. تمام شئون انسان ها به استثنای سپهر زندگی خصوصی تحت ولایت شرعی فقهاست.» (حکومت ولایی، ص ۱۱۳).

خمینی در کتاب ولایت فقیه (درس های خارج فقه در حوزه نجف در سال ۱۳۴۸ ش) تصریح کرده است؛ «ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیته جز جعل [قرار دادن و تعیین] ندارد. مانند جعل قیم برای صغار- قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارند.» (ولایت فقیه، ص ۴۱). در تمام نظریات فقهای طرفدار ولایت فقیه، ولایت علاج قصور و نقص مردم است. از این لحاظ، لب مطلب را آیت الله جوادی آملی در کتاب «پیرامون وحی و رهبری» در ص ۱۵۹ گفته: «چون معیار تصمیم گیری در ولایت تشخیص ولی است و میزان تصمیم گیری در وکالت، تشخیص موکل و تحدید حدود از طرف اوست. پس جمع ولایت و وکالت ممکن نیست. چه اینکه ممکن نیست شخص مختاری برای خودش قیم و ولی نصب نماید...» (حکومت ولایی، ص ۱۱۹). ما با نمونه آشکاری از منطق ارسطویی و سفسطه فلسفی در این عبارت روبرو هستیم که به زبان روشن تر می خواهد بگوید که فقیه، ولی مردم است نه وکیل آنها. لذا موظف نیست همچون وکیل نظر موکلین خود را در اداره جامعه رعایت کند. این مردمند که باید همچون محجوران و قاصران، اعمال خود را با نظر ولی فقیه سازگار و هماهنگ نمایند.

روحانیت شیعه با این انبان نظری در تأیید ولایت فقیه، در دوره پیش و بعد از نهضت مشروطه، از یک طرف سعی می کرد با قدرت موجود یعنی سلطنت قاجار کنار آمده، قدرت خود را از طریق نفوذ در دربار و پیوند با سردمداران حکومت گسترش دهد و از سوی دیگر با همراهی با جنبش توده ای و حمایت مشروط از آن، سعی می کرد که آن را به سیاق خویش در آورد.

میرزای قمی و شیخ جعفر کاشف الغطا از بزرگترین فقهای عصر فتحعلی شاه، علیرغم آنکه با تأیید نظریه نیابت عام فقها، اصل حکومت را در عصر غیبت امام، از آن مجتهد فقیه می دانستند ولی سلطنت فتحعلی شاه را تأیید می کردند و شاه ناگزیر بود مشروعیت خود را از آنان طلب کند و همین شیخ جعفر بود که در جنگ با روسیه، اعلام جهاد داده و به فتحعلی شاه اجازه داد که رهبری جهاد با کفار روس را به عهده بگیرد و در همان اجازه نامه از شاه به «بنده ما که بر بندگی خود اعتراف دارد» یاد کرد. (مشروطه ایرانی، ماشاء الله آجودانی، ص ۷۴).

هم چنین است که ملا احمد نراقی مجتهد معروف، بر مشروعیت شاه در برخی از نوشته هایش صحه گذاشت، علیرغم آنکه او کسی است که نظریه ولایت فقیه را با استناد به ۱۹ روایت مدون کرد.

این رفتار دوگانه فقهای اعظم شیعه، ریشه در سنت «تقیه» دارد، که دروغ مصلحت آمیز و دورویی سیاسی آنان را پوشش شرعی می دهد. من در سطور آینده در بررسی آرای خمینی راجع به ولایت فقیه، به این مسأله بازخواهم گشت. فعلاً سیر خود را در بررسی تاریخی، به پیش زمینه های نهضت مشروطه ادامه می دهیم.

پیش زمینه های انقلاب مشروطیت و نقش روحانیت

در طی سلطنت قاجاریه، به ویژه دوران سلطنت فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه، با تلاطمات و تغییرات اجتماعی زیادی روبرو هستیم. جنگ های ایران و روس و شکست ایران و تحمیل دو قرارداد گلستان (۱۱۹۲ ه. ش - ۱۸۱۳ م) و ترکمن چای (۱۲۰۶ ه. ش - ۱۸۲۸ م) که منجر به از دست دادن مناطق وسیعی از قفقاز و پرداخت غرامات زیادی گردید. استقرار انگلستان در جنوب ایران به دنبال گسترش مناطق نفوذش در هند و عدم موفقیت ایران در جنگ هرات (۱۸۵۷ میلادی و ۱۲۳۶ خورشیدی) و جدائی قطعی آن از ایران، گسترش روابط تجاری و دیپلماتیک با کشورهای غربی و رفت و آمد سیاحان و مستشاران خارجی به ایران، عقد قراردادهای تجاری- گمرکی- بانکی- متعدد و استقراض خارجی و تأسیس بانک شاهنشاهی و ... شرایط وابستگی هرچه بیشتر ایران را به قدرت های خارجی به ویژه روسیه و انگلیس فراهم آورد. تضاد روسیه و انگلستان حداقل تا انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و پایان جنگ اول، بر حیات سیاسی ایران سایه افکنده بود.

یکی از نتایج مثبت باز شدن درها و گسترش روابط با خارج، رشد اندیشه های متری و سکولار در ایران بود که عمدتاً از طریق روشنفکرانی که به خارج رفت و آمد می کردند و یا در آنجا اقامت داشتند، به ساحات فکری ایرانیان وارد می شد. از این به بعد مبارزات مردم به ضد استبداد و فساد دربار و شاهدگان خرد و کلان و ظلم و ستم خوانین و مباحثان و اعوان انصار آنها در همه

ولایات در دو محور ضد استعماری و ضد استبدادی جریان پیدا کرد و ضرورت تغییر و اصلاحات را بیش از پیش موضوع روز ساخت.

خواست استقلال، قانون و آزادی با همه درک های ناقصی که آن روز از آنها وجود داشته (و هنوز هم وجود دارد) به شعار روز افشار و طبقات پیشروی آن روز ایران تبدیل می شد. بازرگانی که از رقابت ناسالم خارجی و حرص و آز حکمرانان داخلی در رنج بودند، روشنفکرانی که از سانسور و خفقان و استبداد و فساد دربار در عذاب بودند، زحمتکشان شهری و روستائی که غم نان و کار مشغولیت روزانه شان بود بیشتر از پیش به صحنه مبارزه کشانده می شدند. جنبش بابی در بخش های زیادی از شهرهای مرکزی و شمالی ایران و شورش های شهری در اصفهان، شیراز و بوشهر در نیمه قرن ۱۳ ه. ش و در سال های متأخرتر، جنبش سراسری تنباکو- نمونه های بارز این رشد مبارزاتی بودند.

سه جریان فکری- سیاسی ملی گرا (مذهبی و عرفی)- چپ گرا و اسلام گرا حول دو محور ضد استبدادی- ضد استعماری شکل گرفتند که در سرتاسر تاریخ ۱۵۰ ساله اخیر با حضورشان حیات سیاسی جامعه ایرانی را رقم زده اند. جای پای آنها به خصوص در مبحث ما راجع به قانون اساسی اهمیت دارد.

این جنب و جوش ها و ضرورت های پاسخگویی به آنها به ظهور اصلاح طلبانی در میان طبقات حاکم منجر شد که می خواستند واقع بینانه تر به این ضرورتها پاسخ دهند. شاهزاده عباس میرزا و مشاور اصلاح طلب و ادیبش، قائم مقام فراهانی از اولین کسانی بودند که قدم در اصلاح امور گذاشتند. با مرگ زودرس عباس میرزا، قائم مقام در وزارت محمد شاه، اصلاحاتی را دنبال کرد، که قتل او مجال پیش بردش را نداد. میرزا تقی خان امیر کبیر و سپهسالار و مستشارالدوله مردان اصلاحات دوره بعد بودند. اصلاحاتی که در جامعه فئودالی-ایلیاتی آن روز، تمرکز و امنیت، قانون مداری، ایجاد آموزش مدرن، تحدید فساد و ریخت و پاش های درباری را در مد نظر داشت؛ بدون آنکه از مرزهای مناسبات حاکم بگذرد شرایطی را فراهم می آورد که برای رشد و انباشت نخستین سرمایه ضرورتی حیاتی بود. اما این مردان اصلاحات، در مواجهه با سد استبداد و منافع خاندان شاه و دربار وسیع قاجار و چماق تحریم و تکفیر روحانیان مرتجع نزدیک به دربار و حتی خارج از کادر حکومتی که در تغییر و گام اصلاحی- از دست دادن نفوذ ارتجاعی و منافعشان را می دیدند. یا جان بر سر آن نهادند مثل قائم مقام و امیر کبیر و یا خانه نشین شدند. در این میان اصلاحات و روندی که سپهسالار در تدوین قانون و گردهائی از قانون اساسی در پیش گرفت از نقطه نظر بحث ما اهمیت دارد که به آن خواهیم پرداخت.

از سوی دیگر، روحانیت شیعه در وجود این شرایط فرصت تازه ای یافت تا با بازسازی واقعه کربلا و حماسه سازی از آن و علم کردن مظلومیت شیعه و مبارزه با مدرن گرائی و عرف گرائی زیر بهانه مبارزه با استعمار و سلطه اجانب و کفار و با بلند کردن پرچم دروغین آزادی خواهی و مبارزه با استبداد، خون تازه ای در رگ های اسلام سیاسی جاری کند. اعلام جهاد روحانیون به ضد روسها و شرکتشان در بسیج توده ها (به ویژه روستائیان) برای جهاد با کفار روسیه و واقعه رژی و تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی، دو واقعه مهمی اند که باعث قوت و نفوذ بیشتر روحانیان گردیدند.

اگر ملا احمد نراقی در مقام نظر، نظریه ولایت فقیه را تدوین کرد. سید محمد باقر اصفهانی (سید شفتی) و سید محمد تقی (آقا نجفی)، پسرش که امام جمعه مسجد شاه اصفهان بود در مقام عمل در اصفهان داعیه این حکومت را در سر می پروراندند.

اصفهان در این دوره، شاهد رشد وسیع تجارت و نفوذ خارجی بود و این را در حضور آشکار خارجیان می شد دید. در دهه ۱۸۹۰ م - ۱۲۷۰ ه. ش چهار رخداد مهم، جنبش سیاسی در اصفهان را شکل داده بود. نخست امتیاز تنباکو در ۱۸۹۱ به دنبال اعتراضات مردم، لغو گردید. دوم، به دنبال آن شرکتی مستقل از بازرگانان برای آن در اصفهان تشکیل شد (۱۸۹۴). سوم، بالا رفتن قیمت کالاها و چهارم تأسیس بانک شاهنشاهی که شعبه ای از آن هم در اصفهان تأسیس گردید. اصفهان مانند همه جای دیگر از دهه ۱۸۹۰ م. از تورم ناشی از سقوط ارزش نقره دچار زحمت شد. (نوران قاجار، ونسا مارتین، ص ۱۴۲). اصفهان در این دوره در زیر تسلط ظل السلطان (شاهزاده مسعود میرزا) بود. به واسطه خشونت و شیوه خاص حکومت او- شورش های اجتماعی در اصفهان از گسترش و عمق بیشتری نسبت به جاهای دیگر برخوردار بود. در ۱۲۵۷ ه. ش - ۱۸۷۹ م کمی کمتر از سی سال قبل از انقلاب مشروطیت، در اصفهان

شورش بزرگی که ظاهراً به سبب بالا رفتن قیمت نان بود، اتفاق افتاد. به گفته ظل السلطان شورش را امام جمعه اصفهان برانگیخته بود. نانوایان از پخت نان سرباز زده و بازارها بسته شد. مردم دسته دسته در مساجد گرد آمدند. امام جمعه و شیخ باقر دو تن از علمای برجسته شهر در رأس بودند. آنان از برپائی نماز جمعه سرباز زدند که این عمل به معنای عدم مشروعیت حکومت بود. شرکت وسیع توده های مردم و لوطی های شهر در این تظاهرات، از نارضایتی عمیق مردم حکایت داشت. مردم و لوطی ها با شعارهایی خواستار خلع ظل السلطان و رفتن او از اصفهان بودند. آقا نجفی برای بیان این نارضایتی ها و گرایش ضد خارجیان، زبان و وسیله خودش را داشت. «او آنها را بر ضد بابیان، یهودیان و مسیحیان تحریک کرده و به آزار و اذیت آنان وادار می کرد. او در ۱۸۸۹ م. بر ضد بابیان جنگی مذهبی را رهبری کرده و صدها تن از آنان را وادار کرد که به اصطبل ظل السلطان پناه برند. او هشت ممنوعیت برای یهودیان برقرار کرد. برای بابیان در ۱۸۹۲ در خواست اعدام نمود. کالاهای اروپائیان را نجس اعلام کرد. مرتدان (مسلمانانی که در بغداد مسیحی شده و در اصفهان سکنی گزیده بودند) را مجبور به فرار از اصفهان کرد. به تعطیلی قهوه خانه ها و شکستن در و پنجره آنان، به بهانه اینکه مراکز نوشخواری و قمار شده اند، همت گماشت. آقا نجفی پا را از این هم فراتر نهاده، دیدگاه خود را نسبت به حکومت اسلامی و نقش فقیه به صورت یک نظریه گسترش داد. او با طرح نپرداختن قروض اروپائیان توسط ایرانیان و کوشش برای از میان برداشتن حقوق قانونی اروپائیان، زمینه بسط قدرت قانونی شرع و علما را فراهم آورد. آقا نجفی بر بستر این تجربه، به ارائه نظریه خود پرداخت. «به موجب قانون حکومت اسلامی- هر دستوری که حاکم دینی و ملی صادر می کند- لازم الاجراء است. دین و حکومت توأمند و بین آنها تفاوتی نیست ... در هر مورد، هرگاه قاضی شرع تصمیماتی گرفت حکومت باید آنها را اجرا کند و هیچ چیز ورای آن وجود ندارد...» براساس این فتوا، آقا نجفی، در دعوی یک تاجر ایرانی با یک تبعه انگلیسی، این آخری را مجبور کرد که از قانون شرع اسلام تبعیت کند که مصداق عملی ای از «نگرش ملی گرایی مذهبی و نیز نگرش سنتی مبنی بر اینکه دین و دولت پایه های توأم حکومت اسلامی هستند را می توان دید» (دوران قاجار، ص ۱۴۶). (روشن است که خارجی ستیزی روحانیانی چون آقا نجفی با ملی گرایی ای که بعد ها در جریان انقلاب مشروطه و نهضت های ضد استعماری و ضد امپریالیستی، به وجود آمد را نمی توان یکسان گرفت).

شیراز و بوشهر دو مرکز دیگر مبارزه در اواسط قرن ۱۳ برای توضیح بحث ما و نشان دادن اهمیت و وزن روحانیان و بسط نظری و عملی ولایت فقیه، جالب توجه هستند. شیراز در آن زمان مثل اصفهان، مرکز بزرگ تجاری بود. ونسا مارتین مؤلف کتاب تحقیقی *دوران قاجار* در این باره می نویسد: «در میان سال های ۱۹۰۰-۱۸۷۰ میلادی [۱۲۷۹-۱۲۵۹ ه. ش] در رابطه با تجارت از طریق خلیج فارس و گشایش راه کارون در ۱۸۸۰، تاجر ایرانی به طور اساسی ثروتمند شدند. حتی آنان در این دوره از این نکته آگاه شدند که تاجر خارجی سودهای کلان تری می برند. که این خود منبع ناخوشنودی آنان بود و با هیاو به حکومت از مشکلاتی که تاجر ایرانی در رقابت با بیگانگان با آن روبرو بودند و از فقدان حقوق قانونی در مقایسه با آنان شکایت می بردند.» (ص ۱۰۵). در اینجا هم مانند اصفهان جنبش توده ای به سرکردگی تاجر و روحانیونی چون سید علی اکبر (داماد میرزای شیرازی) و حاج میرزا ابراهیم مجتهد، از یک سو، خانواده قوام، حکمران شیراز، را تحت فشار قرار می داد و از سوی دیگر، به تعرض به منافع خارجیان و مخالفت با نموده های آن از جمله، بانک شاهنشاهی، می پرداختند. تشکیل مجلسی بنام عدالت خانه فارس از نمایندگان، علما، بازاریان و اشراف محلی که به قول حبل المتین از عرف اروپائی ملهم شده بود و یکی از نمایندگان آن حاج میرزا محمود معین التجار از چهره های سرشناس مشروطیت بود نشانه قدرت یابی جنبش و جهت گیری اصلاح طلبانه آن در جهت محدود کردن قدرت استبداد بود. پخش و خواندن روزنامه هائی چون اختر و قانون- حضور زنان در میانه جنبش، نشانه های دیگر این گرایش عرفی و ترقی خواهانه اند. از سوی دیگر گرایش اسلام گرا و حمایت از شریعت اینجا هم مثل جاهای دیگر خود را در حملات مسلحانه و ویرانگر به مجالس موسیقی شرب خمر و خانه و انبارهای یهودیان و ارمینان و گاه حتی در تعرض به خارجیان و زنان آنان به عنوان حلقه های در پیوند با بیگانگان نشان می داد.

نهضت مشروطیت با این پیش زمینه های فکری و عملی در اقصی نقاط ایران به ویژه در شهرهای بزرگ شمال و مرکز و جنوب گام به گام شکل می گرفت (۵). در این میان، بورژوازی نوپای ایران که تاریخاً و عملاً در رأس این جنبش قرار داشت با شعارهای قانون و امنیت و محدود کردن دست های بیگانگان از منابع ثروت و مقید کردن استبداد شاهی و دربار، پا به میدان گذاشته بود، ولی از همان ابتدا با دو پای چوبی حرکت می کرد. اول آنکه این بورژوازی عمدتاً از صاحبان سرمایه های تجاری و سوداگران بازار تشکیل می شد و در رشته ای تو در تو با روحانیت و سازمان های مذهبی که بازار را مقرر اصلی خود کرده بودند، در هم آمیخته بود. اتکای متقابل مالی روحانیت به بازار و کسب مشروعیت بازاریان از روحانیت، پایه این امتزاج بود. دوم آنکه بخشی از بنکداران و تجار بزرگ از برکت مشارکت با سرمایه های خارجی و فعالیت با شرکت های خارجی صاحب ثروت های زیادی شده و از صفوف این بورژوازی ملی گرا خارج شده و مبارزه یکپارچه این طبقه نوپا را دچار اخلال و دودستگی می کرد. افزون بر این، پیوند هنوز پابرجای بخشی از این بورژوازی با زمین (بورژوا- ملاکان) هم فاکتور مهمی در تضعیف مبارزه دموکراتیک به ضد استبداد فئودالی و متحدان آن می بود. شرکت روحانیت در جنبش مشروطه، چنانکه اکثر شورش های میانه قرن ۱۳ شهادت می دهند، به خاطر منافع طبقاتی معین و نیز منافع ویژه روحانیتی که خواهان قدرت سیاسی است، بود. روحانیان به واسطه نفوذ و قدرت و توان بسیج وسیع توده ای که از طریق شبکه های مذهبی در اختیار داشتند رهبری بخش مهمی از جنبش توده ای و اعتراضی را در دست گرفتند تا آن را در جهت اهداف ارتجاعی خویش گسترش داده، هدایت نمایند. حال آنکه آنان، به ویژه روحانیان پان اسلامیت، مانع مهمی در انکشاف مبارزه طبقاتی و مانع پر رنگ شدن نقش عناصر مترقی و دموکرات در آن می باشند. این مسأله در ۱۵۰ سال اخیر در هر بزنگاه تاریخی تکرار شده است.

برگردیم به دوره مورد بحث، میانه قرن سیزدهم ه.ش. گفتیم که انعکاس مبارزات اجتماعی و حدت یابی تضادهای الزاماً عناصر دوراندیش و روشن تر حاکمیت را به فکر اصلاحات می انداخت. گذشته از نقشی که قائم مقام و امیر کبیر در دوره محمد شاهی و اوایل سلطنت ناصرالدین شاه داشتند. میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) در دوره متأخرتر، با پرداختن به مسأله قانون به طور کلی و قانون اساسی به طور خاص، نقش مهمی در بیداری افکار و رشد این گفتمان در ایران داشته است. «او پس از رسیدن به صدارت، اولین طرح رسمی قانون اساسی (۶) را نوشت و تقدیم شاه نمود. (۱۲۸۸ه ق) قبل از آن طرحی غیر رسمی در ۱۲۷۶-نوشته و به شاه عرضه شده بود که در آن تشکیل شورای دولتی و مصلحت خانه عامه، پیش بینی شده و انجمن سیاسی بنام، مجمع فراموشخانه تأسیس یافت.» (اندیشه مترقی و حکومت قانون، فریدون آدمیت، ص ۱۷). در تدوین طرح اصلی مزبور میرزا یوسف خان مستشار الدوله نویسنده رساله «یک کلمه» نقش مهمی داشت. طرح مذکور، منطبق قانون اساسی را روزگار متحول می داند و تغییر سیاست در جهت ترقی، در این طرح با قراردادن حق تساوی همه افراد در مقابل قانون و منع هر مقام اجرائی از دخالت در امر قضائی، اصل آزادی مذهب و پرستش را چنین توضیح می دهد: «آنهاست که در ایران خارج از دین اسلام هستند، از قبیل مسیحیان، یهودیان، گبرها و سایر مذاهب مختلفه خواه رعایای خود ایران باشند و یا آنهاست که برای کسب و تجارت به ایران آمده اند، علی ای حال باید آسوده و محترم باشند و دست مزاحمت احدی به آنها نباید برسد که به آزادی تمام در اجرای آئین خود زندگانی کنند.» (آدمیت، همان جا-ص ۱۹۸). اصل بسیار مهم دیگر لزوم تفکیک اختیار قانون گذاری از قوه اجرائی است. تصریحی که سپهسالار برای عرفی کردن قانون اساسی دارد و در آن از جدائی سیاست از دیانت صحبت می کند، جالب است. «کارهایی که به امور معاش و زندگانی تعلق دارد، باید از کارهایی که به امور معاد و آخرت متعلق است، انفکاک یافته و برای امور دنیوی به زبان فارسی، فقره فقره قانون ها نوشته شود و عدد گذاشته شود و مال هر اداره از قبیل عدلیه، نظام، مالیه، خارجه و داخله، علوم، زراعت و تجارت، پست و تلگراف، معادن و جنگل ها و غیره و غیره. برای آن اداره، دستورالعمل خواهد شد (همان جا، ص ۱۹۸). این طرح از طرف شاه تصویب شد. مخالفت روحانیان و درباریان با آن - مانع از اجرای آن گردید. به رسمیت شناختن حقوق اجتماعی افراد، تصریح محدودیت های دستگاه شرع و تفکیک کامل قوه قانونگذاری و اجرائی از زمره مواردی بود که مورد مخالفت قرار گرفت.» حاج ملا علی کنی مجتهد، از کلمه آزادی در متن به نام «کلمه قبیحه آزادی» که به ظاهر خوش ناماست و خوب و در باطن سراپا نقص است و عیوب و برخلاف جمیع احکام رسل و

اوصیاء و سلاطین عظام و حکام والامقام... نام می برد». طرح دومی با اصلاحاتی در ۲۰ شعبان ۱۲۸۹ هـ ق- به توشیح شاه رسید و در دوم شوال ۱۲۸۹ مجلس مشورتی وزراء افتتاح شد. به قول آدمیت «قانون اساسی ۱۲۸۹ را باید مبدأ تحول جدید اصولی و سیاست ایران شناخت. آن قانون در دایره امکان زمانی- کاری مهم و مترقی بود. در کاستی آنها تردیدی نیست. از همه مهم تر اینکه از حقوق اجتماعی افراد چیزی در آن گنجانده نشده بود.» (همانجا، ص ۲۰۹).

دولت سپهسالار دولتی مستعجل بود. و در ۱۲۹۰ هـ ق او در مقابل توطئه رجال و دربار و حرم دربار (انیس الدوله) و روحانیان مرتجع، چون حاج ملا علی کنی و سید صالح عرب در راه بازگشت از سفر اروپا به همراه شاه، ناچار به استعفا گردید. در این امر، رقابت روسیه تزاری و انگلیس بی تأثیر نبود. چرا که سپهسالار امضاء کننده قرارداد رویتز (۷) با انگلیسی ها بود و روس ها از این مسأله راضی نبودند. او بعد از چندی وزارت و تصدی تولیت آستان رضوی- در ذی الحجه ۱۲۹۸ هـ ق درگذشت. به قول آدمیت «مرگش هیچ گاه به صورت امری طبیعی تلقی نگردید و از همان ابتدا آن را مرگ سیاسی مرموزی شناختند. (همان جا، ص ۴۶۹). آدمیت درباره این دوره می گوید:

«دوره میرزا حسین خانی، اهمیت تاریخی زیادی دارد. نخستین تجربه، در راه تغییر حکومت استبدادی و ایجاد دولت منتظم غربی را در این دوره داشتیم و دانستند که غیر از سنت کهنه حکمرانی مطلق، اصول سیاست دیگری هم در دنیا متصور است. مبدأ قانون گذاری جدید همین دوره است. تحول افکار اجتماعی و سیاسی (تحت تأثیر مستقیم جریان های فکری اروپائی) درخششی شگرف و پرمایه داشت. ترفی روزنامه نگاری و آغاز بحث و انتقاد اجتماعی، از ارزشمندترین و برارنده ترین جنبه های این دوره است. از همه با معنی تر، تحول نگرش اجتماعی و وجهه نظر طبقه اندیشمندی است نسبت به مفهوم ملت و دولت، شناسایی حقوق افراد، الزام متقابل دولت و منشأ قدرت حکومت. مقدمه پیدایش «افکار عمومی» جدید نیز به این دوره است.» (همان جا، ص ۴۷۳)

طرح اصلاحات از بالا و تلاش برخی از رجال حکومتی برای تعدیل رژیم استبداد فئودالی، در جهت ایجاد شرایط سیاسی و حقوقی برای رشد بورژوازی و انباشت اولیه سرمایه و شکست آن، و تحول نگرش اجتماعی، به همراه گسترش افکار نو - که عمدتاً از طریق روشنفکران نوگرا و عرف گرای تحصیل کرده مقیم خارج و یا خارج رفته، وارد ایران می شد. موج جدیدی در جامعه ایجاد کرد که منادی نوگرایی در ساختار سیاسی و قضائی جامعه و محدود کردن قدرت سلطنت مطلقه بود. مطالباتی چون حکومت قانون- برپائی عدالت خانه و آزادی که در صدر خواسته های بورژوازی نوپای ایران بود. بر بستر یک جنبش عمومی و توده ای به ضد مالکان و حکمرانان جبار و چپاولگر و استعمارگران روس و انگلیس، به خواست هائی همگانی تبدیل شد.

در سه دهه پایانی حکومت قاجار، اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران رو به وخامت گذاشته بود. در کنار گسترش نفوذ خارجی و حضور تهاجمی روس و انگلیس در شمال و جنوب و شرق مملکت و از دست دادن مناطق وسیعی از خاک ایران، یکسری مسائل دیگر هم، نا آرامی های اجتماعی را دامن می زد. انباشت وام های خارجی و امتیازهای خارجی که انباشت کسری پرداخت ها را به وجود آورده بود، کاهش سریع ارزش پول و محدود شدن ظرفیت تولیدی داخلی، عدم انباشت سرمایه و ذخیره ارزی- که گران شدن کالاهای ضروری و کمیابی را موجب گردیده بود. اگر سست شدن کنترل سیاسی مرکز بر ایالات و ناامنی را بر این شرایط بیافزائیم، درخواهیم یافت که شرایط یک بحران انقلابی در جامعه فراهم گردیده بود.

تظاهرات وسیع مردم در دوره مظفرالدین شاه که با قتل پدرش ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی، به سلطنت رسیده بود، می رفت که شیرازه امور را از دست حاکمان خارج سازد. بعد از واقعه رژی- قضیه تنباکو (۸) مسأله گمرکات با انتصاب نوز (نائوس) بلژیکی در رأس کل گمرک ایران- و پریم بلژیکی در گمرک آذربایجان، منجر به برپائی تظاهرات وسیع بر ضد عمال امپریالیستی، با تقاضای اخراج آنها گردید. مبارزه با بانک شاهنشاهی و بایکوت آن و تقاضای ایجاد بانک ملی ایران- وجوه دیگری از این لبه تیز ضد استعماری جنبش را نشان می دهد. در کنار بست نشینی و مویه گرائی آخوندها و روحانیانی که میدان دار شده بودند، انجمن های مخفی و گردانهای مجاهد و دسته های فدائی توسط انقلابیون و رادیکال های مشروطه طلب، شکل می گرفت. دو جریان اسلام گرا و عرفی

گرا، بدین ترتیب به سازماندهی نیروهای خود می پرداختند. در مرحله اول با عقب نشینی مظفرالدین شاه و سازش او با روحانیان و عناصر لیبرال اشرافیت، فرمانی برای تشکیل مجلس شورا و نوشتن قانون اساسی صادر شد (۸ دی ماه ۱۲۸۵ مطابق ۱۳۲۴ ه. ق). مجلس شورای ملی با ۱۶۲ نفر و به مدت ۲ سال تشکیل شد. به موجب قانون اساسی مورخ ۱۳۲۴ ه. ق حکومت ایران علاوه بر مجلس شورای ملی باید دارای مجلس دیگری به نام «مجلس سنا» باشد ولی به علت بعضی از مخالفت ها تا پایان سلطنت رضاشاه پهلوی درباره این شاخه قوه مقننه تصمیمی اتخاذ نگردید. پس از شهریور ۱۳۲۰ با اشغال ایران توسط متفقین و تبعید رضاشاه و سست شدن پایه های سلطنت پهلوی، مقالاتی در مطبوعات نوشته می شد و از دولت های وقت تقاضای تشکیل این مجلس می شد و محمدرضا پهلوی نیز نسبت به تأسیس آن علاقه مند بود، تا اینکه در روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۷ ه. ش دولت حکیمی لایحه تشکیل مجلس سنا را تقدیم داشت که با اعتراضات زیادی از سوی برخی از نمایندگان مجلس شورا روبه رو شد ولی بالاخره با تلاش عده ای از دولتمردان اساسنامه آن تدوین و به تصویب مجلس شورا و صحنه شاه رسید. تشکیل مجلس و اختیارات آن طبق اصول ۴۳، ۴۴، ۴۵ و ۴۶ متمم قانون اساسی پیش بینی شده بود که تنها به برخی از آنان اشاره خواهد شد. به موجب اصل ۴۳ قانون اساسی تعداد نمایندگان مجلس سنا شصت نفر بوده که سی نفر از طرف مردم (پانزده نفر از تهران و پانزده نفر از شهرستان) و نیمی دیگر از سوی شاه (پانزده نفر از تهران و پانزده نفر از شهرستان) انتخاب می شدند که گروه اول سناتورهای انتخابی و دسته دوم به سناتورهای انتصابی معروف بودند. انتخابات مجلس سنا در هر دوره تقنینیه همزمان با انتخابات مجلس شورای ملی شروع و اخذ رأی در یک روز انجام می شد. سناتورها باید شرایط خاصی را برای عضویت در مجلس سنا داشته باشند. آنها از بین نخست وزیران، وزرا، معاونین، استانداران، امرای بازنشسته ارتش، استادان دانشگاه و قضات با داشتن ۱۵ تا ۲۰ سال سابقه و اشخاصی که حداقل ۳ دوره نمایندگی مجلس شورا را داشتند انتخاب می شدند. دولت و مجلس قانون اساسی مشروطه را که به آن «نظامنامه» می گفتند؛ در ۵۱ اصل تصویب کردند. مظفرالدین شاه ده روز بعد از امضای قانون اساسی درگذشت. از آنجا که قانون اساسی توشیح شده، ناقص بود و فاقد حقوق مدنی و حقوق مربوط به دولت و رابطه آن با ملت- متمم قانون اساسی، چندی بعد با توشیح محمد علی شاه در ۱۴ مهر ۱۲۸۶ ه. ش (۲۹ شعبان ۱۳۲۵) تصویب شد که مفصل تر بود، ۱۰۷ اصل و یک اصل در خصوص تجدید نظر در قانون اساسی.

جدال نظری و عملی بر سر رابطه مذهب و حکومت:

قانون اساسی مشروطه در ابتدا ناقص و نافی حقوق همه بود. اصل برابری حقوقی همه شهروندان بدون جنس، رنگ و مذهب و دارایی در آن رعایت نشده و حقوق ویژه ای برای پولدارها و شاهزادگان قاجار داشت. از همه مهم تر زنان در آن حق رأی نداشتند و حقوق اقلیت های مذهبی در آن محدود بود. با تشکیل مجلس اول نبرد واقعی ایدئولوژیک- سیاسی حول تکمیل نواقص قانون اساسی اول آغاز گردید. در تمام دوران قبل از استبداد صغیر (کودتای محمد علی شاه) و بعد آن، ما شاهد درگیری نیروهای عرف گرا و شرع گرا در درون مجلس، دولت و جامعه هستیم. روحانیت با وجود مناقشه نظری بر سر ولایت فقیه و نقش فقها در قدرت سیاسی و تقسیم آنان به مشروطه خواه و مشروعه طلب، به هیچ وجه حاضر نبودند؛ میدان را یکسره به نیروهای عرف گرا و اگذارند و تمام تلاش مشترکشان بر آن بود که مهر اسلام و شرع را بر قانون اساسی زده، حضور فقها و نظارت آنان را بر تصویب قوانین و اجرای آنها تضمین نموده، امتیازات ویژه روحانیت را حفظ کنند و گسترش دهند.

در میان نیروهای عرفی جامعه و به ویژه روشنفکران تجدد طلب نیز با کج فهمی های زیادی نسبت به مذهب و روحانیت و نقش آنان در بازی سیاسی، روبرو هستیم. بخشی از آنان برآن بودند که می شود از نفوذ و قدرت آنان در میان مردم، به نفع دموکراسی و آزادی و مبارزه با استعمار و استبداد، استفاده کرد (۹) و در این راه بدون توجه به توازن نیروها، هر نوع امتیازی را به آنان می دادند بی آنکه به عواقب آن بیندیشند. ماشاءالله آجودانی در مشروطه ایرانی، نمونه هائی از این دست را ارائه می دهد که برای فهم این مطلب مهم است. در واقعه رژی- تحریم تنباکو- جمعی از تجار و روشنفکران از جمله میرزا آقاخان کرمانی و میرزا ملکم خان، نامه ای به آیت الله شیرازی می نویسند و از او می خواهند که صرفاً به پیروزی که در لغو امتیاز تنباکو نصیب ملت شده، بسنده نکند و امور را تا آخر اصلاح کند. یعنی به کار ناصرالدین شاه خاتمه دهد. آنها نوشتند که از پیشوایان دینی می خواهند که «دستگاه ظلم و معاونت ظلم و

اطاعت ظالم را تکفیر کنند». ۱۱۰ سال بعد در ۱۳۵۷ ما باز می بینیم که روشنفکر عرفی ما از «امام خمینی» همین درخواست را دارد:

«خرد عظیم سیاسی و شجاعت توأم با هوشیاری آن حضرت، و فروتنی توأم با بردباری، که در برابر ظالم خیره سری چون شاه و اشرار سرمایه پرست و سرمایه دار در آمریکا و صهیونیسم جهانی از خود متجلی ساخته اند، چراغ روشنی بوده است فرا راه تمام کسانی که تاکنون در سراسر جهان، به ویژه ایران، قدم در راه مبارزه انقلابی گذاشته اند. سروش آزادی را از زبان آن حضرت شنیده اند و با افشاندن خون خود و نثار جان های عزیز خود بدان سروش پاسخ مثبت داده اند.» (از نامه رضا براهنی به خمینی - نقل از کتاب خاطرات ابراهیم یزدی)

تلاش بزرگی که برای اقتناع مردم به قبول مشروطیت آغاز شده بود، خواه از جانب روحانیان و خواه از عرفی گرایان، به این کج فهمی منجر شد که نشان دهد آنچه در مشروطیت مطرح است نه تنها با اصول شرع و با روح اسلام مخالفتی ندارد، بلکه اساس مشروطیت از درون اسلام و قواعد و ضوابط آن سرکشیده است. تا جایی که وقتی میرزا ملکم خان در روزنامه قانون، ملاحظیات سیاسی و اجتماعی خود را در مورد قانون اساسی مشروطیت می نوشت؛ به دام این استدلال گرفتار آمد که «اصول این قانون، به طوری مطابق اصول اسلام است که می توان گفت، سایر دول، قانون اعظم خود را از اصول اسلام اخذ کرده اند.» (مشروطه ایرانی، ص ۳۳) او در ادامه، مبلغ این اندیشه عرفی باشد: «(مشروطه ایرانی، ص ۳۴۲). این سخنان ملکم را با نویسنده رساله «تنبیه الامه و تنزیه الملّه»، آیت الله نائینی، مقایسه کنید که نوشت: «قوانین مشروطیت مطابق موازین و فقه شیعی و اسلامی است و سبب پیشرفت اروپائیان را تقلید آنها از شریعت اسلامی و اخذ اصول تمدن و سیاسات اسلامی را از کتاب مقدس و سنت و فرامین صادره از حضرت شاه ولایت می دانست...». ثقت الاسلام تبریزی، نمونه روحانی شجاعی است که مشروطه خواه بود و مخالف مشروعه طلبان، او مخالف حکومت شرعی و عدالت حقیقی

در غیاب امام زمان بود. ولی همو وقتی از قواعد آزادی عقیده و بیان در قانون مشروطیت صحبت می کرد « امر به معروف و نهی از منکر » را مصداق آزادی عقیده و بیان در اسلام می دانست.

تنها در نگرش آخوندزاده است که ما جدائی واقعی بین دین و حکومت را مشاهده می کنیم. نقد آخوندزاده بر رساله «یک کلمه» [منظور از یک کلمه، قانون است] میرزا یوسف خان مستشارالدوله، به وضوح این نظرات و ضعف عمومی روشنگران آن عصر را نسبت به مذهب و حکومت و دیدگاه های التقاطی شان را از مشروطه وصف می کند. «نقد آخوندزاده در اصل متوجه چگونگی اخذ و طرح مسائل است. او صریحاً در نکته بسیار مهمی با مستشارالدوله اختلاف نظر دارد. به زعم او، اخذ آن قوانین [قوانین اساسی مأخوذ از قانون اساسی فرانسه و غرب] و تطبیق آنها با آیات و احادیث و طرح و بحث آنها به مدد شرع، در حالی که روح آن قوانین و اندیشه هائی که در پس پشت آنهاست با اساس شرع مخالف است، کاری بیهوده و گمراه کننده است که به تعبیر ما به تقلیل آن مفاهیم می انجامد.» (مشروطه ایرانی، ص ۴۱۱). کار این اختلاف نظر، هنگام تدوین متمم قانون اساسی بالا گرفت.

اصل هشتم متمم قانون اساسی، به روشنی مسأله تساوی حقوقی را برای همه شهروندان صرف نظر از جنسیت و مذهب و نژاد نفی می کند. مخالفان مشروطه به رهبری شیخ فضل الله نوری عنوان می کردند که چگونه ممکن است زرتشتی، کلیمی، مسیحی و مردم بی دین با مسلمانان در برابر قانون از حقوق مساوی و برابر برخوردار باشند.

این اصل می گوید: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی (تأکید از من) متساوی الحقوق خواهند بود.» مضمون روشن این اصل اینست که مردم در مقابل قوانین ملی که مراد از آن قوانین شرعی و مذهبی است، متساوی الحقوق نیستند. بدین ترتیب، متشرعین، قواعد شرع را که بر پایه عدم تساوی حقوقی بین زن و مرد و بین مسلمان و نامسلمان بنا شده، به قانون گذاری عرفی تحمیل کردند.

در مورد اصل دوم متمم قانون اساسی هم به همین ترتیب - ابتدا طرحی توسط شیخ فضل الله نوری ارائه شد که با موافقت بهبهانی و طباطبائی دو مجتهد طرفدار مشروطه هم روبرو شد و در آن خواستار تشکیل انجمنی از مجتهدین تراز اول و متدینین شدند که قوانین

موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی به دقت ملاحظه و مذاکره نمایند و اگر آنچه وضع شده، مخالف با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد و امر انجمن علمی در این باب، مطاع و متبع است و این ماده ابداً تغییرپذیر نخواهد بود. مجلس با اندک تغییراتی این اصل را تصویب کرد. کوشش عرفی گرایان مجلس به آنجا کشید که انجمن فوق را به داخل مجلس کشانند و اختیار انتخاب پنج مجتهد از میان بیست کاندیدای معرفی شده توسط علما را به مجلسیان دادند. امری که به مزاج شیخ فضل الله خوش نیامد.

از عقب نشینی های دیگری که در متمم قانون اساسی وارد شد رسمی شدن مذهب شیعه اثنی عشری بود. اصول ۲۰ و ۲۱ با ممنوعیت کتب ضلال و مضره به دین مبین اسلام و قید مخل نبودن به فتنه دینی و دنیوی برای آزادی جمعیت ها و احزاب و اصل ۲۷ با قرار دادن شرط عدم مخالفت با موازین شرعیه برای استقرار قوانین - گام های بیشتری برای شرعی کردن قانون اساسی بود. سرانجام در ماده الحاقی برای پیش بینی تغییرات احتمالی در قانون اساسی، اسلام به عنوان مذهب رسمی و سلطنت، دو پایه غیر قابل تغییر تلقی شدند.

امتیازاتی که در متمم قانون اساسی به مشروعه خواهان و اسلام گرایان داده شد علیرغم پیروزی مشروطه طلبان بر نیروهای استبداد و ارتجاع مطلق، نشان می دهد که نیروهای عرف گرا در مقامی نبودند که بتوانند از تعرض های روحانیان و مشروعه خواهان در امان بمانند. عقب نشینی آنان نشان از ضعف و تردیدهای آنان بود. وزن روحانیان مشروطه طلب و آیت الله هایی که از آنها حمایت می کردند، تردید و التقاط عمده نیروهای دموکرات نسبت به قدرت روحانیان و مذهب ... مانع از انکشاف نظری و عملی نیروهای دگرگونی طلب در جهت تشکیل یک دولت مدرن و سکولار بود.

محمد علی شاه و روحانیان مرتجع، از روند مشروطه خواهی و تشکیل مجلس شورای ملی ناراضی بودند. روس ها در پیروزی مشروطه، دست انگلیسها و تضعیف نفوذ خود را می دیدند. همه دست اندرکاران قدرت و استعمارگران انگلیسی هم از روند رادیکالیزه شدن جنبش به وحشت افتاده بودند.

با پیش زمینه قرارداد ۱۹۰۷ (۱۰) و تقسیم منطقه نفوذ ایران بین روسیه و انگلیس^۱، با تشویق نیکلای دوم تزار روسیه، محمد علی شاه به کمک لیاخوف، فرمانده قزاق و ستون های قزاق در تهران- مجلس را در تاریخ ۲ تیر ماه ۱۲۸۷ ه. ش (۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ ه. ق) به توپ بست و استبدادی را که معروف به استبداد صغیر است، برقرار کرد. با کشته شدن مبارزینی چون صوراسرافیل، ملک المتکلمین، سید جمال واعظ و ... و بسته شدن مجلس، آزادی و دموکراسی ناقصی هم که به طور نسبی برقرار شده بود تعطیل شد. این بار شورش در برخی شهرستان ها بالا گرفت. در آذربایجان دسته های دموکرات و انجمن هائی مثل حقیقت با تمایلات سوسیال دموکراسی- حزب اجتماعین- عامیون و مرکز غیبی آن به رهبری کربلانی علی مسیو، با شرکت انقلابیونی چون رسول صدقیانی، حاج علی دوافروش تشکیل شدند. با کمک انجمن همت در قفقاز، دسته های فدائی و مجاهد به دفاع و تعرض مسلحانه دست یازیدند. با بسیج مردمی و همت مردانی چون حیدرخان عمو اوغلی و ستارخان و باقرخان، قیام مردم آذربایجان به نتیجه رسید و آذربایجان از دست صمدخان شجاع الدوله خارج شد. موج اعتراضات گیلان، بوشهر، اصفهان و مشهد را نیز دربر گرفت. با ورود فوج بختیاری به سرکردگی، علی قلی خان (سردار اسعد بختیاری) و مجاهدین گیلانی به رهبری سپهدار اعظم تنکابنی و میرزا کریم خان رشتی و نیروهای یفرم خان ارمنی به تهران و فتح پایتخت (جمعه ۲۵ تیر ۱۲۸۸ - ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹) کودتای محمد علی شاه شکست خورد. او و همراهانش به سفارت روسیه پناهنده شدند. قدرت جدید با تشکیل مجلس عالی، مرکب از رؤسای مجلس اول و سرداران نظامی، تجار و شاهزادگان قاجار، سردار اسعد را به وزارت داخله منصوب کرده و سپهدار وزیر جنگ گردید. فرمانفرما و صنایع الدوله (شوهر خواهرهای محمد علی شاه) از وزرای اولین کابینه «انقلابی» بودند. پس از چند ماه سپهدار به ریاست الوزرائی رسید. قدرت جدید، علیرغم اعدام شیخ فضل الله نوری، در دست محافظه کارترین بخش مشروطه خواهان باقی ماند. از دو فاتح بزرگ تهران، سردار اسعد بختیاری، رئیس ایل بزرگ عشایر بختیاری بود. خود او و برادران و عموزادگان اش حاکمان بلا منازع اصفهان و چهارمحال بودند. لقب سردار اسعد را مظفر الدین شاه به او اعطاء کرده بود. ایلخانی «روشن» که با سفرهای متعدد به اروپا، با مظاهر تمدن جدید آشنا

شده بود. با بلند شدن بوی نفت در مناطق جنوبی و سرزمین های زیر نفوذ بختیاری ها، روابط دولت فخریه انگلیس با شیخ خزعل در خوزستان و سران ایل بختیاری فشرده تر گردید. به طوریکه سردار اسعد قبل از عزیمتش به ایران برای شرکت در جنبش ملی به ضد کودتای محمد علی شاه در لندن با ملاقات با دیپلمات های انگلیسی از پشتیبانی آنها مطمئن گردید. در بازگشت به ایران، در اولین اقدام، با عقد قراردادی با شیخ خزعل و سران ایل قشقایی، پشت جبهه آرام و مطمئنی به وجود آورد. در زمان قدرت او، در ۵ خرداد ۱۲۸۷ (۲۶ ماه مه ۱۹۰۸) در عمق ۳۶۰ متری میدان تفتون مسجد سلیمان، اولین چاه نفتی ایران به نفت رسید و شرکت نفت ایران و انگلیس با مدیریت داریسی (۱۱) در آوریل ۱۹۰۹ تأسیس شد. فاتح دیگر تهران، محمد ولی خان تنکابنی (سپهدار اعظم) فرزند حبیب الله خان، حاکم منطقه تنکابن (شهرسوار) و کجور و استرآباد بود. در دوران ناصری و مظفرالدین شاه، به واسطه روابط نزدیک محمد ولی خان (که بعداً به لقب سپهدار و سپهسالار اعظم «مفتخر» گردید) با دربار، وزارت گمرکات و مسئولیت ضرابخانه و حکومت گیلان را به دست آورد. در آستانه مشروطیت، او یکی از بزرگترین تجار و ملاکین ایران بود. پس از توپ بستن مجلس در سال ۱۳۲۶ سپهدار از طرف محمدعلیشاه، رئیس اردوی آذربایجان و مأمور متفرق نمودن مشروطه خواهان در تبریز گردید. و به دلیل عدم موفقیت در این مأموریت و اختلاف با عین الدوله فرمانفرمای آذربایجان و احتمالاً درک این موضوع که آفتاب عمر دولت قاجار به لب بام رسیده، از اردوی استبداد محمد علیشاهی رو برتافت و به گیلان رفت و به دعوت مجاهدین گیلانی رهبری قشون آنها را در حمله به پایتخت به عهده گرفت. پس از فتح تهران در رمضان ۱۳۲۷ به رئیس الوزرائی کشور مشروطه منصوب گردید.

با تشکیل مجلس دوم (ذی القعدة ۱۳۲۷ ه. ق) دو گرایش مشروطه طلب، حول دو جریان متشکل شدند. با بازگشت آیت الله بهبهانی از نجف به تهران، حزب اجتماعيون اعتداليون حول او تشکیل شد (رجب ۱۳۲۷ سال اول فتح تهران). حاج میرزا علی محمد دولت آبادی، برادر یحیی دولت آبادی، رئیس فراکسیون اعتدالی در مجلس بود. سپهدار اعظم، سردار محیی، سردار اسعد بختیاری، انیس السلطنه، دهخدا، معاضدالسلطنه، مستشارالدوله و عده ای از اعیان و بازاریان و امرای درجه دوم از اعضای حزب اعتدالیون بودند.

طبق گفته محمد تقی بهار در تاریخ احزاب سیاسی، نمایندگان این حزب در مجلس ۳۶ تن بودند. گرایش رادیکال تر، حول حزب دموکرات عامیون متشکل شدند. سید حسن تقی زاده، محمد امین رسول زاده، شیخ محمد خیابانی، محمد تقی بهار، ابراهیم حکیمی، سلیمان میرزا اسکندری، سید جلیل اردبیلی، سید محمد رضا مساوات، از اعضای فعال این حزب بودند که، عده شان ۲۸ نفر می شد، فراکسیون اقلیت در مجلس دوم بودند. دموکرات ها با تدوین مرانامه ای مترقی، برای اولین بار خواست «انفکاک قوه سیاسی از قوه روحانی» را به صورت برنامه و شعاری سیاسی، مطرح کردند. در بندهای دیگری «ایجاد نظام اجباری، تقسیم املاک بین رعایا، قانون منع احتکار، تعلیم اجباری، ایجاد بانک فلاحتی، و مخالفت با مجلس اعیان (سنا) و غیره و غیره» را ارائه دادند (ص ۸-۹ تاریخ احزاب سیاسی بهار). روزنامه ایران نو، ارگان این حزب بود و رسول زاده در آن مقالات تندی علیه اعتدالیون که او آنها را ارتجاعی می نامید، می نوشت. از دیگر شخصیت های معروف این حزب، شیخ ابراهیم زنجانی است که مدعی العموم دادگاه شیخ فضل الله نوری بود که او را به اعدام محکوم کردند. شیخ ابراهیم، روحانی معتدلی که مخالف سرسخت دستگاه روحانیت بوده و در افسای این سیستم، کتاب خاطرات خود را نوشته است (من در ضمیمه این مقاله، شمه ای از نظرات زنجانی را آورده ام که از نقطه نظر بحث ما درباره آخوند سالاری و ولایت فقیه، مهم است).

قدرت جدید در تهران، با تکیه بر قانون اساسی ناقص، سدی در برابر ترقی خواهی و گسترش دستاوردهای انقلاب مشروطیت برای نیل به خواست آزادی و دموکراسی واقعی بود. با نشستن احمد شاه به تخت سلطنت بجای پدرش، رجال سابق و خان ها و خان زاده ها دوباره مصدر امور شدند و به تحدید انقلابیون پرداختند. در فاصله ۱۱ سال از تشکیل مجلس دوم تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، کودتای رضاخان میر پنج، کوشندگان راه آزادی و عدالت جویان به اشکال مختلف به مبارزه سیاسی و اجتماعی خود ادامه دادند. قتل سید عبدالله بهبهانی، روحانی مشروطه طلب و مبارزه بی امان دموکرات ها در مجلس دوم به ضد دست اندازی های روحانیان به حیطة قدرت مجلسیان و دولت، کار مجلس را به بن بست کشاند. فتوای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی علیه تقی زاده (۱۲) و تکفیر او و قتل علی محمد تربیت یار تقی زاده به جرم مشارکت در قتل بهبهانی او را مجبور به فرار و تبعید نمود. خیابانی از اعضای حزب دموکرات که

از ترس وثوق الدوله به تبریز رفته بود و پس از عقد قرار داد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله (۱۳) در ۱۷ اسفند ۱۲۹۵ حزب دموکرات آذربایجان را به وجود آورد.

نهضت و قیام خیابانی در راستای ادامه نهضت مشروطه و احیای آرمان های آن با برنامه و شعارهای دموکراتیک بود. متأسفانه جنبش خیابانی در مقابل توطئه ارتجاع که به کمک قزاق ها و ارتش ارتجاعی روسیه سفید متکی بود، دوام نیاورد و به دست حکمران آذربایجان، مخبر السلطنه هدایت سرکوب شد و خیابانی به قتل رسید.

پرچم آزادی خواهی پس از آذربایجان و شکست خیابانی، در جنبش جنگل که پیش از آن آغاز شده بود و نهضت کلنل تقی خان پسیان، راه خود را برای دفاع و گسترش دستاوردهای نهضت مشروطه ادامه داد. جنبش جنگل از نقطه نظر برنامه و وسعت، از اهمیت بیشتری برخوردار بود و به ویژه این جنبش از آخرین کانون های مقاومت در دورانی است که با کودتای سید ضیاء و رضاخان به سرانجام رسید. بر روی آن کمی مکت کنیم.

جنبش جنگل در شهریور ۱۲۹۳ (اوت ۱۹۱۴) در بطن جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط قوای روسیه تزاری و انگلیسی و عثمانی ها شکل گرفت. در مدت کوتاهی نه تنها در گیلان بلکه در اکثر نقاط ایران با استقبال و حمایت مردم رو به رو شد. در مرحله اول میرزا کوچک خان با کمک حاج احمد کسمائی، کمیته اتحاد اسلام را به وجود آوردند. در دسامبر ۱۹۱۸ در تلاش انگلیسی ها به محاصره بلشویکها و کمک به روس های سفید، نیروهای انگلیسی به فرماندهی ژنرال دانسترویل، در منجیل به قوای جنگل حمله کردند. رشت به دست انگلیسی ها افتاد و با خیانت و تسلیم شدن حاج احمد کسمائی و عده ای از نیروهای میرزا کوچک خان و اعدام دکتر حشمت در رشت علیرغم امان نامه ای که از قزاق ها گرفته بود در جنبش جنگل انشقاق و پراکندگی به وجود آمد.

در مرحله دوم با پیروزی بلشویکها در باکو و پاک شدن صحنه قفقاز از نیروهای ارتجاعی و خارجی، اتحاد نیروهای مذهبی و ملی گرای جنگل با کمونیست های ایرانی که از اعضا و هواداران حزب کمونیست ایران و حزب عدالت بودند. چشم انداز جدیدی برای جنبش جنگل به وجود آورد. میرزا کوچک خان جنگلی در ۱۶ خرداد ۱۲۹۹ (۵ ژوئن ۱۹۲۰) با تأسیس کمیته انقلاب و هیأت دولت، اولین جمهوری سوسیالیستی را در گیلان اعلام کرد. احسان الله خان، حیدر خان عمو اغلی، سید جعفر جواد زاده (پیشه وری)، خالو قربان از رهبران جناح چپ سوسیال دموکرات و از فعالین حکومت گیلان بودند. برنامه و عمل رادیکال این اتحاد، که اصلاحات ارضی و آزادی زنان و قطع نفوذ آخوندها و مرتجعین مذهبی را نشانه کرده بود، موجب وحشت ارتجاع مرکزی و زمینداران و مرتجعین مذهبی محلی و استعمار انگلیس گردید. آنان حضور بلشویکها و متحدین ایرانی آنها را در شمال غیر قابل تحمل می دانستند. دیری نپائید که در رهبری جنبش جنگل اختلاف بروز کرد. میرزا کوچک خان حکومت انقلابی را ترک کرد و جنبش جنگل در پیچ و خم تضادها و تناقضاتی که با تند روی های چپ ها و گرایش های محافظه کارانه میرزا و طرفدارانش محک خورده بود و خیانت های چند جانبه چون تسلیم و همکاری خالو قربان و قتل حیدرخان دچار ضعف گردید. با حمله نهائی ارتجاع به رهبری سردار سپه که با کودتای سوم اسفند روی کار آمده بود و کمک مؤثر انگلیسیها از هم پاشید. میرزا کوچک خان به همراه گائوک آلمانی (هوشنگ) در راه فرار به سمت خلخال در اثر سرما از پای درآمدند (۱۴).

مرامنامه جنگل به نوبه خود سند مهم دیگری است از خواست ها و گرایش های دموکراتیک و عدالت جویانه که در ادامه برنامه حزب دموکرات-اجتماعیون، بر خواست های بورژوا دموکراتیک پیشرو و نیز برخی خواست های زحمتکشان (به ویژه دهقانان) و کارگران، این طبقه نوپای ایران، پای می فشرد.

در مقدمه این مرامنامه می خوانیم: آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب در اصول زندگانی و حاکمیت اکثریت به واسطه منتخبین ملت. در ماده ۱۸ این مرامنامه به طور روشن خواست انفکاک قدرت روحانیان از امور سیاسی و معاشی تصریح شده و در ماده ۲۰ آن خواستار ضبط و اداره کل اوقاف در دست عامه مردم و تخصیص عواید آن به مصارف عمومی و امور خیریه و صحیه و تأسیس کتابخانه های عمومی شده بود. مرامنامه جنگل با قراردادن حق آزادی فکر، عقیده، اجتماعات، مطبوعات، کار، کلام و تعطیل [اعتصاب] در ماده دوم حقوق مدنی و تساوی زن و

مرد در حقوق مدنی و اجتماعی، برای اولین بار گام بلندی برای ارائه یک برنامه دموکراتیک و سکولار برداشت (مواد برنامه جنگل از صفحات ۳۸ تا ۴۱ کتاب *یادی از دکتر حشمت جنگلی*، نوشته محمود پاینده لنگرودی، تهران ۱۳۶۸، گرفته شده است).

آخرین حلقه در مقاومت و مبارزه برای استقلال و آزادی و حفظ پرچم نهضت مشروطه، توسط کنل محمد تقی خان پسیان- افسر آزاده در خراسان در زمان حکومت کودتای سید ضیاء برپا گردید. او با تشکیل حزب ملی در خراسان عملاً به حکومتی مستقل دست یازید. او که بعد از جنگ اول به آلمان رفته بود شدیداً احساسات ضد انگلیسی داشت. در ۱۲۹۷ به ایران بازگشت و به دنبال سقوط دولت وثوق الدوله به درجه کلنی رسید. او با بازداشت والی خراسان، قوام السلطنه، عملاً حکومت مرکزی را به چالش کشید. نهضت کنل پسیان مانند جنبش خیابانی و جنبش جنگل با توطئه داخلی و سرکوب خشن از هم پاشیدند. نهضت کنل پسیان، که از ۱۲ فروردین ۱۳۰۰ تا مهر ماه همان سال طول کشیده بود، با کشته شدن او به دست اکراد قوچانی به تحریک سردار معزز، آخرین حلقه مقاومت در برابر صعود دیکتاتور به قدرت در هم شکست.

کودتای رضاخان:

کودتای سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ توسط رضاخان میرپنج با نظارت و همدستی سید ضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد و با برنامه ریزی افسر انگلیسی، آیرون سایه، به نهضت مشروطیت پایان داد. قانون اساسی مشروطیت عملاً تعطیل شد. دموکراسی و آزادی، به بهانه امنیت و اقتدار مرکزی قربانی شد. رضاخان و سید ضیاء با وعده امنیت و سرکوب دزدان و چپاولگران، تأمین حقوق نظامیان، اصلاح نظام قضائی، تقسیم اراضی دولتی بین دهقانان، لغو کاپیتولاسیون، تأسیس مدارس، راه اندازی وسایل حمل و نقل، لغو قرارداد ۱۹۱۹ و ... راه حکومت دیکتاتور «مصلح» را باز کردند. طراحان کودتا (سید ضیاء، رضاخان، سرهنگ مسعودخان کیهان، سرهنگ (سپهبد) امیر احمدی، سروان (سرهنگ) کاظم خان سیاح) معروف به «کمیته زرگنده» زیر نظر افسران انگلیسی و با بسیج قزاقان و حمایت آنان و هم رأیی جاسوسانی چون اردشیر ریپورتر (اردشیر جی) رئیس سازمان مخفی اطلاعات بریتانیا در ایران، طرح کودتا را ریخته، سوم اسفند ۱۲۹۹ قوای قزاق وارد تهران شده و ادارات را اشغال کردند. صدها تن از رجال سیاسی و مخالفان احتمالی بازداشت شدند. احمد شاه و ولیعهد او به کاخ فرح آباد هزیمت کردند و سپهبدار رشتی صدراعظم به سفارت انگلیس؟! پناهنده گردید. سید ضیاء رئیس الوزرا و رضاخان وزیر جنگ شدند. رضاخان به تدریج زمینه حذف سید ضیا و دیگر مخالفان را فراهم آورد و بر دامنه اختیارات خود افزود و توانست با تهدید، تطمیع و یا فریب، بخش مهمی از بازیگران مهم سیاسی را با خود همراه سازد و یا ساکت کند و پس از ۴ سال که عملاً تمام قدرت در دست او و نزدیکانش متمرکز شده بود، با تغییر قانون اساسی، سلطنت به خانواده پهلوی منتقل شد و رضاخان شاه شد.

جنگ اول و مصائب ناشی از آن، قحطی و مرگ و میر هزاران نفر، اشغال کشور توسط نیروهای متخاصم، ۱۵ سال مبارزه بین نیروهای دموکرات و انقلابی با ارتجاع داخلی و خارجی و سرانجام شکست و پراکندگی نیروهای مترقی و نیز حکومت خانجانی و ملوک الطوائفی در همه بلاد ایران که انقلاب مشروطه تغییری در آن نداده بود و نا امنی و اغتشاش ناشی از آن، شرایطی را به وجود آورده بود که راه حل رضاخان را برای طبقه حاکم و استعمار انگلیس مطلوب نمود. نه تنها طبقه حاکم بورژوا- ملاک، بلکه بخشی از نیروهای دموکرات و توده عظیمی از مردم که از شرایط موجود خسته و ناامید شده بودند، به این راه حل تن دادند.

کافی ست توجه کنیم که در شروع کودتا و صعود رضا خان به قدرت، مشروطه طلبان و ملی گراهانی چون کاظم زاده در مجله ایرانشهر- محمد علی جمال زاده در مجله علم و هنر- تقی زاده در مجله کاوه- علی دشتی، حتی عارف و ایرج میرزا و بهار، سلیمان میرزا و بهرامی، داور و تیمورتاش، مصدق و مدرس (این دو تا قبل از تغییر سلطنت) و آیت الله کاشانی و بخش مهمی از روحانیت، به نوعی همگرائی و تعریف از حکومت نوپا کشیده شدند.

روحانیت و رضا شاه:

صورتبندی موجود در دوران مشروطیت، یعنی حضور سه نیروی ملی، روحانیت و چپ با تغییراتی کم و بیش کمی و کیفی در طول سلطنت رضا شاه و پسرش محمد رضا شاه تا آستانه قیام ۵۷ ادامه پیدا کرد و پیروزی نهانی روحانیت را نمی توان بدون درک و

شناخت این دوره دریافت. رابطه رضا شاه و روحانیت را می توان به سه دوره تقسیم کرد. دوره اول در موقع ریاست وزارت جنگ و صدارت، دوره مامشات و دلبری رضاخان از روحانیت و متقابلاً حمایت بخش عمده ای از آنان از او - دوره دوم، شکرآب شدن رابطه رضا شاه و آخوندها و عقب نشینی روحانیت و شروع جدائی و سرانجام دوره سوم، مرحله سرکوب و طلاق.

در دوره نخست، او با ریاکاری و عوام فریبی در صدد جلب قلوب مؤمنان و پشتیبانی روحانیت برآمد. بیانیۀ او در موقع صعود به صدارت در آبان ماه ۱۳۰۲ هـ ش- مشحون از ارادت به ائمه اطهار و مذهب شیعه و شریعت مداری است. «در محرم ۱۳۴۱ قمری اواسط پائیز ۱۳۰۰ شمسی، چادر بزرگی برای روضه خوانی در تکیۀ دولت برپا شد. سردار سپه و قزاق ها برای سینه زنی به این تکیه آمدند و دسته قزاق ها با افسران مثل سایر دسته های سینه زنی در شهر راه افتادند.» (تاریخ ۲۰ ساله، حسین مکی، ص ۹۹ جلد ۲ از قول مستوفی جلد دوم تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار) شرکت «سردار سپه و سرلشکران ارتش در مراسم شام غریبان با پا و سر برهنه شمع در دست، در حالی که نوحه «گلمیشخ ای شیعه لر» را می خواندند» (همان جا) اوج عوامفریبی رضاخان را نشان می دهد. عوامل او شمشیراهدائی «حضرت عباس» را از عتبات عالیات برای او فرستادند که با تشریفات و همراه خلعتی در منزل سردار سپه با حضور علما و تجار و بازاریان به او اهدا شد. رضا خان از قدرت و نفوذ روحانیان به خوبی واقف بود و در آن زمان می خواست که از آن برای تحکیم قدرتش استفاده برد. از طرف دیگر روحانیت شیعه دچار تشننت بود و در وجود رضاخان متحدی را جستجو می کرد که شاید بتواند قدرتی را که در گذشته در کنار شاهان قاجار داشت بازسازی نماید. هجوم دولت عثمانی به مراکز تجمع شیعیان و حوزه های نجف - و تضییقات حکومت وهابی علیه شیعیان و تخریب مزار ائمه و ادامه این وضعیت در متصرفات سابق عثمانی بعد از جنگ، باعث مهاجرت وسیع علمای حوزه به ایران شد و فرصتی فراهم آورد که یک بار دیگر رضاخان با استقبال و دلجوئی از آنها، سبب دلگرمی روحانیان از قدرت جدید گردد.

حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی از مراجع بزرگ شیعه که در این هنگام از نجف به ایران آمده بود و حوزه علمیه قم را پایه گذاری کرده بود، به اتفاق میرزا حسین غروی نائینی مجتهد اعلم دیگر و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، در ملاقاتی که با سردار سپه (۶ فروردین ۱۳۰۳) داشتند. از او می خواهند که پروژه جمهوری خواهی را رها کند و به ازای آن، آنها او را در راه کسب سلطنت دلگرم نمودند. از نظر روحانیان، جمهوری همانند دموکراسی و آزادی، تحفه ای غربی بود. آنها می ترسیدند که با تغییر رژیم سلطنتی قدرت و نفوذ آنان که قرنها با سلطنت عجین شده بود کم شود. از نظر رضاخان، طرح جمهوری خواهی اساساً ترفندی برای حذف احمد شاه و سلسله قاجار بود. او در این راه به اصلاحات آتاتورک در ترکیه نظر داشت و هنوز فکر نمی کرد که بتواند به سادگی سلطنت را تصاحب کند. جالب است بدانیم که آیت الله غروی نائینی که نماینده آخوند خراسانی در ایران بود و از تدوین کنندگان متمم قانون اساسی به شمار می رفت، در این دوران به رضاخان نزدیک می شود. او که در نظر و عمل طرفدار ولایت مطلقه فقیه بود. مشروطه را از روی اضطرار می پذیرد. در نظر او پذیرش مشروطه دفع افسد (بدتر) با فساد (بد) است. وگرنه او که آزادی را در مشروطه مترادف «خودسری و هرزگی و بی بند و باری غربی» می دانست و آزادی واقعی را در «عبودیت الهی» متجلی می دانست و وجوب آن را فقط در چهارچوب رابطه شریعت می پذیرفت، با هرگونه حکومت عرفی مخالف بود. روحانیت نه در دغدغه دموکراسی و آزادی بود و نه در پی جمهوری، مشغولیت اصلی آنان حفظ دیانت و شرع و اقتدار مذهبی و مالی شان بود و در نبود شرایطی مساعد برای کسب قدرت سیاسی، به نظر می آمد که گزینه «مصلحی» با مشت آهنی، انتخابی برتر برای آن بود. مدرس (۱۵) چهره برجسته دیگر روحانیت که آشکارا به ادغام دین و سیاست اعتقاد داشت و تنها راه رهایی از استبداد را در این ادغام می دانست «منشأ سیاست ما دیانت است. دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت ما...» (همان جا، ص ۲۹۲)، در دوره انتقالی چندین بار این خواسته روحانیت را بیان کرده است. مکی در تاریخ ۲۰ ساله از قول مستوفی از تمایل قلبی مدرس به قوام السلطنه در مقابل مستوفی الممالک حرف می زند. «علت مخالفت مدرس با کابینه مستوفی الممالک این بود که به قول خودش می خواست شمشیر جواهر نشانی را که برای مواقع تشریفات بکار است [مستوفی] با شمشیر برا تری [قوام] تبدیل کند. (همان جا، ص ۳۲۲) و هم او بود که همصدا با سلیمان میرزا به تعریف و تمجید از سردار سپه در ایجاد نظم و امنیت پرداخت. «من وضعیت بعضی نواحی را در این دو ماهه طوری دیدم که

اگر این قوه نظامی نبود زحمات ما خیلی زیاد می شد.» (همانجا، ص ۲۹۲) و یا «سردار سپه مرد کاری و جوهردار و با کفایتی است» (ص ۳۳۷) مدرس در نطقی در مجلس در ۱۲ میزان ۱۳۰۱ به مناسبت طرح استیضاح وزیر جنگ (سردار سپه) در کابینه قوام، که او از آن حمایت می کرد، پس از سخنانی در مورد قدرت و اختیارات مجلس می افزاید: «با وجود این عقیده من در باب وزیر جنگ این است که منافعش اساسی و مضارش فرعی است ... بایستی سعی کرد که مضارش رفع شود تا منافعش عاید مملکت گردد.» (همانجا، ص ۱۴۷)

رضا خان با تمهید و دسیسه، زمینه های صعود به قله قدرت را فراهم می کرد. بعد از جلب رضایت روحانیان و یا خنثی کردن آنها با تشکیل کمیته مشورتی از رجال معروف و خوشنام در ابتدای ریاست الوزرائی اش، سعی کرد به دربار و مخالفینش نشان دهد که رجال کشور از او حمایت می کنند. «مستوفی الممالک، مشیرالدوله، محمد مصدق، میرزا حسنخان علا، حاج میرزا یحیی دولت آبادی و سید حسن تقی زاده از زمره این رجال در کمیته مشورتی بودند. محمد علی فروغی و هدایت مخبرالسلطنه نیز از وزرای او در این کمیته حضور داشتند.» (مکی، ص ۴۳۰) همین بس که بدانیم که در اثر خراب کاریها و دست اندازی های او و عمالش در کار وزرا و مجلس، کابینه ها یکی پس از دیگری سقوط می کردند. سر آخر در کابینه آخر مشیرالدوله، ضربه نهائی با دستگیری قوام السلطنه و تبعید او زده شد. مشیرالدوله زیر فشار سردار سپه مجبور به استعفا می شود و احمد شاه از سر ضعف و ناچاری به صدور فرمان ریاست الوزرائی رضاخان تن می دهد. (۱۳۰۲ ه. ش مطابق ۲۷ اکتبر ۱۹۲۳) اولین اقدام او در این پست، صدور تصویب نامه ای برای محدود کردن مطبوعات و ممنوعیت درج تظلمات مردم و شکایات از مقامات دولتی در آنها بود. دومین اقدام مهم او قبضه کردن شهربانی و خارج کردن آن از دست «وستداهل» سوئدی و سپردن آن به دست افسران شروری چون درگاهی، آیرم و سرتیپ مختاری بود. شهربانی دژ محکمی برای سردار سپه در سرکوب و خنثی کردن مخالفینش بود. با تشکیل مجلس پنجم که اکثریت آن با تمهیدات رضاخان و ایادی او دستچین شده بودند، راه برای نقشه های او که خاتمه دادن به سلطنت قاجار بود، هموار شد. با شکست طرح جمهوری، اولین ترفند رئیس الوزرا در این راه که مورد مخالفت اکثر روحانیان و در رأس آنان مدرس و بازار و پاره ای از روشنفکران مثل عشقی و فرخی بود، رضاخان مجبور به استعفاء گردید (۱۶) احمد شاه هم از فرصت استفاده کرده فرمان عزل او را صادر کرد. رضاخان با صحنه سازی، قهر کرده به رودهن رفت. با فشار و تهدیدات سران لشکر غرب و شرق از جمله امیر احمدی و تبلیغات هواداران سردار سپه در مجلس (فراکسیون تجدد به رهبری تدین و سوسیالیست ها به رهبری سلیمان میرزا اسکندری و ...) و مطبوعاتی چون روزنامه شفق سرخ- علی دشتی (که با تیتر «پدر وطن رفت» در مقاله ای سرشار از تملق و چاپلوسی از رفتن سردار سپه اظهار تأسف کرد) مجلس به استمالت رضاخان برآمد و کمیسیونی مرکب از مستوفی الممالک و مصدق السلطنه (مصدق) و سلیمان میرزا را به رودهن فرستادند که رضاخان را دعوت به بازگشت نمایند. مصدق همچنین واسطه آشتی بین سردار سپه و محمد حسن میرزا ولیعهد گشت. مجلس با اکثریت ۹۰ رأی دوباره برای ریاست الوزرائی به رضاخان ابراز تمایل کرد و احمدشاه دوباره او را منصوب کرد. محمد تقی بهار در این مورد نوشت:

وکیلان این تشرها چون شنیدند ز جای خویش از وحشت پریدند

به تنبان های خود از ترس ریوند نود رأی موافق آفریدند

رضاخان با انتزاع فرماندهی کل قوا از شاه و انتقالش به خود مقدمات تغییر قانون اساسی را در جهت تغییر سلطنت فراهم آورد. در نبود یک جنبش توده ای علیه سردار سپه، در بطن نارضاییتی عمومی مردم از خاندان قاجار که در موارد متعدد از طرف عاملان رضاخان هم تحریک می شدند، فعالیت معدود مخالفان تغییر سلطنت محدود به اقداماتی نظامنامه ای در داخل مجلس و تشویق احمد شاه و ولیعهد به مقاومت و بازگشت به ایران بود (۱۷). رضاخان به کمک ایادی اش با ایجاد بلوا و آشوب بر سر کمبود نان و شایعه قحطی آن و همراه کردن مجلسیان در سرکوب تظاهرات، با یک تیر دو نشان زد، هم احمد شاه را از بازگشت منصرف کرد و هم نمایندگان مردم را از یک آشوب و انقلاب ترساند. او در این راه حتی از ترور مخالفین هم ابائی نداشت. طرح ترور ملک الشعرا بهار که از

مخالفتان طرح تغییر سلطنت بود و مکی در تاریخ ۲۰ ساله آن را نقل کرده، اشتباهاً به ترور واعظ قزوینی مدیر روزنامه نصیحت قزوین که به او شباهت داشت منجر شد (ص ۴۲۰-۴۱۹، ج ۳) و این همه برای ارباب مخالفان و آماده کردن اذهان برای رسیدن به مقصودش بود. تمهیدات سردار سپه فقط به شرایط داخلی محدود نمی شد. ژست های به ظاهر مترقی و اظهارات «ملی گرایانه» و حتی ضد انگلیسی او در جهت جلب دولت نوبنیاد شوروی، منجر به ارائه نظرهای خوش بینانه شوروی ها درباره او شد. «میرزا کریم خان رشتی به همراهی سوسیالیست ها، مشیر و مشار سفارت شوروی بود. هنگام تغییر سلطنت، رل های حساسی در سفارت شوروی بازی نمود و برای موافق ساختن سیاست مداران شوروی نسبت به سردار سپه فعالیت های بیشماری کرد.» (مکی، ص ۳۸۷) سیاسیون انگلیسی نیز پس از رد قرارداد ۱۹۱۹ تمام امید خود را روی سردار سپه متمرکز کرده بودند. این از نامه ای که سر پرسی لرن وزیر مختار انگلیس به لرد کرزن وزیر خارجه نوشت، روشن است. «رضاخان قادر است که نخست وزیر شده و مجلس را تعطیل کند و به مانند یک دیکتاتور فرمانروائی نماید و حتی سلسله قاجار را براندازد.» و «کارهایی که به انجام آن مبادرت می گردد کمابیش همان هائی است که در معاهده ایران و انگلیس (قرار داد ۱۹۱۹) در نظر گرفته شده بود.»

طرح قانونی سقوط قاجار با تهدید نمایندگان به امضای آن با نقض آشکار قانون اساسی، انجام شد. «در منزل سردار سپه رئیس الوزراء، سرتیپ یزدان پناه، سرهنگ محمد خان درگاهی، داور و تیمورتاش ... اجتماع کرده و نمایندگان مجلس را به آنجا برده با تهدید امضای آنها را می گرفتند.» (حسین مکی- ص ۴۳۰) از ۱۱۲ نفر نماینده ۸۰ نفر به انقراض قاجار رأی دادند. در نهم آبان ماه ۱۳۰۴ احمد شاه از سلطنت خلع شد و رضاخان سردار سپه و نخست وزیر به جای او نشست. ولیعهد میرزا حسن، در معیت نظامیان به مرز عراق برده شد و اخراج گردید. احمد شاه در سن ۳۴ سالگی در پاریس در اثر بیماری ورم کلیه درگذشت.

عمده مخالفان تغییر سلطنت پس از نطق مخالفت، مجلس را ترک کردند. مدرس و تقی زاده با طرح مغایرت ماده واحده با قانون اساسی مبنی بر عدم اختیار مجلس شورای ملی در طرح این مسأله، جلسه را به عنوان اعتراض ترک کردند. محمد مصدق در بحث مفصلی با تکیه بر غیر مسئول بودن شاه در حکومت مشروطه و با انتقاد از شاه قاجار، به تعریف و تمجید از سردار سپه پرداخت (۱۸) و تأکید کرد که

وجود او در مقام مسئولی چون رئیس الوزرائی به حال مملکت مفیدتر است تا مقام شاهی و سپس جلسه را ترک کرد.

دولت های انگلیس و شوروی در ۱۲ و ۱۳ آبان ماه قدرت جدید را به رسمیت شناختند. آلمان و ایتالیا و ... هم روزهای بعد این کار را کردند.

انتخابات مجلس مؤسسان در شرایط تقلب و دستکاری انجام شد و نمایندگان دست چین شده، با تغییر اصول ۳۶-۳۷-۳۸ متمم قانون اساسی مشروطه، سلطنت رضا شاه و ولایتعهدی اولاد ذکور او را تثبیت کردند.

رضا شاه وقتی بر خر مراد سوار شد، شروع به لگد پرانی کرد. ماه غسل روابط او با روحانیان از سال ۱۳۰۶ به هم خورد و منجر به درگیری و عقب نشینی روحانیت گردید. رضاشاه در صدد بود که بعد از خلاصی از شر خان های یاغی- دست روحانیت را از قدرت کوتاه کند. در مراسم نوروزی ۱۳۰۷ طبق یک سنت مذهبی، ملکه پهلوی و تنی چند از خانمهای درباری در حرم حضرت معصومه برای زیارت حضور به هم رساندند. انتقاد واعظی بنام سید ناظم و دعوت او به امر معروف و نهی از منکر و تذکرات حاج شیخ محمد تقی بافقی مباشر مرجع تقلید به ملکه در باب حجاب، به گوش رضاشاه خوش نیامد و با حضور در قم و ضرب و شتم واعظ و طلبه ها و تبعید حاج شیخ محمد بافقی، روند تیرگی روابط او با روحانیان آغاز شد. با دستگیری و تبعید مدرس و تدوین یک رشته قوانین که به مذاق روحانیت خوش نمی آمد، این دوره ادامه پیدا کرد.

- قانون نظام وظیفه اجباری و قرار دادن آزمون برای طلاب و علما جهت معافیت و تدریس، که کنترل دولت را بر تشکیلات حوزوی افزایش می داد و قانون تغییر لباس در دی ماه ۱۳۰۷، که سبب تضییقات زیادی برای طلاب و آخوندها فراهم آورد، منجر به تظاهراتی در تبریز و قم گردید. سرکوب این تظاهرات و نفی بلد دو مجتهد تبریزی، شیخ ابوالحسن انگجی و میرزا صادق و اقدامات بعدی، نتیجه ای جز محدود کردن حوزه ها و تضعیف آنها نداشت.

- قانون کشف حجاب در ۱۷ اسفند ۱۳۱۴ علیرغم استقبالی که در میان برخی افشار متوسط شهری و تحصیلکرده داشت، در میان مردم عوام و توده ها عکس العمل خوبی نداشت و با تحریک مقامات مذهبی، به شورش و تحصن در مسجد گوهرشاد انجامید. سرانجام با ورود نظامیان به مسجد و سرکوب و کشتار متحصنین و دستگیری و تبعید بهلول و حاج آقا حسین قمی به عنوان محرکین این حادثه، غائله به طرز بدی خاتمه پیدا کرد. طرح این امر قبل از اجباری شدنش در ۱۳۱۴، از جانب محافل زنان مترقی و روشنفکران انجام شده بود. از جمله در نشریه عالم نسوان در ۱۳۱۰ بحثی در دفاع از بی حجابی باز گردید و در آن فراخوانی برای بحث داده شد و پاسخ های موافق و مخالفی داده شد که در آنها از انحطاط جامعه در نتیجه سرکوب زنان توسط مردان صحبت شده بود. رضا شاه بعد از سفر ترکیه به روش خودش با قانون و اجبار و گاهی با توسری این امر را به پیش برد.

- تصرف اوقاف قدمی دیگر از سری اقداماتی بود که برای تحدید قدرت روحانیان انجام شد. به موجب قانونی در دی ماه ۱۳۱۳، موقوفاتی که صاحب آن شناخته نبود و یا متولی نداشت صادره و در اختیار وزرات معارف قرار گرفت. بعداً قانون فروش موقوفات و صرف درآمد آن به امور خیریه و صحیه ضربه ای قطعی به این منبع درآمد روحانیان زد.

- ممنوعیت مراسم عزاداری و سینه زنی و قمه زنی

- جاری شدن قوانین عرفی و دادگستری- دست روحانیان را از بسیاری امور شخصی و مذهبی مثل ازدواج و طلاق و حل و فصل دعاوی کوتاه کرد. قانون سبج احوال در همین راستا به تصویب رسید.

به این ترتیب دوران آخر رضا خانی دوران جدائی روحانیت از رضاشاه بود. از مدت ها قبل نفوذ و حضور روحانیان به طور محسوسی در نهادهای حکومتی از جمله مجلس کم شده بود. در ۱۳۱۱، ۷-۸ نفر از این آقایان بیشتر در مجلس نبودند. از جمله امام جمعه خوبی، ظهیر الاسلام و حاج محمد خوبی.

سردسته کودتاگران پیروز در هیأت ضد انقلاب، مثل همیشه، با خودی کردن بخشی از مطالبات نهضت مشروطه که با حیات رشد سرمایه داری وابسته و زمین داران بزرگ منافات اساسی نداشت و با سرکوب و تحدید رقبا و مخالفان قدرتش توانست پس از چند سال موش و گربه بازی، پایه های قدرتش را تحکیم کند. بخش هایی از نیروهای مخالف را چه روحانی و چه غیر روحانی، با سیاست چماق و حلوا به زیر دامن قدرت بکشاند و راه قدرت دیکتاتوری را هموار کند. با قتل امثال عشقی (۱۳۰۳) و تصویب قانون ۱۳۱۰ (منع و مجازات فعالیت های کمونیستی) دستگیری و زندانی کردن رهبران حزب کمونیست ایران و محفل ارانی (معروف به ۵۳ نفر) و قتل ارانی و فرخی یزدی شاعر مبارز و چپ گرا در زندان، سیاست آزادی کثی رضاشاه به اوج خود رسید. و در ادامه این سیاست، رضاشاه دوستان و سیاستمداران حامی خودش را نیز در امان نگذاشت. خودکشی داور پس از طرد از قدرت و قتل عبدالحسین تیمورتاش در زندان (۱۳۱۲) که از رجال مشهور دوره مشروطه و از کوشندگان بنام در به قدرت رساندن رضاشاه بود از آن جمله اند.

«مدرنیته» رضاخانی پس از ایجاد تمرکز و امنیت پادگانی، پشت درهای اقداماتی چون رفع حجاب - تحدید قدرت روحانیان- لباس متحد الشکل- تأسیس راه آهن و جاده و دانشگاه- و زیر بناهایی جهت رشد سرمایه داری، باقی ماند. حیات سیاسی و اجتماعی مدرن که در گروهی نشر آزاد افکار و عقاید و تأسیس حقوق مدنی و شهروندی است در دوره رضاخانی تعطیل شد و به رشد نطفه هایی که در نهضت مشروطه جان گرفته بودند مجال نداد. حقوق مدنی و شهروندی زندانی قلدر منشی شد. تاریخ اندیشی و جهالت دوباره بر این حیات سایه افکند و آزادی و دموکراسی فدای امنیت و تمرکز گردید.

اشغال مجدد ایران در جنگ جهانی دوم، شهریور ۱۳۲۰، و درهم ریختن ارتش پوشالی، اولین قربانی خود را در عزل شاه قلدر گرفت، که تاوان چشمک زدن هایش را به آلمان هیتلری پس داد. انگلیسی ها شاه را بردند و پسرش را به جای او نشاندد.

آخرین پرده:

از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ با شکست جو خفقان و تضعیف قدرت مرکزی، نهضت دموکراتیک و توده ای دوباره جان گرفت. این بار هم سه نیروی درگیر در این نهضت با آرایشی جدید و چهره های نو به میدان آمدند. ملی گراها (مذهبی و سکولار)، با

احزابی چون، ایران، پان ایرانیست (پزشکپور)، حزب ملت ایران (فروهر)، نهضت خدایپرستان سوسیالیست (محمد نخشب)، و سوسیالیست های خنجی و ... در جبهه ملی به رهبری محمد مصدق گرد هم آمدند. حسین مکی، ارسلان خلعتیری، حسین فاطمی، مظفر بقائی از اعضای مؤسس جبهه ملی بودند. اسلام گراها با دو گرایش مسلحانه و غیر مسلحانه در اطراف نواب صفوی (فدائیان اسلام) و آیت الله کاشانی جمع بودند. چپ گراها در این دوره عمدتاً گرد حزب توده قرار داشتند و در اواخر سال های ۳۰ دچار انشعاباتی شدند (خلیل ملکی- انور خامه ای و جلال آل احمد و ... از جریان ها و افراد انشعابی بودند).

تفاوت اساسی که در این مرحله می توان مشاهده کرد، حضور وسیع کارگران و زحمتکشان شهری و دانش آموزان و دانشجویان و زنان و اقشار تحصیل کرده در جنبش است. حضوری که بار و وزن نیروهای عرفی گرا را به نسبت بالائی در برابر نیروهای واپس گری مذهبی افزایش می داد. حزب توده و بخش عمده جبهه ملی، این اقشار و طبقات اجتماعی را نمایندگی می کردند. به یمن حضور آنان شعارها و خواسته های دموکراتیک در ابعادی توده ای پخش گردید. حزب توده اگر چه رادیکالیسم و سکولاریسم را در این جنبش نمایندگی می کرد ولی به واسطه سیاست و ترکیب خرده بورژوائی و بعضاً بورژوائی اش نتوانست به مثابه یک حزب رزمنده پرولتری جای پای خود را در دورانی که فعالیت سیاسی، نسبتاً آزاد بود، محکم کند. رویکرد این حزب به دهقانان و زحمتکشان روستائی ضعیف تر از آن بود که بتواند جنبشی توده ای از اتحاد کارگران و دهقانان را سازمان دهد. به علاوه سیاست دنباله روانه اش از شوروی و بعضاً ترجیح دادن منافع برادر بزرگ به منافع ملی از جمله در مورد مسأله ملی کردن نفت (طرح واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی) و مسأله آذربایجان، ظرفیت آن را در بسیج توده ها و کسب رهبری جنبش به طور اساسی تقلیل داد. انشعاب و انشقاق و پیگردهای رژیم به ویژه بعد از ۱۳۲۷ و تردیدها و زیگزاگ های آن، مانع از ابتکار عمل حزب توده، در بزنگاه مهمی چون خروج شاه از ایران و کودتای ۲۸ مرداد شد. مصدق با طرح ملی کردن نفت که همراهی و همگرایی وسیعی را بین همه نیروهای دموکرات و مردم ایجاد کرد، توانست رهبری جبهه ملی را بر جنبش تثبیت نماید. تا آنجا که با ملی شدن نفت، ظرفیت جنبش را آنچنان بالا برد که در حوادث ۳۰ تیر ۱۳۳۱ شاه را به عقب نشینی واداشت. مناسفانه ترکیب به غایت ناهمگون جبهه ملی و جدائی و نزدیکی عناصر مهمی از آن به دربار و ارتجاع، از جمله مظفر بقائی و حزب زحمتکشان ملت ایران و حسن آیت (که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز دست داشتند) و عقب گرد و خیانت آیت الله کاشانی و بخش مهمی از نیروهای مذهبی (از جمله فدائیان اسلام) و مقابله شان با مصدق و نزدیکی آنها با شاه، جنبش ملی را تضعیف کرد. بدین ترتیب پیروزی و پیشرفتی که در ۳۰ تیر نصیب ابتکار توده ای شده بود، در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با بی عملی و تردیدهای جبهه ملی و شخص مصدق (علیرغم امکانات و اطلاعاتی که داشت)، توسط کودتا به شکست رسید. او که یک مستوفی لیبرال بود، از گسترش یک جنبش توده ای و عمیق شدن آن در هراس بود. خاستگاه طبقاتی اش مانعی برای طرح وسیع مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن روز بود. مسأله زمین و روابط ارباب - رعیتی مسأله بسیار مهمی بود که مصدق از طرح آن هراس داشت. ملی ها (و نیز حزب توده) با طرح این موضوع که باید همه موضوعات را تحت الشعاع مبارزه با امپریالیسم (آن هم صرفاً یا اساساً در مسأله نفت) قرار داد، وسیع ترین بخش و اکثریت مطلق مردم یعنی دهقانان را که می توانستند هم در مبارزه ضد فئودالی و هم ضد امپریالیستی نقش عظیمی داشته باشند به فراموشی سپردند. تجربه کشورهایمانند چین، ویتنام، کوبا و غیره نشان می دهد که هر جا این دو جنبش های دهقانی و ضد امپریالیستی با هم ترکیب شدند پیروزی های مهمی در مبارزات توده ای به دست آمده است. کودتائی که با سازماندهی و همگرایی آمریکا و انگلیس - توسط ارتش شاهی به رهبری فضل الله زاهدی و همیاری اوباش و ارادل و قوادان و فواحش مزدور انجام شد، مصدق را برکنار کرد و شاه را به سلطنت باز گرداند.

چند و چون کودتا و موضع گیری های مصدق و حزب توده در اوان و در طی کودتا به اندازه کافی مورد کنکاش قرار گرفته و خواننده علاقمند می تواند به آنها مراجعه کند. من در اینجا قبل از سرگیری بحث راجع به روحانیت و سیر صعودی اش در تدارک کسب قدرت، در این آخرین پرده منازعات سیاسی از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب ۱۳۵۷، لازم میدانم اشاره ای کلی به موقعیت طبقه بورژوازی کنم که قبلاً هم در بحث راجع به انقلاب مشروطه از آن صحبت کردم. گفتم که بورژوازی به ویژه آن بخشی که از آن به عنوان ملی نام می برند، از ابتدا با دو پای چوبی حرکت می کرد. تکیه اش بر بازار (بورژوازی تجاری و سوداگر) و ارتباطات تو در

تو با سیستم آخوندی او را لنگ کرده و کنده نشدنش از زمین، مبارزه او را با ارتجاع فئودالی کند می کرد. از این رو این بورژوازی هیچ گاه نتوانست حزبی قوی و پایه دار به وجود آورد. جبهه ملی نیز همانند همگانش در دوران مشروطیت با این نقطه ضعف اساسی نتوانست نه در ساختن تشکیلات و نه در زمینه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی گام های بلندی بردارد. بعد از کودتا، جبهه ملی از هم پاشید. نهضت مقاومت برای مقابله با کودتا (نخشب و شاپور بختیار و ...) و جبهه ملی دوم و سوم در سال های ۳۹-۴۲ و چهارم در دوران انقلاب ۵۷ نیز آفتاب سر بام بودند. علاوه بر همان ضعف های تاریخی، بدون توجه به تجارب گذشته، سر به آستان روحانیت مرتجع و شخص خمینی سائیدند و به سرعت محو شدند. خلأ ایجاد شده از این وضعیت، با گسترش و تحکیم دیکتاتوری محمد رضا شاهی از سال ۱۳۳۲ با نظارت و هماهنگی امپریالیسم آمریکا و پهن کردن تور امنیتی در سراسر ایران با ایجاد ساواک، هیچ گاه پر نشد. چنانکه در صفحات بعد خواهیم دید، روحانیت و سیستم و شبکه آخوندی که تا حدی از گزند این آفت در امان مانده بودند، توانستند این خلأ را پر کنند. موقعیت استراتژیک و جغرافیای سیاسی ایران در منطقه و حضور اتحاد جماهیر شوروی در مرزهای شمالی کشور، در بطن جنگ سرد و تضاد امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا با شوروی، به این سیاست سازش با نیروهای مذهبی که بعداً نام «کمربند سبز» گرفت، دامن زد.

بررسی خود را با بازگشت به دوران مصدق و موضع آیت الله کاشانی، چهره شاخص روحانیت در این دوره که خود و عقباش در سلسله فقهاتی جمهوری اسلامی جای خاصی دارند، ادامه می دهیم. کاشانی در مقطع روی کار آمدن رضاخان، اول با جمهوری خواهی او موافقت کرده و رو در روی مدرس و مصدق قرار گرفت و بعداً در مجلس مؤسسان از طرفداران پروپاقرص تعویض سلطنت به نفع رضا شاه شد. بعد از شهریور ۲۰ با آزاد شدن جو، دوباره به میدان آمد و در رقابت با آیت الله بروجردی مرجع دیگر شیعه قرار گرفت. کاشانی با نزدیک شدن به فدائیان اسلام و نواب صفوی (۱۹) رهبر آنان، که معتقد به حکومت اسلامی بودند، از محرکان قتل رزم آرا به حساب می آید. او از این زاویه مورد بی مهری دربار قرار داشت. اگر چه در نهضت ملی شدن نفت و خرید اوراق قرضه، کنار مصدق قرار گرفت. ولی پس از وقایع ۳۰ تیر، رابطه او با مصدق تیره گردید و از نهضت کناره گرفت و به دربار و شاه نزدیک شد. او در مجلس هفتم مدتی ریاست آن را به عهده گرفت. او با توصیه ها و کارشکنی هایش عرصه کار را بر دولت مصدق تنگ می کرد. در مسأله تقویض اختیارات شاه به مصدق، او را به دیکتاتوری و نقض قانون اساسی متهم کرد و شاه را مردی عاقل و تربیت شده خواند. از تحصن و پناهندگی سرلشگر زاهدی (عامل کودتا) در مجلس دفاع کرده، او را پناه داد و از این به بعد تا کودتای ۲۸ مرداد، دست در دست کودتاچیان داشت. پیوند او با شعبان جعفری (شعبان بی مخ) و طیب حاج رضائی (میدان دار معروف) و حسین مهدی قصاب و سید علی اکبر خراط که از سردمداران بلوآهائی هستند که زمینه چینی کودتای ۲۸ مرداد را فراهم آوردند، انکارناپذیر است. با کودتای ۲۸ مرداد، شاه جوان برخلاف پدرش، راه مدارا و تحبیب را با روحانیت شیعه و مراجع آن در پیش گرفت. هنگامی که کاشانی در بستر مرگ بود به عیادتش رفت (۱۳۴۰). شاه همین رویه را در مورد آیت الله بروجردی ادامه داد. در وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ورق برگشت.

سال های بعد از کودتا، با سرکوب و اعدام افسران توده ای و دستگیری های وسیع مخالفان و اعدام حسین فاطمی وزیر خارجه مصدق-تأسیس ساواک و دستگیری و اعدام نواب صفوی و اعضای دیگر فدائیان اسلام (۱۹) جنبش در همه ابعاد آن فروکش کرد. کودتاگران پیروز، تحت شرایط جدیدی که با روی کار آمدن دموکرات ها در آمریکا به وجود آمده بود و با فشار آنها اصلاحاتی را در دستور کار خود گذاشتند که در راستای همان اصلاحات رضاشاه بود. این اصلاحات در درجه اول تخفیف بحران سیاسی و تقویت پایه های اجتماعی رژیم شاه را در مد نظر داشت. بحرانی که ناشی از پوسیدگی روابط فئودالی و رکود اقتصادی و در عین حال گرانی، همزمان با رشد نسبی بورژوازی پس از ۱۳۲۰ بود. اصلاحات از نظر اقتصادی و اجتماعی، گسترش مناسبات سرمایه داری در روستاها و آزاد کردن بخشی از دهقانان از زمین و پایان دادن به مناسبات پوسیده فئودالی در جهت رشد و گسترش سرمایه داری وابسته و تشدید استثمار و انباشت سرمایه را دنبال می کرد. آمریکا با تشویق شاه به انجام اصلاحات ارضی، در عین حال دو هدف

سیاسی را نیز دنبال می کرد. از طرفی زیر پای رقیب فرسوده خود، انگلیس را در ایران خالی می کرد و از طرف دیگر، امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا در تضاد خویش با شوروی «کمونیستی» و تمایلات توسعه طلبانه اش، به ایرانی با ثبات و امن در مرزهای جنوبی این کشور احتیاج داشت. اعطای حق رأی به زنان- تأسیس سپاه دانش و بهداشت و سپاه ترویج و باز شدن نسبی فضای سیاسی، جزئی از این سیاست عمومی بود.

تحولات ساختاری جامعه ایران و قدرت گرفتن رژیم شاه و اهمیتی که در حلقه امپریالیستی در خاورمیانه از نقطه نظر سیاسی - اقتصادی و نظامی پیدا کرده بود او را به دیکتاتوری خود بزرگ بین تبدیل کرد که زبانی جز سرکوب نمی شناخت. روند ادامه سرکوب و خفقان، نیروهای سیاسی را به سمت حرکت‌های رادیکال تر سوق می داد. سه نیروی ملی گرا - اسلام گرا و چپ ها به آرایش دوباره خود دست یازیدند.

۱۵ خرداد ۱۳۴۲

در بحث ما حوادثی که منجر به شورش و اغتشاشات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شدند، و نقش برجسته خمینی و گروه های مذهبی در آنها، از اهمیت زیادی برخوردارند. چون بررسی مجموعه این حوادث، به فهم حرکت روحانیت خواهان قدرت سیاسی (روحانیت پان اسلامیت)، بخش های مهمی از بورژوازی تجاری و سوداگر و بورژوازی ملی- مذهبی که در سال های ۱۳۵۷-۱۳۵۶ دنباله رو این روحانیت شدند، کمک می کند. حرکت روحانیت پان اسلامیت در سال ۱۳۴۲ تمرینی برای این جریان و پایگاه اجتماعی آن در وقایع سال های ۵۷-۵۶ گردید. این جریان توانست مانند سال ۱۳۴۲، و به صورتی وسیع تر و نیرومندتر از گذشته، بخش های وسیعی از پیشه وران و خرده پاهای شهری و لومپن پرولتاریای شهری را نیز به نفع خود بسیج کند.

جنبش دانشجویی در سال های ۳۹ تا ۴۲ بیشتر زیر نفوذ جبهه ملی بود و نه جریان خمینی. این جنبش در حوادث سال ۴۲ نتوانست حرکت مستقلی از خود نشان دهد. در فاصله سال های ۴۳ تا ۵۷ و پس از آن متأثر از جریان های چپ (به ویژه جریان هائی که بعدها منشأ جنبش چریکی شدند) بود، همچنین تا حدی هم از جریان مذهبی غیر آخوندی تأثیر پذیرفت. جنبش دانشجویی، به رغم آنکه تا سال ۱۳۵۶ تنها سنگر مقاومت در مقابل یورش همه جانبه رژیم شاه باقی ماند، در سال های ۵۷-۵۶ فاقد انسجام و سازمان متشکل بود، ولی حتی اگر سازمان متشکل و منسجمی می داشت به خاطر ویژگی ها و محدودیت هایش نمی توانست تأثیر تعیین کننده ای در جنبش توده ای به ضد رژیم پهلوی بگذارد. بدین سان جنبش دانشجویی در امواج وسیع جنبش توده ای سال های ۵۷-۵۶ مستحیل شد.

مهم تر از همه ضعف تشکل جنبش کارگری و آگاهی طبقه کارگر بود که نه در سال های ۳۹ تا ۴۲ و نه در سال های ۵۷-۵۶ نتوانست نقش مستقلی ایفا کند و این عدم تشکل و ضعف آگاهی جنبش کارگری و سازمان های سیاسی مدافع طبقه کارگر مهم ترین زمینه را برای پیشروی روحانیت پان اسلامیت و جریان های بورژوائی و خرده بورژوائی دنباله رو آن و در نتیجه سلطه مجدد ارتجاع گشود. خود سردمداران جمهوری اسلامی به این امر واقف هستند و در مقدمه قانون اساسی به آن اشاره کرده اند. «اعتراض در هم کوبنده امام خمینی به توطئه آمریکائی «انقلاب سفید» که گامی در جهت تثبیت پایه های حکومت استبداد و تحکیم وابستگی های سیاسی- فرهنگی و اقتصادی ایران به امپریالیسم جهانی بود، عامل حرکت یکپارچه ملت گشت و متعاقب آن انقلاب عظیم و خونبار امت اسلامی در خرداد ۴۲ که در حقیقت نقطه آغاز شکوفائی این قیام شکوهمند و گسترده بود، مرکزیت امام را به عنوان رهبری اسلامی تثبیت و مستحکم نمود.»

در ۱۶ مهر ۱۳۴۱، دولت طرح لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی را به مجلس ارائه داد، که در آن برای اولین بار به زنان حق رأی داده شد. آنان از ردیف محجورین و جنایتکاران و ورشکستگان به تقصیر خارج شدند ... دومین مسأله ای که در این طرح آمده بود حذف قید مسلمانی از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان بود ... و سوگند نامه منتخبین را عوض قرآن به کتاب آسمانی بدل کردند.

در واکنش به این طرح، در جلسه ای در منزل آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی، آقایان آیت الله گلپایگانی- شریعتمداری و حجت الاسلام خمینی، تصویب نامه ای را تأیید کردند که خمینی ارائه داده بود و در آن، تصویب نامه دولت، خلاف شرع و موجب هتک

حرمت و نوامیس زنان و دختران ۱۸ ساله دانسته شد. فریاد و اسلاما بلند شد و اسرائیل و «فرقه ضاله» عاملین و محرکین طرح این چنین قطعنامه هائی قلمداد گردیدند. ۲۸ مهرماه، همین آقایان تلگرافی به اسدالله علم نخست وزیر با لحن تندتری فرستادند. ۱۵ آبان ماه، خمینی ابتکار عمل را به دست گرفت و شخصاً به شاه و اعلم پیام فرستاد. استناد مجتهدین شیعه در بالا به نقض قانون اساسی، ماده دوم متمم این قانون بود که تا آن هنگام توسط رضاشاه و پسرش مسکوت گذاشته شده بود. آنها انطباق قوانین مجلس را با شریعت از وظایف و حقوق علمای دین می دانستند. با نطق شدیداللعن فلسفی واعظ در مسجد ارک خطاب به علم و احتمال شورش در تهران و شهرستان ها دولت عقب نشست و ۷ آذر اعلامیه ای در مسکوت گذاشتن تصویب نامه داد. خمینی که در اولین اقدام خود پیروز گشته بود برخلاف سایر مجتهدین پا را فراتر گذاشته و خواهان لغو مراسم ۱۷ دی روز کشف حجاب گردید.

روز ۱۹ دی، شاه با اعلام اصول شش گانه انقلاب شاه و مردم و انجام فراندوم برای تصویب آن به استناد قانون اساسی ابتکار عمل را به دست گرفت. انقلاب سفید شاه، با اصول اصلاحات ارضی- ملی کردن جنگلها- فروش کارخانه های دولتی به بخش خصوصی- سهیم کردن کارگران در سود کارخانه ها- اعطای حق رأی به زنان و ایجاد سپاه دانش، به دنبال خروج از بن بست بود که اقتصاد متکی به کشاورزی در ایران به وجود آورده بود. اعطای کمک های دولت آمریکا (جان-اف- کندی) منوط به اصلاحاتی شد که برای آمریکا علاوه بر منافع اقتصادی- منافع سیاسی در رابطه با همسایه شمالی، شوروی، داشت. اصلاحات اقتصادی- سیاسی مورد نظر دموکرات ها می بایستی ایران را از خطر افتادن به دامن کمونیسم دور کند. این دیدگاه که در بطن جنگ سرد و عقد پیمانهای ناتو و بغداد، محاصره شوروی را توسط نیروهای وفادار به غرب در نظر داشت در ادامه خویش به سیاست به غایت ارتجاعی ای منجر شد که معروف به ایجاد «کمر بند سبز» در اطراف شوروی با کمک به قدرت گرفتن نیروهای اسلام گرا بود. سیاستی که چون شمشیر دو لبه، هم شاه و هم آمریکا را غافلگیر کرد. به این مطلب باز خواهم گشت. سرنوشت اصلاحات یاد شده برای اجرا به دولت امینی سپرده شد. ولی شاه بعد از سقوط او، در حقیقت با اخذ اصلاحات پیشنهادی ارسنجانی، وزیر کشاورزی امینی، و با اضافه کردن چند اصل دیگر به آن، به نام خودش «انقلاب سفیدش» را عرضه کرد. نیروهای مخالف و موافق همه بررسی برای اصول پیشنهادی شاه به میدان آمدند.

آیت الله خوانساری- بهبهانی- فلسفی واعظ و حجت الاسلام خمینی با شعارهای دفاع از بیضه اسلام نبردی راعلیه مفاد شش گانه «انقلاب سفید» آغاز کردند. به ویژه اصول اصلاحات ارضی و تقسیم زمین- اعطای حق رأی به زنان و سپاه دانش که دختران را هم دربر می گرفت، بیشتر از همه مورد هجوم آنها قرار گرفت. اول بهمن ۴۱ خمینی فتوایی علیه همه بررسی داد و آن را غیر شرعی نامید و خواهان آن شد که امور قانونی و قضائی به دست کارشناسان اسلامی و تابع برنامه اسلام شود.

با بسته شدن بازارها و مغازه ها در قم و اجتماع آنها در منزل خمینی و سخنرانی اش در ۲ بهمن، جنبش اعتراضی وارد فاز جدیدی شد. شاه هم برای مقابله با آنها کشاورزان را برای تظاهراتی در تهران فرا خواند و آموزگاران زن را به دفاع از حق رأی زنان واداشت. با وجود تظاهرات وسیع در تهران که از بازار شروع شد و به دانشگاه ختم گردید و زد و خورد در مدرسه فیضیه قم که با شعار «ما تابع قرانیم- رفراندم نمی خواهیم» به میدان آمده بودند. شاه همه بررسی خود را در ۶ بهمن اجرا کرد. بنا بر آمار دولتی بیش از ۵,۵ میلیون نفر به آن رأی دادند. شاه با استناد به اصل هشتم قانون اساسی که اهالی مملکت را در مقابل قوانین دولتی متساوی الحقوق می خواند. حق رأی زنان را قانونی خواند. با تصویب مجالس شورا و سنا، شرکت زنان در انتخابات قانونی شد.

مخالفت روحانیان با اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی از موضعی ارتجاعی در جهت دفاع از موقعیت ممتاز خودشان در رابطه با مالکین زمین و زمین های موقوفی بود. اعلامیه ای از طرف «علماء» که به اعلامیه ۹ نفری مشهور است علیه این تصویب نامه صادر شد که توسط آخوندهائی چون محمد رضا گلپایگانی، سید کاظم شریعتمداری، روح الله موسوی خمینی، هاشم آملی، مرتضی حائری و ... امضا شده بود. در ۲ فروردین ۴۲ سرکوب تظاهرات و اجتماع روضه خوانی در مدرسه فیضیه قم، که به تظاهراتی به ضد شاه و دولت تبدیل شده بود، به خاک و خون کشیده شد، به بهترین وجهی توسط خمینی مورد استفاده قرار گرفت. با در پیش بودن ماه محرم و عزاداری، واعظانی چون خامنه ای، محمد جواد باهنر، ربانی املشی روانه اقصی نقاط کشور شدند تا پیام خمینی و ندای وا اسلام او را

به گوش همه برسانند و مردم را به ضد شاه و دولت ترغیب کنند. به دنبال حوادث فروردین و ادامه تظاهرات در ۱۳ خرداد خمینی نطقی در قم ایراد کرد و در آن حوادث مدرسه فیضیه را با وقایع کربلا مشابه دانست و با لحن تند شاه را مورد خطاب قرار داد. ۱۳ خرداد مصادف با عاشورا بود و تظاهرات دینی به سرعت شکل سیاسی به خود گرفت. تظاهرات در خیابان های تهران تا جلوی کاخ مرمر و دانشگاه تهران کشیده شده بود و شعارهایی علیه حق رأی زنان و انقلاب سفید داده می شد که به سرعت توسط انبوهی از دانشجویان به شعار مرگ بر شاه تبدیل شد. باهنر و مرتضی مطهری از سخنرانان این روز در ۱۴ خرداد بازداشت شدند. ۱۵ خرداد مأموران سراغ خمینی رفته او را بازداشت کردند. تمام این مقدمات به شورش همگانی در ۱۵ خرداد منجر شد. شورش که به واسطه ترکیب شرکت کنندگانش، رهبری و چهره های فعالش، شعارها و روش های مبارزاتی و تاکتیک هایش، بخشی از مبارزات سال های ۵۶-۵۷ را به یاد می آورد. تظاهرات ۱۵ خرداد از دانشگاه ها و به ویژه دانشگاه تهران و میدان بار فروشان شروع شد. دانشجویان خواستار آزادی خمینی بودند. قمه کشان معروفی چون طیب حاج رضائی و برادرش اسماعیل حاج رضائی در رأس پابرهنه ها و اهالی جنوب شهر و میدانی ها به خیابان ها ریخته کلوب ها، بانک ها، مشروب فروشی ها و مغازه ها را به آتش کشاندند. بازار بسته شد و شاگرد بازاری ها نیز در اطراف ارک و پاچنار تظاهرات می کردند. میدان ارک یکی از مراکز تجمع بود. مرکز رادیو چند بار مورد هجوم قرار گرفت. با حمله به کلانتری ها و کوشش برای دستیابی به سلاح توسط تظاهر کنندگان به دستور دولت، ارتش وارد عمل شد. تانک ها در خیابان های تهران به حرکت درآمد. کارخانه پبسی کولا، بانک ها، کاخ دادگستری، باشگاه جعفری آماج سنگ پرانی شد و بعضی از این مراکز به آتش کشیده شد. با اعلام حکومت نظامی توسط دولت اسدالله اعلم، تظاهرات با به جا گذاشتن تعداد زیادی کشته و زخمی و دستگیری فروکش کرد. طیب و برادرش و سران دیگر تظاهرات دستگیر شدند. طیب و برادرش به چوبه دار سپرده شدند. بعد از به کار گیری چماق، رژیم با آزاد کردن تنی از ملایان مثل فلسفی و خلخالی، سعی در آرام کردن مردم داشت. به ابتکار مظفر بقائی رهبر حزب زحمتکشان ملت ایران، آیات عظام هادی میلانی، شریعتمداری و شهاب الدین مرعشی نجفی، برای نجات جان خمینی او را به مقام مرجعیت ارتقا دادند. که به نوعی بنا به تفسیر اصل دوم متمم قانون اساسی برای او مصونیت ایجاد کنند. شاه مجبور شد از محاکمه خمینی صرف نظر کند. سرلشکر پاکروان رئیس وقت ساواک شخصاً به ملاقات خمینی رفته او و قمی و محلاتی را آزاد کرد. ۱۷ اسفند ۴۲ اسدالله اعلم جایش را به حسنعلی منصور داد.

اما خمینی ساکت نماند و در قضیه کاپیتولاسیون که موضوع تصویب نامه ای در مجلس برای مصونیت مستشاران آمریکائی بود دوباره به میدان آمد و حملاتش را به رژیم شاه از سر گرفت. این بار دولت او را در ۱۳ آبان ماه مجدداً دستگیر و روانه ترکیه کرد. خمینی از آنجا به نجف رفت و تا اوایل انقلاب در آنجا باقی ماند. ترور حسنعلی منصور توسط فدائیان اسلام که به تلافی حوادث ۱۵ خرداد انجام شد با دستگیری عاملان آن و اعدامشان ورق شورش ۱۵ خرداد را بست. جبهه ملی دوم که در آستانه باز شدن نسبی فضای سیاسی با تأیید مصدق توسط اعضای نهضت مقاومت ایران در ۱۳۳۹ چون بازرگان، شاپور بختیار، آیت الله سید رضا زنجانی و ... تشکیل شده بود، اولین کنگره اش را در ۱۳۴۱ به ریاست اللهیار صالح برگزار کرد و با شعار «اصلاحات آری دیکتاتوری نه» به استقبال اصلاحات شاه و اصول معروف به «انقلاب سفید» رفت. ولی به دلیل مخالفتش با رفتارندم ۶ بهمن، اعضای آن دستگیر و جبهه منحل گردید. از اعضای اصلی دیگر این جبهه، داریوش فروهر، آیت الله طالقانی و کریم سنجابی بودند. شاه با پیروزی اش در این واقعه آخرین پنجره های باز را نیز بست. بن بست که در مبارزه سیاسی و دموکراتیک ایجاد شده بود گروه های سیاسی مذهبی و چپ را به بازسازی مجدد و تغییر تاکتیک ها کشاند. جریان هائی که در حوادث ۱۵ خرداد فعال بوده و با خمینی همراهی می کردند با گرایش های کم و بیش متفاوت در تشکلهائی متشکل شدند. لیبرال- مذهبی های مصدقی در نهضت آزادی به رهبری مهدی بازرگان، بازاریان و جناح های نزدیک به آنان در هیأت های مؤتلفه (۲۰) و جوان ترها و تندروترها در حزب ملل اسلامی (۲۱) و بالاخره مجاهدین خلق که رهبران اصلی اش ابتدا با نهضت آزادی بودند و بعداً از آن جدا شده و به مشی نظامی- سیاسی رو آوردند، تا ۱۳۵۴ گرایشی مترقی را در میان نیروهای مذهبی نمایندگی می کردند. التقاط ایدئولوژیک و سوالات و بن بست هائی که نسبت به مشی چریکی پیش آمده بود سازمان مجاهدین را دچار انشقاق و انشعابی دردناک کرد. بخش مارکسیستی آن بعداً با رد مشی چریکی، به مجاهدین م. ل. تبدیل شدند

که سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، نبرد در راه آزادی طبقه کارگر و گروه آرمان را به وجود آوردند که به جریان موسوم به «خط سه» پیوستند. (برای اطلاعات بیشتر و دقیق تر در مورد تغییر مشی ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق به مقالات و اسناد منتشر شده در این زمینه در سایت «<http://www.peykarandees.org>»، اندیشه و پیکار، رجوع کنید.) بخش مذهبی سازمان مجاهدین خلق با آزاد شدن کادرها و اعضای این سازمان از زندان، سازمان را بازسازی کردند و به گسترش فعالیت سیاسی خود روی آوردند. برخورد این سازمان به رژیم جمهوری اسلامی در ابتدا برخورد حمایت انتقاد آمیز از رژیم، برخورد دوگانه به آن و تلاش برای داشتن سهمی از قدرت برای پیشبرد برنامه سیاسی خود بود. اما به تدریج با عدم پذیرش این سازمان از سوی رژیم (به ویژه خمینی و روحانیت حاکم)، برخورد خشن رژیم با مجاهدین و طرد و تصفیه عناصر آن از نهادهای مختلف و ممانعت از فعالیت سیاسی آزادشان، این سازمان به جرگه مخالفان فعال ضد خمینی پیوست و به مبارزه مسلحانه با رژیم روی آورد.

چریک های فدائی خلق معروف ترین سازمان چپ در این دوره است که با مشی مسلحانه، از پیوند دو گروه موسوم به جزئی و احمدزاده در سال ۱۳۵۰ بعد از واقعه سیاهکل پا به عرصه فعالیت سیاسی- نظامی گذاشتند. و همراه سازمان مجاهدین به مدت ۶-۵ سال تا ۱۳۵۴ حیات سیاسی جامعه ایران، به ویژه محیط شهری و دانشگاهی و روشنفکری آن را تحت تأثیر خود قرار دادند. با ضربات سنگینی که این دو سازمان در برخورد به رژیم شاه متحمل شدند و با انشعاب در سازمان فدائی (انشعاب موسوم به بیگوند با سمت و سو به حزب توده در سال ۵۶-۵۵) و انشعاب و تغییر مشی در سازمان مجاهدین- عملاً در میانه سال ۵۶ و تمام سال ۵۷ که مبارزه توده ای در ایران شکل و گسترش می یافت، از این دو سازمان خبری نبود.

در خارج از ایران در سال های اول دهه ۵۰ و در رابطه با انشقاق جهانی جنبش کمونیستی دو گروه از حزب توده جدا شدند. که سازمان طوفان و سازمان انقلابی را به وجود آوردند (با طرفداری از انقلاب چین). در دهه ۶۰ کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، فعالترین گروه در خارج بود که اغلب طرفداران سازمان های چپ و جبهه ملی را دربر می گرفت. در داخل ایران نیز به موازات انشعابات در حزب توده و در مخالفت با این حزب و گرایشهای آنارشیستی و مبارزات مسلحانه جدا از توده، گروه ها و محافلی شکل گرفتند که کار سیاسی در میان توده ها را بر عملیات مسلحانه ترجیح می دادند. خطوط سیاسی کم و بیش نزدیک به چین یا آلبانی و یا جریانی از اینها که بعدها موسوم به خط سه گردید (۲۲) نیز از ضربات رژیم در امان نماندند.

در نتیجه در آستانه شروع و اوج مبارزات مردمی، شرکت نیروهای چپ و دموکرات لائیک در جنبش توده ای، پراکنده و غیر متشکل بود. اما میدان برای قدرت نمائی شبکه های مذهبی و روحانیتی که در حوزه ها و مساجد و تکیه ها به طور سنتی متشکل بودند و صدها حلقه ارتباطی در تمام شهرستان ها و روستاها و محلات داشتند فراهم بود.

طبل انقلاب به صدا در آمد:

به دنبال رونق اوایل دهه ۵۰ و افزایش درآمد نفت، ایران شاهد توسعه ای اقتصادی و اجتماعی بود که در آن علاوه بر شمار کارخانه ها و گسترش صنایع مادر و افزایش کمی و کیفی پرولتاریا، توسعه در بخش صنایع انسانی و بخش های خدماتی نیز چشمگیر بود. مدارس- بیمارستانها- دانشگاه ها و به دنبال آن افزایش کمی و کیفی معلمان- پزشکان- پرستاران و کارمندان و بخش متوسط شهری نیز چشم گیر بود.

در اثر اصلاحات ارضی و تقسیم بخشی از زمین های اربابی بین دهقانان بخش زیادی از روستائیان که از داشتن زمین محروم مانده و یا با رشد صنایع کشاورزی و مکانیزه شدن کشت و زرع بیکار شده بودند، به صورت قشر وسیعی از خوش نشینان، بین شهر و ده در رفت و آمد بوده و به تدریج پرولتاریای فقیر و حاشیه نشین شهرهای بزرگ را به وجود آوردند، که در نبود مسکن و کار دائم به گسترش آلودگی و حلی آبادهای منجر گردید و شورش های متعددی را در سال های آخرین رژیم پهلوی به وجود آورد که جرعه هایی برای شعله ور شدن مبارزات شهری بعدی گردیدند.

افزایش قدرت خرید بخش متوسط شهری و بالا رفتن توقعات آنها- توزیع نابرابر درآمد نفت و دست اندازی و چپاول عناصر درباری و بخش بالای بوروکراسی دولتی و سرمایه داران وابسته و نزدیک به دربار، ریخت و پاش های شاه و دربار، افزایش فساد و رشوه خواری در همه سطوح اداری- رشد تورم در سال های آخر رژیم، اختلاف طبقاتی را بین کارگران و زحمتکشان و اقشار پائین و متوسط شهری و روستائی با طبقات بالای سرمایه دار و بوروکرات و زمیندار، دامن می زد. نارضایتی رفته رفته دامنه ای همگانی توده ای به خود می گرفت.

بن بست سیاسی ای که شاه با عدم توسعه سیاسی و سرکوب جنبش ۱۵ خرداد و گسترش فشار سیاسی و سرکوب بی رحمانه مخالفان به ویژه دانشجویان و روشنفکران در دهه ۱۳۵۰ به وجود آورده بود، با انحصاری کردن قدرت با حذف احزاب حکومتی مردم و ایران نوین، و ایجاد حزب واحد رستاخیز، کامل شد. در زمینه بحران اقتصادی و اجتماعی- بحران سیاسی را دامن زد.

تشکیل حزب رستاخیز با افزایش فشار بر روحانیان مخالف، عوض کردن تقویم قدیم هجری و ایجاد گاهشمار شاهنشاهی، جشن های ۲۵۰۰ ساله، بالابردن سن ازدواج دختران در اجرای قانون حمایت خانواده، ایجاد سپاه دین و کوشش برای دولتی کردن دین، همراه بود. اقداماتی که خشم روحانیان و اقشار وابسته به آنان را دامن زد و همه اینها، طیف وسیعی از اقشار و طبقات مختلف اجتماعی را در ضدیت با رژیم شاه همسو کرد. بازاری و دانشجو، روحانی و چپ گرا، پرولتاریای صنعتی و حاشیه نشینان شهری و لمپن های پائین شهری، معلمان و کارکنان اداری دانشگاهیان و وکلا، با خواست ها و شعارهای مختلف به میدان آمدند.

فشار بر رژیم شاه با روی کار آمدن کارتر و دموکرات ها در ایالات متحده آمریکا از جانب حامی اصلی اش آغاز شد. محکومیت شاه به نقض حقوق بشر در سازمان عفو بین الملل و کمیسیون بین المللی قضاات در ژنو و افشاگری های دانشجویان و کنفدراسیون دانشجویی، افشای شکنجه ها و جنایات ساواک در روزنامه های بزرگ اروپا از جمله «ساندی تایمز» لندن، این فشارها را افزایش داد و او را وادار کرد که اندکی از فشارها بکاهد و به مخالفانش امتیازاتی بدهد. او وادار شد که نمایندگان صلیب سرخ جهانی را برای بازدید از زندان های سیاسی بپذیرد.

سوراخی که در دیوار بتونی فشار سیاسی به وجود آمده بود، فوران خشمی توده ای را باعث شد که به واسطه ظرفیت بالای دیوار بتونی را شکست و شاه دیگر نتوانست جلوی فوران آن را بگیرد. ابتدا روشنفکران و وکلا و نویسندگانی که در کانون نویسندگان جمع شده بودند، با نوشتن نامه و جمع آوری امضا به اعتراض پرداخته و مطالباتی سیاسی را طلب کردند. شب های شعر در انجمن فرهنگی ایران و آلمان (گوته) و دانشگاه آریامهر، محل اجتماع عده زیادی از دانشجویان و روشنفکران چپ و کمونیست و هواداران آنها و حتی پاره ای از طرفداران مجاهدین گردید. با بسته شدن تجمع آریامهر، تظاهرات دانشجویان به ضد این عمل در خیابان ها، رژیم شاه را به آزمایشی خطرناک کشاند. برای اولین بار دانشجویان دستگیر شده، در دادگاه های عادی، به جای دادگاه نظامی محاکمه و اغلب آنها آزاد شدند. درهای اعتراض همگانی و توده ای گشوده شد.

مقاله احمد رشیدی مطلق [اسم مستعار فرهاد نیکوخواه، معاون مطبوعاتی هویدا که در آن هنگام وزیر دربار بود و به دستور شاه یا هویدا آن مقاله را نوشت] در روزنامه اطلاعات در ۱۹ دی ۱۳۵۶ علیه خمینی نقطه آغاز دیگری شد که به بهانه آن نیروهای مذهبی و به ویژه طرفداران خمینی را به میدان آورد. تظاهرات قم و سرکوب آن توسط رژیم، سلسله تظاهراتی را در شهرهای دیگر دامن زد که آهنگ آنها را عزاداری های مرسوم شیعیان در ماه محرم و به مناسبت وقایع کربلا تعیین می کرد. سوم ها و هفتم ها و چله ها (اربعین) در تبریز و تهران و ... با برگزاری تظاهرات برپا می گردید و رژیم شاه را به چالش جدیدی کشاند. مرکز ثقل جنبش از دانشگاه ها به خیابان ها و بازار و حوزه ها کشیده شد و همچنان که در وقایع ۱۵ خرداد دیدیم، تهیدستان شهری، لمپن پرولتاریا و حاشیه نشینان، بازاریان و پیشه وران نیروی عمده این جنبش را شکل می دادند. دانش آموزان، دانشجویان، معلمان، دانشگاهیان و اعضا و هواداران گروه های چپ، با شرکت پراننده ولی فعال خویش در این تظاهرات، چهره رنگارنگ تری به آن می دادند. حضور دختران و زنان بی حجاب و فریادهای مرگ بر شاه و زنده باد آزادی که می کوشید گاه به گاه طنین دائم الله اکبر و واحسینا و واخمینی را تحت الشعاع خویش قرار دهد، شاید تنها نموده های گرایش سکولار و چپ در این تظاهرات توده ای بود. هرکس از نسل قدیم که در آن تظاهرات بوده

می تواند خاطره ای از آنها را به یاد بیاورد. تظاهرات دهم فروردین ۱۳۵۷ در تبریز و ۵۰ شهر دیگر شدت عمل بیشتری به خود گرفت.

شکستن و آتش زدن مشروب فروشی ها، سینماها، کاباره ها، هتل های لوکس، بانک ها ... که نماد غربی گرائی و ضدیت با اسلام شمرده می شدند. تقریباً به امضای خمینی چی ها بدل گردید. اوج این اقدام در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ با آتش زدن سینما رکس آبادان، موقع نمایش فیلم گوزن ها اثر مسعود کیمیایی نشان داده شد. عملی که به کشته شدن بیش از ۶۰۰ نفر منجر شد. زشتی عمل بیش از آن بود که کسی مسئولیت آن را به عهده بگیرد. خمینی و طرفدارانش آن را به شاه و ساواکش نسبت دادند و از آن در جهت شدت بخشیدن به گسترش جنبش استفاده کردند. اما بعداً معلوم شد که عناصر افراطی مذهبی در آن دست داشته اند. قبل از آن با روی کار آمدن جمشید آموزگار و برکناری نعمت الله نصیری رئیس ساواک، شاه سعی کرد جنبش را آرام کند. اما در ۳۰ تیر و ۶ مرداد ۱۳۵۷ در ماه رمضان دوباره جنبش اوج گرفت. تظاهرات عید فطر که نسبتاً به آرامی برگزار شد، نزدیک به یک میلیون نفر را به خیابان ها کشاند و برای اولین بار شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی داده شد. با حادثه ۱۷ شهریور که به جمعه سیاه معروف شد، دور تازه ای آغاز گردید. از اینجا به بعد، با اعتصاب و ورود کارمندان و کارگران به تظاهرات، وزن و عمق آن افزایش قابل ملاحظه ای یافت. به ویژه با اعتصاب کارگران نفت. کارگران که ابتدا با خواست های اقتصادی دست به اعتصاب می زدند، به سرعت تحت تأثیر جو عمومی و فعالیت عناصر پیشرو که کم و بیش با گروه ها و عناصر سیاسی در ارتباط بودند به حرکات خود رنگ سیاسی می دادند. گزارشات فعالان سیاسی حکایت از حضور و فعالیت دانشجویان مبارز در میان دانش آموزان و کارگران داشت. حضور فعال عناصر چپ و یا متمایل به چپ متعلق به همه گرایش های سیاسی و حضور معدود هسته های کمونیستی کارگری - روشنفکری در کارخانه ها به ویژه در صنایع بزرگ چون نفت و ماشین سازی و ذوب آهن و ... عاملی برجسته در برپائی این اعتصابات و کشاندن آنها به عرصه سیاسی بود.

بی جهت نبود که رژیم خمینی هنوز مستقر نشده، از اسفند ۵۷ به تصفیه همه کارخانه ها، ادارات، رادیو و تلویزیون، مطبوعات، دانشگاه ها، مدارس و مراکز آموزشی و فرهنگی و علمی از عناصر شناخته شده چپ و یا طرفداران آنها، اقدام کرد. عناصری که به واسطه دو سال فعالیت علنی، چهره های شناخته شده ای برای حزب اللهی های خمینی بودند. در نیمه دوم سال ۵۷ شرایطی به وجود آمده بود که در آن دیگر حکومتگران نمی توانستند به روال سابق حکومت کنند. تغییرات پی در پی وزیران و کابینه ها، انحلال ساواک، دستگیری نصیری و هویدا و عاملان سرکوب، حتی انتصاب شاپور بختیار به نخست وزیری، نتوانست آتش قیام را خاموش کند. مردم دیگر نمی توانستند مثل سابق حکومت را تحمل کنند. بحران انقلابی فراگیر شده بود. در این شرایط قدرت های امپریالیستی و در رأس آن آمریکا به این نتیجه رسیدند که باید به آلترناتیو دیگری جز شاه روی آورند. خمینی در آن شرایط تنها کسی بود که توان و سازماندهی لازم را برای این گذار داشت. غرب از مدتها پیش از قیام ۲۲ بهمن با شخصیت های ملی و مذهبی و هم با اطرافیان خمینی (بویژه بهشتی) تماس هائی برقرار کرده بود. رفت و آمدهای شخصیت هائی چون ریچارد کاتم استاد روابط بین الملل دانشگاه پیتسبورگ و نویسنده کتاب «ناسیونالیسم در ایران» که در دهه ۱۹۵۰ میلادی مأمور مخفی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) بوده به ایران و یا سفرهای ریچارد فالک فعال ضد جنگ آمریکائی و ملاقاتهای آنها با بهشتی و بازرگان و امیر انتظام و حتی خود خمینی به گواه اسناد منتشر شده، از آن جمله اند (سایت فارسی BBC، ۷ فوریه ۲۰۱۵ - ۱۸ بهمن ۱۳۹۳). آنها در کنفرانس **گوادالوپ** (۲۳) ژانویه ۱۹۷۹ دی ماه ۱۳۵۷، تصمیم نهائی خود را در مذاکره با سران جدید قنرت در ایران رسمیت دادند. به ویژه که این تصمیم در راستای سیاست عمومی آنها در ایجاد کمربند سبز حول شوروی می گنجید. غرب سعی کرد با کمترین ضرر این انتقال انجام پذیرد. برای این منظور **ژنرال هایزر** را روانه ایران کرد که ارتش را با خود همراه ساخته و «سران انقلاب» را به تفاهم با ارتش وادارد. حوادث ۲۲ بهمن بعد از رفتن شاه و ورود عناصر غیر قابل کنترل در معادله قدرت، ساختار قدرت اداری و نظامی رژیم شاه را به هم ریخت. امری که خمینی، غرب و آمریکا، مردم و سازمان های سیاسی پیش بینی آن را نکرده بودند. نتیجه آن آزاد شدن غولی بود که مهار آن دیگر امری ساده نبود.

تدوین قانون اساسی رژیم جدید:

تشکیل شورای انقلاب توسط ملی- مذهبی های نهضت آزادی و اکثریت روحانیون طرفدار خمینی، گام اساسی برای کسب قدرت بود. اولین گام ها برای پیشواز قدرت جدید، تدوین قانون اساسی برای آن بود. به فرمان خمینی زمانی که در پاریس بود، پیش نویسی توسط حسن حبیبی تهیه شد و در اختیار شورای انقلاب قرار گرفت. این پیش نویس، که به تصویب خمینی هم رسیده بود، در تهران مبنای کار چهار نفر از حقوقدانان بنام های آقایان ناصر کاتوزیان، عبدالکریم لاهیچی حسن حبیبی و محمد جعفر لنگرودی قرار گرفت. این پیش نویس با نظر به قوانین اساسی کشورهای چون فرانسه، الجزایر و شوروی و اعلامیه جهانی حقوق بشر تهیه شده بود و در آن هیچگونه حرفی از ولایت فقیه زده نشده بود. پیش نویس پاریس در شورای انقلاب در کمیسیونی با شرکت بنی صدر، سبحانی، مطهری و بهشتی باز نویسی شد و به تصویب شورای انقلاب رسید. خمینی در حکم نخست وزیر مهدی بازرگان فرمان تشکیل مجلس مؤسسان با ۷۰۰ عضو را برای تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی داد. این پیش نویس در ۱۲ فصل و ۱۵۱ اصل در ۲۴ خرداد ۱۳۵۸ منتشر شد. به موجب اصل سوم و پانزده این پیش نویس، آرای عمومی مبنای حکومت است و حکومت ملی از آن همه مردم است. اسلامیت رژیم از طریق نظارت شورای نگهبان قانون اساسی مرکب از ۵ مجتهد به پیشنهاد مراجع معروف تقلید و با انتخاب مجلس شورای ملی و ۶ نفر از حقوقدانان با انتخاب مجلس خواهد بود (اصول ۱۴۲ تا ۱۴۷). در برخورد به این پیش نویس آیت الله گلپایگانی، آیت الله مرعشی و آیت الله منتظری به مسأله ولایت فقیه و نقصان آن در این پیش نویس اشاره کردند.

با تغییر موازنه قدرت به نفع طرفداران خمینی، طرح مجلس مؤسسان به کناری نهاده شد. با این عقب نشینی سیر فقهرائی تدوین قانون اساسی شروع شد. شورای انقلاب بجای مجلس مؤسسان، مجلس بررسی طرح نهائی قانون اساسی را پیشنهاد کرد و بعداً «مجلس خبرگان» از کیسه در آمد. آن هم با ۷۵ نفر عضو، ۸۰ در صد معمم (۵۸ نفر) و یک زن. مجلس خبرگان به ریاست آیت الله منتظری و معاونت بهشتی کار بررسی قانون اساسی را شروع کرد. و از همان اول، پیش نویس کذائی را که امضای خمینی و شورای انقلاب را داشت به کناری نهاد. لازم به تذکر است که قبل از تدوین این قانون، رژیم تازه نوع حکومت ایران را به نام «جمهوری اسلامی» - «نه یک کلمه زیاد نه یک کلمه کم» - در یک همه پرسی در دهم و یازدهم فروردین ۱۳۵۸ با اکثریت ۹۸٫۲ درصد به تصویب رسانده بود. منتظری که در منصب ریاست این مجلس از قدرت زیادی برخوردار بود، ابتدا در اصل ۱۱۲ مذهب تشیع را به عنوان مذهب رسمی به تصویب رساند. با تغییر پیش نویس، الزام داشتن مذهب تشیع را برای ریاست جمهوری در اصل ۱۱۵ رسمی کرد. امری که مورد مخالفت عده ای از نمایندگان اهل سنت و برخی از رجال چون بهشتی قرار گرفت. ولی منتظری با تکیه بر نظر آیات عظام گلپایگانی و شریعتمداری، طرح خویش را پیش برد و ۶ میلیون سنی و آحاد سایر مذاهب را از این حق محروم ساخت.

تا اینجا در پیش نویس ارائه شده صحبتی از ولایت فقیه نشده بود. قدرت اصلی در دست رئیس جمهور قرار داده شده و قوه قضائیه متکی به دادگاه های دادگستری بود و انفکاک سه قوه تضمین گردیده بود. تنها با انتخاب شورای نگهبان بر طبق الگوی متمم قانون اساسی مشروطه ضمانت تطابق قوانین مصوبه مجلس با موازین اسلامی تضمین شده بود. از شاهکارهای این «مصلح» دینی در مجلس خبرگان، طرح ولایت فقیه بود. منتظری در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۱ با نوشتن جزوه ای به عنوان «مجموعه دو پیام» با استناد به جزوه ولایت فقیه خمینی، اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی متذکر شد. او با هم نظر کردن بهشتی و سایرین، این اصل را وارد قانون اساسی کرد. طالقانی و بنی صدر به این اصل رأی منفی دادند. حسن آیت در ارائه و پیش برد این امر در مجلس خبرگان نقش مهمی داشت. خود منتظری در خاطراتش به همه این مطالب اذعان کرده است. در طرح بازنگری قانون اساسی اصل ولایت فقیه به ولایت مطلقه فقیه تغییر پیدا کرد که بدان در بررسی ساختار سیاسی حکومت اسلامی در قانون اساسی باز خواهم گشت.

اندیشه ولایت فقیه در نزد خمینی:

سیر اندیشه خمینی و یا در حقیقت مسیر بیان آن، بنا به شرایط مختلف در اینجا جالب است. نخستین اثری که در آن خمینی از حکومت و نظارت فقیه صحبت می کند کشف الاسرار است که در پاسخ به «اسرار هزار ساله» علی اکبر حکمی زاده نوشته است (۱۳۳۲). حکمی زاده در این رساله، خواستار خرافه زدائی از اسلام و اصلاح آن بود و منافع مالی شبکه روحانیت و امتیازات ویژه آنان را زیر

سؤال می برد (مهدی استعدادی شاد، فراسوی اشتیاق و بیزاری، نگاهی به میراث روح الله خمینی) حکمی زاده به طور صریح در این نوشته، نظریه ولایت فقیه را به نقد کشیده و می گوید: «با بودن فقیه، هم قانون و مجلس و دولت معنا ندارد».

خمینی در مرحله تکوینی فقه استدلالی، نظریه ولایت انتصابی عامه فقیه را در جزوه های الرسائل- تحریر الوسیله- و کتاب البیع به رشته تحریر در آورده است. «بحث ولایت فقیه در کتاب البیع در بهمن ۱۳۴۱ در حوزه علمیه نجف تدریس شده و پس از آن توسط خود ایشان به زبان عربی نگاشته شده کتاب ولایت فقیه فارسی پیاده شده سیزده جلسه بحث فوق الذکر است که در پائیز ۱۳۴۹ پس از ویرایش و تأیید امام در بیروت منتشر شد. این کتاب در ایران در ۱۳۵۶ با عنوان «نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء» ضمیمه جهاد اکبر چاپ و پخش شد.» (کتاب حکومت ولایتی- ص ۱۶۸)

با وجود آنکه خمینی از سال های جوانی، ایده حکومت اسلامی و ولایت فقیه را در سر داشت و به طور رسمی آن را از سال ۱۳۴۸ تدریس می کرد. در اوایل جنبش که خط و رسم اسلامی اش هنوز روشن نبود و وضعیت طرفدارانش هنوز تثبیت نشده بود از این مقوله سخنی بمیان نمی آورد. او به توصیه مشاوران لیبرالیش چون بنی صدر و یزدی و قطب زاده، در پاریس از جمهوری و آزادی و دموکراسی متکی به آرای مردم دم می زد. حکومت اسلامی به جمهوری اسلامی تغییر نام یافت. جمهوری مثل همه جمهوری ها- و نقش روحانیان به نظارت بر قوانین و نقش خود او به عدم دخالت در امور سیاسی و هدایت و ارشاد خلق خلاصه می شد. «من و سایر روحانیان پستی را اشغال نمی کنیم، وظیفه روحانیان ارشاد دولت هاست» (صحیفه نور، ص ۲۱۵) صحیفه نور که مجموعه سخنرانی های او در این دوره است، آغشته به تناقض و دروغ است. او حتی یکبار از ولایت فقیه صحبت نکرد. اگر چه می توان از لابلای سطور به کنه نظریاتش پی برد. ولی در گرماگرم انقلاب و جوشش، کسی را همت این کنکاش نبود.

اولین طلیعه ابراز بیرونی خمینی راجع به ولایت فقیه در حکم نخست وزیری بازرگان در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ است، که می گوید: «من که ایشان را حاکم کرده ام، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان را قرار دادم.» (حکومت ولایتی، ص ۱۷۹) او در ۱۷ و ۱۸ دی ماه ۱۳۵۷ دوباره بر این امر تأکید می ورزد. «ما نخست وزیر تعیین کردیم به ولایت شرعی و ولایت عام»، «ما دولت را تعیین کردیم برحسب آنچه هم به حسب قانونی حق داریم و هم به حسب شرع حق داریم، ما به حسب ولایت شرعی که داریم و به حسب آرای ملت که ما را قبول کرده است، آقای بازرگان را مأمور کردیم که دولت تشکیل بدهد.» (همان جا) با تبدیل مجلس مؤسسان به مجلس خبرگان، گام اساسی برای کنار گذاشتن این پیش نویس و ولایتی کردن جمهوری اسلامی برداشته شد. در آستانه تشکیل مجلس خبرگان، خمینی گفت: «این جانب راجع به قانون اساسی و خبرگان مطالبی دارم که انشاء الله بعداً بیان می کنم» (همان جا-ص ۱۸۷) در تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۵۸، در ۱۵ امین جلسه مجلس، پس از اظهار نظر یک مخالف و یک موافق، با اکثریت آراء، ۵۳ نفر موافق، ۴ ممتنع و ۸ مخالف از ۷۳ نفر نماینده مجلس خبرگان اصل ۵ قانون اساسی راجع به ولایت فقیه تصویب شد.

در این اصل، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی ... گذاشته شد، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند. در غیاب این چنین شخصی، شورائی مرکب از فقهای واجد شرایط بالا عهده دار این امر می شوند. با این اصل به یکباره محتوای آن پیش نویس کذائی ماهیتاً عوض شد و از هر بارقه دموکراتیکی خالی گشت.

اصل ۵۶ پیش نویس که از حق حاکمیت ملی صحبت می کرد و با اصل ولایت فقیه در تناقض قرار داشت به صورت زیر به نفع حکومت ولایتی تصویب شد.

«حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست. و هم او انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد. ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می آید اعمال می کند.» مجلس بررسی نهائی قانون اساسی یا مجلس خبرگان در ۲۴ آبان ماه ۵۸- تمام شد و ۱۱ و ۱۲ آذر ۱۳۵۸ با رفراندوم آن را تصویب کردند. در این رفراندوم نزدیک به ۱۶ میلیون نفر شرکت داشتند که ۹۹،۵ درصد به آن رأی مثبت دادند. در همه پرسوی جمهوری اسلامی در فروردین ۲۰،۴۳۹۹۰۸ نفر شرکت کرده بودند.

اصل ولایت فقیه در اواخر پائیز ۱۳۶۶ بعد از ۷ سال به اصل ولایت مطلقه فقیه تبدیل شد. سکوت خمینی در مورد ولایت فقیه ۱۰۰ روز بعد از تصویب آن در مجلس خبرگان شکست و شروع به توضیح ابعاد مختلف آن کرد. او زمینه چینی ها را برای گذر به ولایت مطلقه فقیه فراهم آورد. سخنرانی های او که در صحیفه نور آمده، بر الهی بودن ولایت فقیه و اینکه از روز اول زمان پیامبر و ولی فقیه وجود داشته، که ولایت فقیه هدیه ای الهی است و امری واجب، که در نبود آن، حکومت طاغوتی است، که نفی ولایت فقیه، از جمله «ارتداد» و «کفر» است، که دخالت روحانیان در سیاست، جلوی غارتگری و ستم و دزدی را می گیرد و ... او از همان ابتدا تلویحاً به نقد ولایت عامه فقیه پرداخت که چرا ولایت مطلقه نشده است. «اینکه در این قانون اساسی، یک مطلبی ولو به نظر من یک قدری ناقص است. روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارد (تأکید از من است) - و آقایان برای اینکه، خوب دیگر، خیلی این روشنفکرها مخالفت نکنند یک مقداری کوتاه آمدند. اینکه در قانون اساسی هست؛ این بعضی از شئون ولایت فقیه است. نه همه شئون ولایت فقیه...» (صحیفه نور، مصاحبه با حامد الگار - ج ۶ - ص ۵۱۹ - به نقل از حکومت ولایت، ص ۱۱۹).

خلاصه، جمهوری اسلامی و نظر خمینی از پاریس تا تهران و تا تصویب قانون اساسی و بازنگری آن، چهار حالت پیدا کرد. از یک جمهوری که در آن روحانیان نقش ویژه ای ندارند، «جمهوری؛ مثل همه جمهوری ها» به جمهوری تحت نظارت فقها و مجتهدین، یعنی جمهوری مشروطه (در پیش نویس قانون اساسی) و پس از تصویب قانون اساسی، به جمهوری تحت رهبری ولایت فقیه غیر انتخابی و منصوب از جانب خدا (ولایت فقیه مقیده) و سرانجام، جمهوری تحت رهبری ولایت مطلقه فقیه با همه ابعاد یک قدرت توتالیتر و تمرکز آن در دست فقیه غیر انتخابی تبدیل شد.

تحول دیدگاهی رهبران جمهوری اسلامی تصادفی و تابع تغییر شرایط نبود، بلکه از منطق «تقیه» شیعه برمی آید. دروغ مصلحت آمیز، مصلحت حفظ بیضه اسلام و حکومت آن، و یا به قول سردمداران آن، مصلحت برای جلوگیری از تفرقه در جنبش؟! در پایان این بخش، نقل قولی از مقاله امامت و ولایت در کتاب پیرامون وحی و رهبری از آیت الله شیخ عبدالله جوادی آملی، ص ۱۷۹ - ۱۷۱ می آورم که این دیدگاه و هدف نهائی اش را خلاصه کرده است.

«معنای جمهوری اسلامی هم جز این نیست که اصل مکتب اسلام توسط وحی الهی تثبیت شده است و چیزی بر او افزوده و یا از آن کاسته نمی شود. و هیچ تأثیری برای بیعت جمهور و میثاق توده مردم نیست. مگر انشا تعهد و گردن نهادن، و به همین معنا رسالت رسول اکرم (ص) نیز جمهوری است. زیرا توده انسان های متفکر بعد از ارزیابی، آن را می شناسند و بعد از معرفت وی، اعتراف به حقانیت آن می نمایند. و به همین معنا ولایت - خلافت و امامت امام معصوم (ص) هم جمهوری است. سمت های قابل جعل درباره غیر معصومین، مانند فقیهان جامع شرایط از قبیل منصب افتاء و پست قضاء و مقام ولایت همه آن جمهوری اند. یعنی ثبوت آنها فقط با نص و نصب الهی است و توسط معصومین حاصل می شود و اثبات و تنفیذ و اعتراف با آرای جمهور متحقق می گردد.»

از این زاویه جمهوری اسلامی، حکومت گذار به تحقق «حکومت اسلامی» است. (نقل از خمینی در پاریس، هفته نامه شما، نشریه جمعیت مؤتلفه ۲۱ فروردین ۱۳۷۶)

قانون اساسی کنونی این گذار را تضمین می کند.

توضیحات بخش اول:

۱ -- فرهنگ معین، تکوین را به آفریدن و خلقت معنا کرده است. منظور از ولایت تکوینی «تصرف در موجودات و امور تکوینی است. چنین ولایتی از آن خداست و همه موجودات، تحت اراده و قدرتش قرار دارند؛ اما خداوند به برخی از بندگان خاص خود، مرتبه ای از این ولایت را اضافه می کند. لذا، معجزات و کرامات پیامبران و اولیای دین از آثار همین ولایت تکوینی است - ولایت تشریحی یعنی این که تشریح [آئین نهادن و قانونگذاری در امور دینی] و امر و نهی و قانون گذاری در اختیار صاحب ولایت باشد. پیداست که تشریح از آن خدا می باشد، اوست که فرمان می دهد چه کنید و چه نکنید؛ اما پیامبر و امام هم می تواند به اذن خدا، حق تشریح و قانون گذاری داشته باشند.

پس پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) همان گونه که مشاهده شد، تنها مبلغ نبود، بلکه مشرع نیز بود؛ البته پایه تبلیغ صرفاً وحی، و پایه ی تشریح بینشی بود که از جانب خداوند الهام گرفته بود و هرگز خواسته های شخصی در کار نبود.

این ولایت در تشریح بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای امامان معصوم نیز بوده است، و بسیاری از مسایل فرعی شریعت، بر دست ایشان تشریح شده است.

با آن چه بیان شد: ولایت تکوینی از مراحل کمال روحی و وجودی است که اثر آن سلطه بر عالم کون و جهان هستی می باشد و ولایت تشریحی یک مقام و منصب وضعی و قانونی است که از طرف خداوند به فردی از افراد به عنوان مقام رسمی داده می شود، تا به امور اجتماعی مسلمین رسیدگی نماید.

ولایت تکوینی که از آن به ولایت تصرف (تصرف در جهان هستی) نیز تعبیر می شود، زمینه ای برای اعطای مناصب ولایت تشریحی نیز می باشد؛ زیرا ولایت تشریحی که به معنای سلطه بر اموال و نفوس مردم است، بدون فلسفه و ملاک های معنوی و اجتماعی نخواهد بود و به هر کسی چنین منصب مهمی داده نخواهد شد. از این روی در مکتب شیعه، (عصمت) در امام و (عدالت) در نایب امام یکی از کمترین شرایط اساسی است که ولی می بایست بر نفس خویش مسلط باشد، وگرنه هیچ گاه ولایت تشریحی و حتی ولایت فتوا و یا قضا که کمترین مرحله از مراحل ولایت فقیه است به او داده نخواهد شد. .

<http://www.askdin.com/thread275.html>--- (بر گرفته از سایت گفتگوی دینی)

اهل حل و عقد - فرهنگ دهخدا می نویسد: معتمد مردمان. کسانی که سررشته کاری را در دست دارند. کسانی که زمام کار به دست آنهاست: فلان کس اهل حل و عقد است.

منظور از «**اهل حل و عقد**» که در فقه اهل سنت با عنوان «اهل الاختیار» مشهور است، مجموعه افرادی است که دارای سه شرط عدالت، دانش کافی و رأی و تدبیر باشند. اگر چنین افرادی حکومتی را مسقر سازند آن حکومت مشروعیت دارد. ماوردی از فقهای سیاسی و معروف اهل سنت در این باره می گوید: «زمانی که اهل حل و عقد برای انتخاب امام گرد هم آمدند باید در میان خود واجدان شرایط امامت را جستجو کنند و سپس فاضلترین و کاملترین فرد را که مردم به اطاعت او می شتابند و در بیعت او درنگ نمی کنند برای امامت در نظر بگیرند و امامت را به او عرضه کنند که اگر موافقت نمود با او بیعت کنند. این بیعت، امامت را برای او منعقد می سازد» (<http://www.siasi.porsemani.ir/content>)-سایت پرسمان دانشجویی

۲- **ولایت عرفانی** که به ولایت بشریه خاصه تعبیر می شود و مراد از آن، این است که به اشخاص خاصی تعلق دارد و نه به عوام. «عارف در سلوک معنوی خود پس از سفر اول (یعنی سفر از خلق به حق) به مقام رفیع «فنا در حق» می رسد ... و از این طریق «فنا در حق» می گردد که حق تعالی در او تجلی کند و عارف، متخلق به صفات ربوبی گردد و با حق متحد شود...».

«این نوع ولایت که در آن پایانی نیست و ولایتی است مطلقه، رفیع ترین مرتبه ولایت بشری و از نوع ولایت مطلقه الهیه است.» در عرفان این نوع ولایت، با اشراق به علم حضوری و ادراک شهودی میسر می شود. ولی به میزان تقرب به حق، دارای علم «غیب و کرامات» می گردد. در فنا در حق، «او با عین الله می بیند و با سمع الله می شنود و زبان او زبان خداست و دست او دست الهی است و فعل او فعل الله است...»

علاوه بر سلوک معنوی و تهذیب نفس و ... برخی از عارفان در عین توجه به لاهوت به اداره ناسوت نیز بی توجه نبوده اند. از این منظر «تصدی سیاست هر عصر برآزنده مقام ولی است و آنگاه که سیاست به دست اولیاء و عارفان و صوفیان باشد، زمان نورانی است.» ثانیاً «اگر اسباب خارجی مساعدت کند، عارفان بر اهل عالم مستولی می شوند و ولی الله علاوه بر ولایت تکوینی-باطنی و معنوی، صاحب تدبیر دولت ظاهری و دنیای مردم نیز می گردد.» (تمام نقل قول ها از صفحات ۲۸-۲۹-۳۰-۳۱ حکومت ولایی، محسن کدیور، نشر نی، انجام شده است).

۳- **علمای شیعه** به این سه روایت استناد کرده اند. «اللهم ارحم خلفائی» به نقل از حضرت محمد- «العلماء حکام علی الناس»- از حضرت علی- «مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء»- به نقل از امام حسین- (حکومت ولایی- کدیور-ص ۲۸۷).

۴ - زین الدین بن علی بن احمد عاملی معروف به شهید ثانی، از بزرگترین فقهای شیعه قرن دهم هجری - ق- متولد ۹۱۱ ه ق- در جنوب لبنان- شرح لمعه و مسالک او در فقه مشهورند. ۵۵ ساله بود که به دستور سلطان عثمانی شهید می شود. (پایگاه اطلاع رسانی حوزه- hawzah.net).

۵- تحلیل دقیق تر وضعیت کمی و کیفی طبقات درگیر در انقلاب مشروطه و نهضت های بعد آن تا انقلاب ۵۷- در مقام این نوشته نیست. اشاره های من به آنها، جهت روشن تر کردن زمینه هائی است که در آن روحانیت شیعه پایه های نظری و ساختارهای مادی قدرت و حکومت بعدی اش را ساخته است.

۶- من گفته آدمیت را در اینجا در اطلاق قانون اساسی به مجموعه پیشنهادهای قانونی سپهسالار به کار می برم و متوجه هستم که به کار بردن این مفهوم با درک امروزی مان از قانون اساسی متفاوت است.

۷- امتیاز رویترا- قراردادی (۱۸۷۲- میلادی) میان بارون جولیس رویترا و دولت قاجار در زمان ناصرالدین شاه در دوران وزارت میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) - بسته شد و به موجب آن امتیاز خط راه آهن از بحر خزر تا خلیج فارس- بهره برداری از معادن (بجز طلا و نقره)- ایجاد مجاری آب و قنات و راه آبهای کشتیرانی- ایجاد بانک- بهره برداری از جنگلها و استفاده از گمرکات -به مدت ۲۵ سال - در ازای پرداخت ۲۰۰ هزار لیره انگلیسی-به انگلیسی ها واگذار گردید. روسها از در مخالفت با آن برآمدند و علما آن را خطری برای بنیان اسلام می دیدند. سپهسالار برسر آن از کار برکنار شد.

۸- امتیاز تنباکو- قراردادی بین ایران و تالبوت که برای اینکار با کمک عده ای از سرمایه داران انگلیسی -کمپانی رژی را تأسیس کرده بودند.(۱۸۹۰م-۱۳۰۷ ه ق) با سرمایه ای حدود ۶۵۰ هزار لیره به مدت ۵ سال- امتیاز انحصاری خرید و فروش توتون و تنباکوی ایران را به ازای پرداخت سالانه ۱۵ هزار پوند استرلینگ و یک چهارم سود خالص به شاه، به امضا رسید. این قرارداد، فروشندگان و خریداران داخلی را مجبور می کرد که با کمپانی رژی رابطه برقرار کرده و از آن اجازه بگیرند. از آنجا که ۲۰۰ هزار تن در کشت و تولید و تجارت توتون و تنباکو دست داشتند، اعتراضات زیادی، بخصوص از طرف بازرگانان داخلی انجام شد و سرانجام با تحریم تنباکو بنا بر فتوای آیت الله شیرازی، امتیاز لغو شد.

۹- این التقاط نظری که همیشه با ملاحظات سیاسی و مصلحت اندیشی های تاکتیکی همراه بوده، در تمام دوران معاصر خود را به اشکال گوناگون نشان داده است. از اغتشاشات نظری و عملی حزب توده در تمام حیات سیاسی اش و به ویژه مواضع متأخرش در مورد ظرفیت های انقلابی اسلام در جهت ارتقا به سوسیالیسم که بگذریم (در ضمیمه این نوشته اعلامیه حزب توده را در مورد قانون اساسی جمهوری اسلامی، می توانید ملاحظه نمائید). چپ های مارکسیست و انقلابی دهه های ۶۰-۵۰- از این لغزش در امان نبودند. استنادات پاره ای از این مبارزان به شیعه انقلابی و قیام امام حسین و عدل علی از آن جمله اند. در نظر اینان، گویا اسلام سلمان پارسی - عمار یاسر و ابوذر غفاری، می تواند بدون خدشه، به مدد مبارزه انقلابی برای آزادی و سوسیالیسم بیاید. (دفاعیات گلسرخی در بیدادگاه نظامی شاه و یا ارجاعاتی که گروه بهروز راد به شیعه انقلابی می داد از این نمونه های کج فهمی ها و بد آموزی ها است).

۱۰- برپایه قرار داد ۱۹۰۷ میان کشورهای بریتانیا و روسیه تزاری در سن پترزبورگ، ایران به دو منطقه نفوذ در شمال به روسیه و در جنوب به انگلستان و یک منطقه حائل بی طرف در مرکز تقسیم شد. در جنگ اول با اشغال ایران توسط روسها در شمال و انگلیسی ها در جنوب و هجوم عثمانی ها در شمال غربی- عملاً این قرارداد به انجام رسید.

۱۱- قرارداد داری: ویلیام ناکس داری و شرکایش در ۱۹۰۱/۱۲۸۰ ه ش با دولت ایران قراردادی امضاء کرد که به موجب آن به اکتشاف و استخراج و تولید نفت در ایران بپردازد. از طرف ایران، مظفرالدین شاه، امین لسلطان، میرزا نصرالله مشیرالدوله و مهندس الممالک (نظام الدین غفاری) قرارداد را امضاء کردند. در ۱۹۰۸ (خرداد ۱۲۸۷) اولین چاه نفت در مسجد سلیمان به نفت رسید.

۱۲- **حسن تقی زاده** متولد ۱۲۵۷ ه. ش، نماینده اصناف تبریز در مجلس اول بود. با سعدالدوله و میرزا حسن خان مشیرالدوله مأمور نوشتن متمم قانون اساسی شد. در دوران استبداد صغیر از بیم جان به اتفاق دهخدا به سفارت انگلیس پناهنده شد و در لندن به کمک ادوارد براون، کمیته ایران را برای کمک به مشروطه طلبان ایجاد کرد. پس از فتح تهران عضو هیأت مدیره موقت به جای دولت بود. او به واسطه نطق های آتشین اش علیه دخالت های روحانیون، توسط آخوند ملا کاظم خراسانی «تفسیق» گردید، یعنی «فاسق» و نه «کافر» شمرده شد و خواهان اخراجش از ایران شدند. ناچار به تبعید به استانبول رفت. ۱۴ سال در تبعید به سر برد. در دوران جنگ ۱۹۱۵ به آلمان رفت و مجله کاوه را با گرایش های ضد انگلیسی منتشر می کرد. در مجلس پنجم در کنار مصدق و مدرس با تغییر سلطنت مخالفت کرد. خود تقی زاده در خاطراتش به نام *زندگی طوفانی* می نویسد: «مخالفین جدی این کار [تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی] منحصر به پنج شش نفر شده بود که عبارت بودند از مستوفی الممالک و مشیرالدوله و میرزا حسین خان علا و مصدق السلطنه و من و مدرس. دولت آبادی هم کم و بیش ظاهراً با ما همراهی می کرد». ولی در دوران رضا شاه، پس از مدتی کناره گیری، به عرصه قدرت بازگشت و این بار با افرادی چون، داور و مخبرالسلطنه، در مصدر وزارت و در خدمت سیاست رضاشاه (از جمله انعقاد قرارداد نفت ۱۹۳۳ با شرکت نفت انگلیس) قرار گرفت که پس از شهریور ۱۳۲۰، برای تبرئه خود کوشید با گفتن اینکه صرفاً «آلت فعل» بوده مسئولیت را از خودش رفع کند. البته این اعتراف مانع از آن نشد که در دوره محمد رضاشاه هم نقش «آلت فعل» او را بازی کند.

۱۳- **قرارداد ۱۹۱۹**. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و لغو همه قراردادهای استعماری روسیه تزاری توسط لنین، دست انگلستان برای پر کردن جای خالی روسیه در ایران باز شد. میرزا حسن خان وثوق الدوله (صدراعظم) و برادر بزرگ احمد قوام (قوام السلطنه) مذاکرات محرمانه ای با سرپرستی کاکس وزیر مختار موقت انگلیس جهت عقد یک قرارداد، آغاز کرد. در این مذاکرات دو تن از وزرای کابینه وثوق الدوله، نصرت الدوله فیروز و صارم الدوله نیز شرکت داشتند. قرارداد در اوت ۱۹۱۹ (۱۷ اسفند ۱۲۹۷) امضاء شد. به موجب این قرارداد، مستشاران انگلیسی برای اداره امور مالی ایران و مستشاران نظامی برای ایجاد یک ارتش یکپارچه و متحدالشکل به ایران وارد می شدند و مدیر کل امور مالی باید یک انگلیسی می بود. برای این کار مبلغ ۲ میلیون لیره به ایران وام داده می شد و راه آهن، سازمان گمرک، و ... تحت نظارت انگلستان درمی آمد. طراح اصلی این قرارداد لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان بود. آنها منتظر تصویب این قرارداد نشدند. دو کمیسیون نظامی و مالی به ریاست دیکسون و آرمیتاژ اسمیت تشکیل دادند. اما با فشار افکار عمومی و مبارزه آزادیخواهان، احمد شاه از امضای قرارداد خودداری کرد. کابینه وثوق الدوله سقوط کرد و مشیرالدوله جای او را گرفت و عذر مستشاران را خواست. لغو قرارداد ۱۹۱۹ مقدمه ای شد که انگلیسی ها به آلترناتیو دیکتاتوری نظامی رضا خانی رو آوردند.

۱۴. تحلیل دقیق تر موقعیت و نظرات نیروهای درگیر در **جنبش جنگل** و سیر حوادثی که منجر به درهم پاشیده شدن این جنبش شد و نقش نیروهای ارتجاع داخلی و استعمار انگلیس و دولت نو بنیاد شوروی، در خور بحث های مفصل تری هستند که من در اینجا به آنها نپرداخته ام. من به حوادث تاریخی، تا آنجا پرداخته ام که بتواند بحث ما را راجع تحولات نظری ولایت فقیه و مقدماتی را که منجر به صعود روحانیت به قدرت شد، روشن نماید.

۱۵- **مدرس** که در عرصه سیاست و در صحن مجلس از سخنوران و افراد با نفوذ این دوره بود، در مجلس چهارم لیدر اکثریت بود و در مجلس پنجم فراکسیون اقلیت را رهبری می کرد. او تنها راه نجات را در اعتقاد نظری و عملی به ادغام و عینیت دین و سیاست و حضور فقها و علمای دینی در صحنه سیاسی می دانست. او که شاگرد میرزای شیرازی بود، شدیداً خواستار اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی، یعنی نظارت پنج فقیه عادل بر مصوبات مجلس بود. از نظر او که قائل به تفکیک سه قوه مفننه، اجرائیه و قضائیه بود، قوه مقننه باید تحت نظارت فقها و قوه قضائیه انحصاراً در ید قدرت فقها و مجتهدین باشد. مخالفت او با جمهوری خواهی رضاخان و

بعداً تغییر سلطنت و ادامه این رویه در دوران بعدی، منجر به این شد که از اولین قربانیان تیرگی روابط رضا شاه با روحانیت شد. او دستگیر و به تبعید فرستاده شد و در آنجا (کاشمر) به قتل رسید (۱۳۱۶ خورشیدی)

۱۶- در موفع بحث راجع به **جمهوری** در مجلس، سردار سپه دستور داد به تظاهر کنندگان مخالف جمهوری در جلوی مجلس حمله کنند. تعدادی از مردم کشته و زخمی شدند. بین سردار سپه و موتمن الملک رئیس مجلس درگیری لفظی سختی درمی گیرد. با وساطت مشیرالدوله و عذر خواهی رضا خان از موتمن الدوله و علمای حاضر در مجلس غائله خوابید. مردم در بیرون مجلس شعار می دادند «ما دین نبی خواهیم - جمهوری نمی خواهیم» (مکی- ص ۵۰۳) و رضاخان با اعلامیه ای از جمهوری خواهی صرف نظر کرد.

لازم به تذکر است که ایده جمهوری به خودی خود نزد نیروهای مترقی از جمله عشقی، طرفداران زیادی داشت. ولی خیلی از آنها در آن موقع به درستی طرح آن را از طرف رضا خان توطئه ای انگلیسی و مقدمه ای برای برقراری دیکتاتوری می دانستند. حتی مدرس علت مخالفت خود را با جمهوری دست نشانده بودن رضاخان و توطئه انگلیسی ها می دانست. «اگر واقعاً نامزد و کاندیدای جمهوری فردی آزادیخواه و ملی بود. حتماً با او موافقت می کردم و از هیچ کمک و مساعدتی از او دریغ نمی نمودم» (مکی، ص ۵۰۰)

۱۷- سخنان **رحیم زاده صفوی** مدیر روزنامه آسیای وسطی که به عنوان نماینده مخالفین سردار سپه به پاریس رفته بود تا شاید احمد شاه را قانع کند که به ایران باز گردد و جلوی صعود رضاخان را بگیرد، در مقابل خام خیالی شاه که فکر می کرد می شود با تکیه به حقوق بین الملل و حق تاریخی از این عمل جلوگیری کرد، جالب است و حاوی روشن بینی و واقع گرایی بارزی است. «در تاریخ عالم تنها قسمتی که از غلبه حقانیت حکایت می نماید، عبارت از تاریخ انبیا می باشد که آن را هم اهل زمان ما میگویند اساطیر و افسانه است. وگرنه همه جا می بینیم زور و سرنیزه به مقصود رسیده و صاحبان سرنیزه سالیان دراز کامیاب زیسته اند و هرگاه مردمی زنده و هشیار بوده اند، توانسته اند حتی حقایق تاریخی را هم به نفع خود برگردانند. ناحق خود را در زبان قلم وقایع نگار حق و عدالت جلوه دهند. قرن ها گذشته است تا پرده ریا و تزویر با خامه تتبع و تحقیقات مورخین در هم دریده شد. حق و حقیقت بر کرسی نشسته است. اعلیحضرتا! رضاخان سردار سپه امروز وسایل گوناگون در دست دارد و تمامی آن وسایل را هم علیه تاج و تخت به کار انداخته و هر لحظه قدمی به جانب مقصود خود پیش می رود. پول او در محافل پول پرستان پراکنده می شود. سفره او در مجامع اهل شکم گسترده می گردد. سرنیزه او زبان منتقدین و مخالفین را می برد و تشکیلات وسیع شهربانی که در قبضه قدرت اوست، درست به منزله همان موریانه است که درون عصای حضرت سلیمان را تهی ساخت تا ناگهان در هم شکست. پادشاه برو افتاده، مرگ او بر جهانیان آشکار گشت.» (تاریخ ۲۰ ساله، مکی، ص ۳۰۸، ج ۳)

۱۸- «اینکه ایشان یک خدماتی به مملکت کرده اند. گمان نمی کنم بر احدی پوشیده باشد. وضعیت این مملکت وضعیتی بود که همه می دانیم. اگر کسی می خواست مسافرت کند، اطمینان نداشت یا اگر کسی مالک بود امنیت نداشت و اگر یک دهی داشت بایستی چند نفر تفنگچی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ کند. ولی ایشان از وقتی که زمام امور مملکت را در دست گرفته اند یک خدماتی به امنیت مملکت کرده اند که بر کسی مستور نیست. البته بنده برای حفظ خودم و خانه و کسان و خویشان خودم مایل و مشتاق هستم شخص رضاخان پهلوی نام در این مملکت باشد ... حال اگر شما می خواهید که

رئیس الوزرا شاه بشود با مسئولیت، این ارتجاع است، و در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه پادشاه مسئول باشد. اگر شاه بشود بدون مسئولیت این خیانت به مملکت است. برای اینکه یک شخص محترم و یک وجود مؤثری که امروز این امنیت و آسایش را برای ما درست کرده و این صورت را به امروز مملکت داده است، برود و بی اثر شود، هیچ معلوم نیست کی به جای او می آید؟ ... بنده به عقیده خودم خیانت صرف می دانم که شما یک وجود مؤثری را بلا اثر کنید.

پس خوب است یک کسی که بتواند قائم مقام او بشود معلوم کنید و بعد این کار را بکنید. اول چاه را بکنید بعد منار را بدزدید.» (از نطق **مصدق** در مجلس ششم برای تغییر سلطنت، حسین مکی، تاریخ ۲۰ ساله، ص ۴۴۸، ج ۳)

۱۹- فدائیان اسلام که در سال های نخست بعد از شهریور ۱۳۲۰ به وجود آمده بودند در ۱۳۲۴ اعلام موجودیت کردند. مجتبی میر لوجی که بعداً اسم نواب صفوی را برای خود انتخاب کرد از رهبران و مؤسسين این جمعیت اسلام گرا و تروریست بود. قتل احمد کسروی و منشی اش حداد پور در دادگستری تهران به دست برادران امامی از اولین ترورهای سیاسی این گروه بود. در فاصله سالهای ۲۸-۳۲ عبدالحسین هژیر (وزیر دربار) در ۱۳ آبان ۱۳۲۸ به دست حسین امامی و عبدالمجید زنگنه (وزیر آموزش و پرورش) ترور حاج علی رزم آرا (نخست وزیر) به دست خلیل طهماسبی، ترور نافر جام حسین فاطمی به دست محمد مهدی عبد خدائی در ۲۵ بهمن ۱۳۳۰، و سوء قصد ناکام به حسین علاء به دست مظفر ذوالقدر

از سری ترورهای سیاسی آنان می باشد. در ابتدا دولت در رابطه با فشار آخوندها و آیات عظام و شخص آیت الله کاشانی، از مجازات قاتلان کسروی و حدادپور و حتی رزم آرا به نوعی طفره می رفت... در ۱۳۲۹ کتاب (راهنمای حقایق) از این گروه و نواب صفوی به عنوان چکیده ای از مرامنامه و اصول سیاسی آنان منتشر شد. که طرح حکومت اسلامی نه تنها در ایران، بلکه گسترش آن در تمام دنیا، سرلوحه آن قرار داشت که بعداً بارها مورد استناد رهبران جمهوری اسلامی و شخص خمینی هم قرار گرفته است. در ۱۳۳۴ به دنبال سوء قصد به حسین علا فدائیان اسلام دستگیر و نواب صفوی، محمد اوحدی، ذوالقدر و خلیل طهماسبی اعدام شدند. بقایای فدائیان اسلام بعد از سال ۱۳۴۰ دوباره جمع شدند. در این زمان رابطه نزدیکی بین این گروه و هیأت مؤتلفه برقرار شده بود و گروه با رهبری حاج صادق امامی، مبادرت به طرح و اجرای قتل حسنعلی منصور، به دست محمد بخارائی در اول بهمن ۱۳۴۲ در جلوی در مجلس، کردند. قتل منصور به دنبال حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تبعید خمینی انجام گرفت. فتاوی مجتهدین اسلامی در پشت همه این قتل های سیاسی قرار داشت. حاج مهدی عراقی مغز متفکر طرح و ترور منصور بود. مرتضی نیک نژاد و رضا صفار هرندی از اعضای هسته ترور بودند. تمام این افراد از شاگردها و مغازه داران بازار بودند. ۴ نفر از هسته ترور پس از دستگیری اعدام و بقیه به حبس های طولانی

محکوم شدند. محمد بخارائی در دادگاه شاه، «تعداد زیاد مشروب فروشی ها در مقابل مساجد و کتابخانه ها را که عامل فساد هستند» به عنوان یکی از دلایل ترور، اعلام کرد (پایگاه اطلاع رسانی حوزه hawzah.net).

۲۰- هیأت های مؤتلفه تشکلی مذهبی- سیاسی که در رابطه با خمینی و طرفداری از او از تجمع هیأت های مذهبی (هیأت مسجد شیخ علی- هیأت اصفهانی ها و هیأت مؤبد) در اوایل دهه ۱۳۴۰ به وجود آمدند و در ارتباط با بقایای فدائیان اسلام ترور منصور را سازمان دادند. با دستگیری سران آن، بقایای گروه در پوشش فعالیت های فرهنگی- مذهبی ادامه کار دادند و از سازمان دهندگان ستاد استقبال از خمینی هستند. سران این جریان از اول قیام با شرکت در شورای انقلاب [مطهری] و حزب جمهوری اسلامی، جزئی از هیأت حاکمه ایران گردیدند. در سال ۱۳۸۲ با تشکیل حزب مؤتلفه اسلامی به حضور فعال خود در عرصه سیاسی ادامه داده اند. رجائی، باهنر، عراقی و لاجوردی و عسگر اولادی از رهبران پیشین و اسدالله بادامچیان و کاظم انبارلویی (سردبیر روزنامه رسالت) و مرتضی نبوی از رهبران فعلی آن هستند. فعالیت های این حزب در امور تجاری و شاخه بازار آن به نام مؤتلفه بازار، از حضور مؤثر سیاسی و اقتصادی این جمعیت حکایت می کند.

۲۱- حزب ملل اسلامی در سال ۱۳۴۱ به رهبری سید کاظم موسوی بجنوردی با هدف رسیدن به مبارزه سیاسی- نظامی، تشکیل شد و شروع به عضوگیری در میان جوانان محصل و بازاریان کرد. با انتشار ماهنامه ای داخلی به نام خلق- سه مرحله آموزش- آمادگی و ظهور را در دستور کارشان گذاشتند. در ۱۳۴۴، ۵۵ نفر از رهبران و اعضای آن دستگیر و به حبس های طولانی محکوم شدند. عباس آقا زمانی (ابو شریف) و جواد منصوری و ... از اعضای باقی مانده در ۱۳۴۶ سازمان «حزب الله» را ساختند و همگی بعد از انقلاب، مقامات بلند پایه سپاه و اداری جمهوری اسلامی را اشغال کردند و در پیکره سیاسی- بوروکراتیک رژیم حل شدند. ابوالقاسم سرحدی زاده، حجتی کرمانی، عباس دوزدوانی، از آن جمله اند.

۲۲-- تاریخچه و نظریات این گروه ها و سازمان ها را می توان در اغلب سایت های اینترنتی خود اینها و طرفدارانشان و یا سایت های تخصصی پیدا کرد. من از تکرار آن در این نوشته خودداری کرده ام. به علاوه ضعف و پراکندگی ای که در آستانه مبارزات مردمی در سالهای ۵۶-۵۷ جنبش چپ را دربر گرفته بود گذشته از سرکوب شدید و وحشیانه رژیم شاه در پیگرد و نابودی فعالین آن، ریشه در انحرافات عمیق داشته که از درون این جنبش را سست نموده بود و خود موضوع بحث مفصل و جداگانه ای است که در اینجا نمی توان علل آنرا توضیح داد و فرصتی دیگر برای این کار لازم است.

۲۳- کنفرانس گوادلوپ در ژانویه ۱۹۷۹ در جزیره ای به همین نام متعلق به فرانسه با شرکت سران چهار کشور آمریکا، فرانسه، انگلستان و آلمان تشکیل شد که در آن به بررسی اوضاع ایران پرداختند. جیمی کارتر، والرئ ژیسکاردستن، جیمز کالاهان و هلموت اشمیت رؤسای جمهور و نخست وزیران این کشورها، تغییر رژیم شاه را اجتناب ناپذیر ارزیابی کردند و تصمیم به قطع حمایت خود از رژیم شاه گرفتند. خمینی در نامه ای به این سران، که توسط قطب زاده داده شد، اطمینان داد که بعد از رفتن شاه، نفت و ثبات و امنیت ایران تضمین می گردد. همزمان آمریکا با فرستادن ژنرال هایزر و ژنرال گاست به ایران و مذاکره با قره باغی، بدره ای، طوفانیان، ربیعی و حبیب اللهی، سران ارتش، سعی کرد که بی طرفی ارتش را در این انتقال به دست آورد. هایزر همچنین با مذاکره با بهشتی و بازرگان با کمک سولویان سفیر آمریکا در ایران، سعی داشت که تفاهم لازم را برای این انتقال فراهم آورد.

بخش ۲

محتوای حقوقی، سیاسی، اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی قانون اساسی

فصل اول - ساختار سیاسی:

مقدمه قانون اساسی از همان ابتدا بر این پا می فشارد که ماهیت انقلاب ۵۷ و رژیمی که در پی آن بنا گردیده و این قانون ناظر بر عملکرد آن و پایه اساسی آن است، اسلامی و مکتبی است، و اصول آن ملهم از اصول و ضوابط اسلامی و احکام الهی است. همچنان که در مبحث قضا در اصل ۱۶۷ مربوط به صدور احکام قضایی، قاضی را ملزم می سازد که احکام خود را بر پایه منابع معتبر اسلامی و فتاوی صادر نماید. (۱)

مقدمه قانون اساسی بر این امر تاکید می‌ورزد که «طرح حکومت اسلامی برپایه ی ولایت فقیه که در اوج خفقان و اختناق رژیم استبدادی از سوی امام خمینی ارایه شد، انگیزه مشخص و منسجم نوینی را در مردم مسلمان ایجاد نمود و راه اصیل مبارزه مکتبی اسلام را گشود، که تلاش مبارزان مسلمان و متعهد را در داخل و خارج کشور فشرده تر ساخت». کتاب حکومت اسلامی یا ولایت فقیه خمینی، برای اولین بار بر مبنای درس های خمینی در نجف عراق در پاییز ۱۳۴۹ تنظیم و به زبان عربی منتشر شد. بعداً در بیروت به زبان فارسی برگردانده شد و به تایید خمینی رسید و در سال ۱۳۵۶ زیر عنوان نامه ای از امام موسوی کاشف الغطا ضمیمه ی جهاد اکبر در ایران پخش گردید.

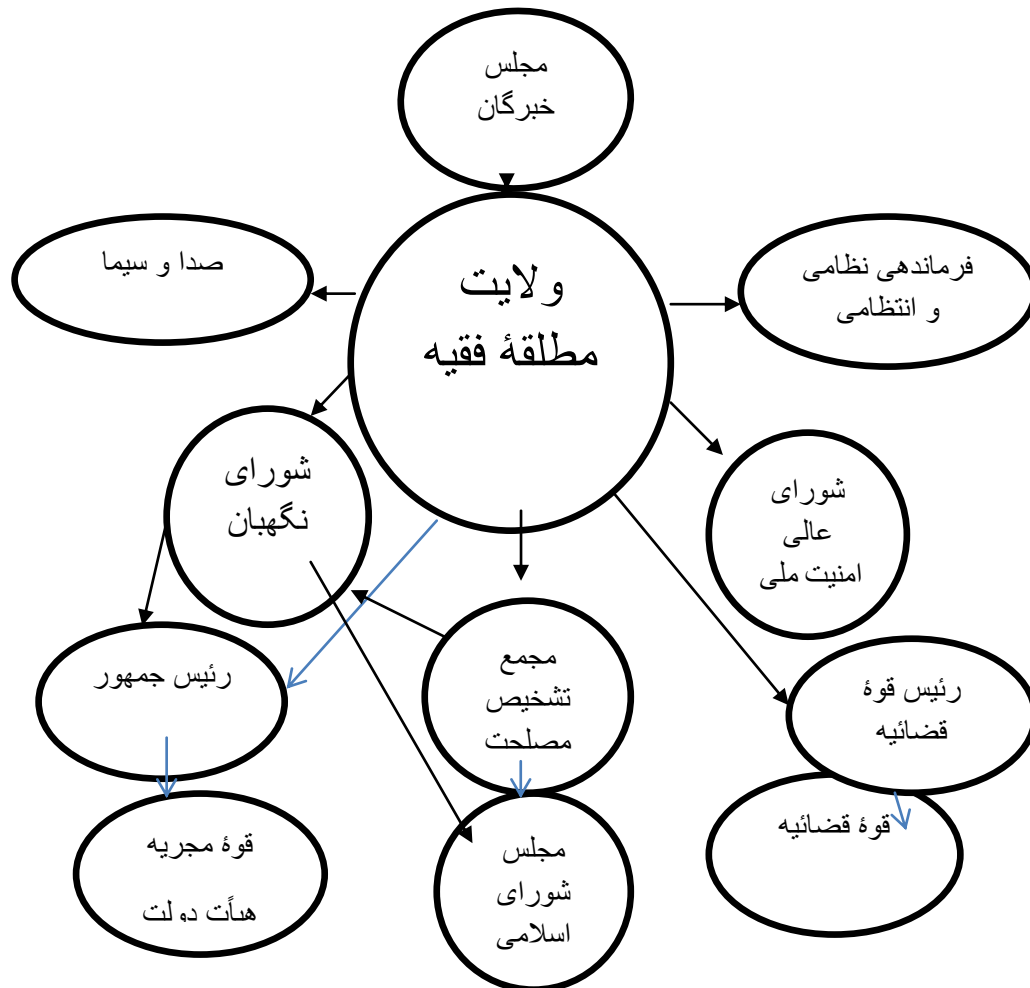
ولی نظریات ارایه شده در این کتاب، هیچ گاه در سطح جنبش علنی و شناخته نگردید. اصولاً سردمداران آن روزی روحانیت و جنبش و به ویژه خمینی در پاریس و در تهران تا اوایل سال ۱۳۵۸، سعی در مکتوم نگاه داشتن این نظرها داشتند (۲). از این رو برخلاف آنچه مقدمه قانون اساسی می گوید، این امر هیچ گاه نمی توانست انگیزه ی مشخص و منسجم جنبش مردم باشد. مضمون اصلی جنبش مردم در سال های ۵۶-۵۷ مستقیماً متوجه دیکتاتوری شاه و سلطه امپریالیسم بود و اگر هم از اواسط سال ۵۷ بر شعار استقلال و آزادی، جمهوری اسلامی اضافه شد، به قول خمینی این جمهوری مثل همه جمهوری ها بود.

فساد و ریخت و پاش های تجملی دربار و اطرافیان شاه، ستم و استثمار شدید سرمایه داران داخلی و شرکای خارجی شان، تورم و کمبود مسکن، فقر توده های شهری و نشانه بارز آن گسترش آلودگی های اطراف شهرها، فشارهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بر کارگران و کارمندان، سانسور و شکنجه و فشار جهنمی ساواک، گسترش جنبش های دانشجویی از سال های ۴۶ به بعد و رشد خواست های دموکراتیک و برابری طلبانه در میان آنها، بازتاب مبارزات مسلحانه فدائیان و مجاهدین خلق در میان اقشار مردم شهری، حضور مستشاران آمریکائی و حمایت آشکار غرب از شاه، و ... انگیزه های مشخص و منسجمی بودند که در مردم به صورت انبار باروتی متراکم شده بودند و منتظر جرقه ای برای انفجار بود. نه خواست مبهم و نا آشنای حکومت اسلامی و ولایت فقیه. اگر چه رفته رفته با حضور فعال و سازمان یافته نیروهای مذهبی و شبکه روحانیون، شعارهای مردم رنگ و بوی مذهبی و جانبدارانه از خمینی به خود می گرفت، ولی تا آستانه قیام ۵۷ هیچ گاه حکومت اسلامی و ولایتی به صورت خواستی منسجم درنیامد. مبانی ای که ماهیت رژیم جمهوری اسلامی را در مقدمه قانون اساسی تعریف کرده، در اصول ۱ و ۲ تکرار و تأیید گردیده است. اصل ۱ بر اسلامی بودن جمهوری پا می فشارد و اصل ۲ - مبانی الهام بخش قانون اساسی را اصول دین و مذهب برمی شمرد. این پایه الهی در قانون اساسی با «اصل اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط بر اساس کتاب و سنت» تکمیل شده است. اصل سوم به هدف های کلی جمهوری اسلامی پرداخته است، لفاظی هائی که در آنها جمهوری اسلامی را ضامن رشد و پیشرفت، آگاهی و آزادی عموم مردم، آموزش و پرورش همگانی و تربیت بدنی رایگان برای همه، طرد کامل استعمار و استبداد و انحصار، مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی-اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی خویش، تقویت بنیه دفاعی و پی ریزی اقتصاد صحیح بر طبق ضوابط اسلامی، تنظیم سیاست خارجی بر اساس معیارهای اسلامی و ... می داند. ما در ادامه خواهیم دید که چگونه این اهداف به ظاهر زیبا، در چنبره قدرت انحصاری و مطلقه رهبری و ضوابط شرعی و فقهی ناظر بر تنظیم و اجرای قوانین در جمهوری اسلامی، به طبعی تو خالی تبدیل می شوند. قانون اساسی اولیه و بازنگری شده اش به تدریج و بند به بند همه نهادهای انتخابی را از محتوای دموکراتیکش خالی کرد و نه تنها آنها را بلکه جمهوریت را هم به زائده ای از حکومت اسلامی بدل کرده است.

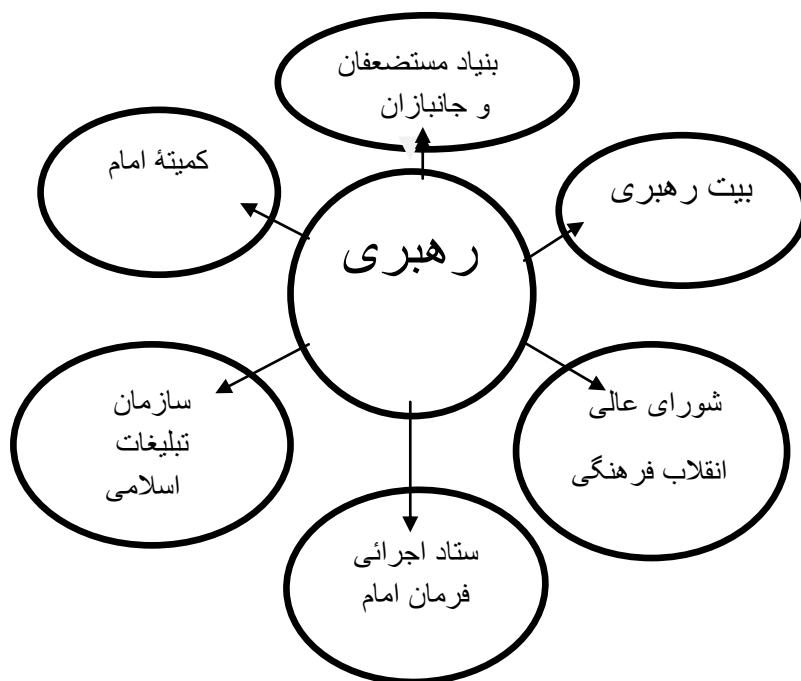
اصل ۴ به بحث قانون گذاری در جمهوری اسلامی می پردازد، «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر آن باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.» بلافاصله در اصل ۵- اصل محوری جمهوری اسلامی یعنی ولایت امر و امامت است که بر عهده فقیه عادل و با تقوا و ... گذاشته شده است. این اصل بازنگری شده در ۱۳۶۸ جایگزین اصلی گردیده که در آن انتخاب ولی فقیه را منوط به شناخت و پذیرفتن اکثریت مردم کرده بود این اصل و اصول بعدی

بازنگری شده در ۱۳۶۸ قانون اساسی را در جهت مطلق کردن اختیارات رهبر و انحصاری کردن آن پیش برده است. من در ذیل این مطلب، شمائی از ساختارهای رسمی و غیر رسمی قدرت در جمهوری اسلامی آن چنان که در قانون اساسی تعریف شده ترسیم می‌کنم، و جایگاه و شرح آنها را در هرم قدرت بررسی می‌کنم.

نمودار اول



نمودار دوم



در کنار ساختار رسمی (نمودار اول) - رهبری ولایتی با ایجاد نهادهای موازی دامنه قدرت خویش را گسترده تر کرده است. نمودار دوم اصلی ترین این نهاد ها را به نمایش می گذارد.

شورای نگهبان:

قدیمی ترین سندی که از دخالت مستقیم روحانیون در امر قانونگذاری صحبت می کند، اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت (۳) است که حاصل سازش روحانیت مشروطه خواه و مشروطه طلبان عرف گرا بود. در تدوین اصل ۲ ابتدا طرحی توسط شیخ فضل الله نوری داده شد که با موافقت بهبهانی و طباطبائی هم روبرو گردید، و در آن خواستار تشکیل انجمنی از مجتهدین و فقهای تراز اول شده بود، که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تاسیس در آن انجمن «علمی» به دقت ملاحظه و مذاکره نمایند. اگر آنچه وضع شده، مخالف با احکام شرعیه باشد، عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد و امر انجمن در این باب مطاع و متبع است و این ماده ابداً تغییرپذیر نخواهد بود. مجلس با اندک تغییری این اصل را تصویب کرد.

به کوشش عرفی گرایان مجلس، انجمن فوق الذکر به داخل مجلس کشانده شد و اختیار انتخاب مجتهد از میان ۲۰ نفری که علما معرفی می کنند، به مجلس واگذار گردید. اما این تغییر به مزاج شیخ فضل الله خوش نیامد. چنانکه دیدیم، به مخالفت برخاست و به خاطر همکاری با محمدعلی شاه و تأیید و کمک به کشتار و غارت و سرکوب به اعدام محکوم شد و سر بر سر آن نهاد. این اصل به ویژه در دوران پهلوی عملاً به کناری نهاده شد. مجالس فرمایشی این دوره به جز چند مورد بین سال های ۱۳۳۲-۱۳۲۰، گوش به فرمان شاه و دربار بودند و نه به معنای واقعی مردمی بودند و نه زیر نفوذ مستقیم فقها و مجتهدین.

پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی که در پاریس توسط حبیبی تهیه شده بود و به تأیید خمینی هم رسیده بود، در اختیار شورای انقلاب قرار گرفت و در ۱۲ فصل و ۱۵۱ اصل در ۲۴ خرداد ۱۳۵۸ بعد از تصویب، منتشر گردید. ما دوباره شاهد پدیدار شدن اصل نظارت فقها در این پیش نویس هستیم. به موجب اصل سوم و پانزده این پیش نویس آرای عمومی مبنای حکومت است و حکومت ملی از آن همه مردم است. اسلامیت نظام از طریق نظارت شورای نگهبان قانون اساسی، مرکب از ۵ مجتهد به پیشنهاد مراجع معروف تقلید و با انتخاب مجلس شورای ملی و ۶ نفر از حقوقدانان به انتخاب مجلس (از میان اساتید و صاحب نظران حقوقی) خواهد بود (اصول ۱۴۲ تا ۱۴۷). در برخورد به این پیش نویس، آیت الله گلپایگانی، آیت الله مرعشی نجفی و به طور مشروح تر آیت الله منتظری به مسأله ولایت فقیه و نقصان آن در این پیش نویس اشاره کردند.

با کنار گذاشتن این پیش نویس، و تبدیل مجلس مؤسسان به مجلس خبرگان و تصویب اصل ولایت فقیه، مضمون و شکل شورای نگهبان نیز تغییر کرد. در اصل ۴ به طور کلی وظایف این شورا تعیین شد و در اصل ۷۲ هم دوباره برآن تأکید گردیده است. در اصل ۹۱ مشروح تر به ترکیب آن پرداخته شده است. «به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس با آنها - شورایی بنام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می شود: ۶ نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز به انتخاب مقام رهبری، ۶ نفر از حقوقدانان مسلمان که به وسیله رئیس قوه قضائیه به مجلس معرفی و توسط آنها انتخاب می شود.» با توجه به اینکه رئیس قوه قضائیه از طرف رهبر انتخاب می شود، می توان تصور کرد که ۱۲ عضو این مجلس عمدتاً از منصوبین و نزدیکان رهبری باید باشند. در این اصل بازنگری شده، با حذف شورای رهبری و شورای عالی قضائی، همه قدرت در انتصاب این شورا در ید رهبری قرار گرفته است.

اصل ۹۶، دوباره با تأکید بر اختیارات شورای نگهبان در رد یا قبول مصوبات مجلس آن را بر عهده اکثریت فقهای شورای نگهبان می گذارد اکثریتی که با نگاه به ترکیب فوق یکسره در دست رهبر می باشند. اصل ۹۸ اختیار تفسیر قانون اساسی را هم به عهده شورای نگهبان با تصویب سه چهارم آنان قرار داده است. حضور قانونی اعضای شورای نگهبان در مجلس در هنگام بحث و تصویب قوانین، عملاً حدود این نظارت را به دخالت مستقیم گسترش داده است. مجلس قانون گذاری بدون شورای نگهبان وجود قانونی ندارد. دامنه قدرت شورای نگهبان از حدود مصوبات مجلس هم گذشته است، این شورا هم چنین وظیفه تصویب و یا رد و بازنگری لوایح و مصوباتی که مجلس به عهده دولت گذاشته را نیز به عهده دارد.

«اصل ۹۹ به شورای نگهبان هم چنین اختیار نظارت بر انتخابات مجلس شورای اسلامی (که در قانون بازنگری شده به جای شورای ملی گذاشته شد)، نمایندگان و ریاست جمهوری و شوراها و مجلس خبرگان رهبری و همه پرسى را مى دهد. چون تفسیر قانون اساسی هم برعهده این شورا است، آنها این نظارت را «استصوابی» کردند یعنی «عمل مورد نظارت نیاز به تصویب ناظر دارد» به عبارت دیگر صحت انتخاباتی مادام که به تصویب شورای نگهبان نرسد، تأیید نمی شود و این نظارت شامل تمام مراحل انتخابات می شود. از مقدمات آن گرفته تا اعلام قطعی نام انتخابات شدگان- تصویب صلاحیت داوطلبان انتخابات و نظارت بر صحت انتخابات و شمارش آرا. از مهم ترین این مراحل هستند.» (نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران، اصغر شیرازی، ص ۷۸)

به قول روزنامه سلام: این انتخابات دیگر از یک حق در می آید و به یک امتیاز بدل می شود، وکلای که انتخاب می شوند، «وکیل تسخیری» هستند (همان جا ص ۷۸). تشکیل دفاتر ثابت نظارت و بازرسی در شهرستان ها، امکان جاسوسی و نظارت شورای نگهبان را در تمام فازهای احتمالی، دائمی و راه را برای تقلب هم باز کرده است. قدرت شورای نگهبان در رد قوانین و مصوبات مجلس و دولت و تمام ارگان های اجرائی، نزاعی دائمی در رأس دولت ایجاد کرده و عملاً به فلج کردن آنها منجر شده است. علیرغم آن، همه سردمداران رژیم، حفظ قدرت شورای نگهبان را از اصول مسلم جمهوری اسلامی می دانند. خامنه ای گفته: «شورای نگهبان، هویت مورد نظر نظام می باشد و اعلام کرد که وجود یا عدم وجود این نهاد به معنای وجود یا عدم وجود نظام جمهوری اسلامی ایران است.» «(به نقل از روزنامه ایران ۸۰/۷/۱۲، ص ۸۷ نظام حکومتی).

جمهوری اسلامی با قراردادن شورای نگهبان در قلب سیستم حکومتی اش برای کنترل کامل همه ارگان های انتخابی اش، باز هم نتوانست از تناقض ذاتی اش که عدم انطباق قوانین شرعی و فقهی اش با مقتضیات اداره یک جامعه امروزی است نجات یابد. برای برون رفت از این تناقض، کلاه شرعی دیگری را علم کردند و آن قضیه مصلحت نظام و حکم حکومتی بود.

ریشه نظری این قضیه در نوشته های خمینی وجود داشت. خمینی «ولایت فقیه را در طول ولایت پیامبر و ائمه اطهار می دانست، و اختیارات او را آن قدر وسیع می دانست که به مصلحت، همه آنها را بیان نمی کرد و می نوشت: «بالاخر از آن هم مسائلی است که مزاحمت نمی کنم.» (صحیفه نور روح الله خمینی، ص ۴۶-۴۵) «حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است.» (همان جا، نقل از کتاب نظم نوین روحانیت، مهدی خلجی) چنین بود که خمینی براساس مصلحت اندیشی، بر خلاف نوشته های قبلی اش در توضیح المسائلش، فتاوی ای در آزادی موسیقی، شطرنج، شرکت زنان در فیلم و... صادر کرد یا در نظام بانکی و مالیات عرفی که کلاف سر در گمی شده بود با حکم حکومتی و تصویب آن در مجلس، مالیات دوباره برقرار شد. واژه ربا که در ۱۳۵۸ از قانون بودجه حذف شده بود، با لغت کارمزد و سود قطعی و یا سود مورد انتظار، علی الحساب دوباره به سیستم بانکی برگشت و به قول آیت الله مصباح یزدی جمهوری اسلامی را «رباخوارترین نظام عالم» ساخت (نظام حکومتی، ص ۲۳۹). سیاست مصلحت اندیشی نظام را از زبان آذری قمی بهتر می توان دریافت. او در سلسله مقالاتی که در روزنامه رسالت (۱۴ تا ۲۰ فروردین ۶۸) نوشت، با عنوان هائی چون «مصلحت نظام»، «مصلحت نظام و عزل و نصب ها»، «مصلحت نظام و انتقادهای»، تصمیم گیری براساس مصلحت اندیشی را در سنت پیامبر و امیر المومنین قلمداد کرد. «همه مسائل نظام و مسئولیت های آن، حتی مقام رهبری، باید با توجه به همین مصلحت نگری که از سوی ولی فقیه انجام می گیرد، باشد» (نظام حکومتی، ص ۲۴۰) در نظر او اهمیت وجود حکومت، آن چنان بود که «حتی اگر در راس آن یک کافر فاسق هم قرار می گرفت، مومنان موظف به اطاعت از او بودند.» (رسالت، ۶۸/۱/۲۴) و چنین بود که بعد از مرگ خمینی بنا بر مصلحت رژیم اصل ۱۰۹ قانون اساسی که شرط مرجعیت را برای احراز مقام رهبری لازم می دید، تغییر داد و با حذف این شرط، برخلاف همه نظریات فقها، انتصاب علی خامنه ای را به مقام ولایت مطلقه فقیه، ممکن ساختند.

مجمع تشخیص مصلحت نظام:

سناریوی مجمع تشخیص مصلحت بدین صورت تحقق پیدا کرد که خمینی در ۱۳۶۶ نامه ای به علی خامنه ای (رئیس جمهور و پیشنماز نماز جمعه) نوشت و حکم بر تشکیل این مجمع داد. تا به اصطلاح داوری بین مجلس شورا و شورای نگهبان را به عهده گرفته و در مواردی که شورای نگهبان بر طبق آرای شرعی نظر مجلس را رد می کند و مجلس با شورای نگهبان موافق نیست، این مجمع با تشخیص مصلحت نظام و بنا بر احکام حکومتی داوری کند. به حکم خمینی مجمعی مرکب از فقهای شورای نگهبان و خامنه ای، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، توسلی، موسوی خوئینی ها، میر حسین موسوی و وزیر مربوطه برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردید. رأی این مجمع با نظر اکثریت قابل قبول است. مجمع از همان ابتدا به عنوان نهادی مستقل در قانون گذاری از مجلس و شورای نگهبان خارج از حدود قانون اساسی شروع به کار کرد. در بازنگری قانون اساسی در ۱۳۶۸ تعیین اعضای مجمع به عهده رهبری گذاشته شد. بدین ترتیب اصل ۱۱۲ قانون اساسی-وجود این مجمع را قانونی اعلام کرد. لازم به تذکر است که شورای بازنگری، اصل سابق ۱۱۲ را که رهبر و شورای رهبری را در برابر قانون با سایر افراد کشور مساوی می دانست، با یک قلم حذف کرد.

علاوه بر رهبر و شورای نگهبان - نهاد مجمع تشخیص مصلحت، خود نیز به قانون گذاری دست یازید و از طریق حل اختلاف بین مجلس قانون گذاری و شورای نگهبان به محدود کردن نهاد قانون گذاری پرداخت. و در مواردی که رأی مجلس و شورای نگهبان را قبول نداشته باشد، با اتکا به مصلحت نظام، خود قانون وضع می کند. رهبر جمهوری اسلامی در روزهای آخر اسفند ۱۳۷۵ در حکمی اعضای مجمع را افزایش داده و تبیین و تعیین سیاست های کلی نظام و نظارت بر اجرای آن را به مجمع واگذار کرد. طبق اصل ۱۱۰ این هر دو از اختیارات رهبر هستند. با تفویض این اختیارات، مجمع با تشکیل کمیسیون هائی در همه سیاست های تصمیم گیری حکومت، شرکت می کند.

از سیاست نفت و انرژی، و امنیت اقتصادی گرفته تا معدن و مسکن و کار و برنامه توسعه و غیره و غیره ... و این همه دخالت مستقیم در کار دولت و مجلس است. به قول نماینده اصلاح طلب، علی تاجرنیا «این کار مداخله در قانون گذاری و تهی کردن معنای جمهوریت نظام است.» (نظام حکومتی، ص ۸۹) ...

شورای عالی امنیت ملی:

اصل ۱۷۶ قانون اساسی که در بازنگری ۱۳۶۸ نوشته شده، شورای عالی امنیت ملی را که قبلاً هم به طور غیر رسمی وجود داشت، (مثل مجمع تشخیص مصلحت) رسمیت بخشید. این هم یکی دیگر از نهادهای موازی و رسمی است که مستقیماً به رهبری متصل است و «وظیفه آن تعیین سیاست های دفاعی- امنیتی کشور در محدوده سیاست های کلی تعیین شده از طرف مقام رهبری است.» این نهاد هم چنین وظیفه هماهنگی فعالیت های سیاسی، اطلاعاتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در ارتباط با تدابیر کلی دفاعی- امنیتی را به عهده دارد. عالی ترین مقامات سیاسی- نظامی کشور در این شورا حضور دارند. رأی رهبر در تصمیمات این شورا تعیین کننده است. چرا که علاوه بر دو نماینده مستقیم او، سران نظامی، رئیس قوه قضائیه حتی وزرای دولت که در این شورا عضویت دارند، منصوب او هستند. اختیارات این شورا که با پنهانکاری پیش می رود، فراتر از مصوبات مجلس و حتی قانون اساسی است. (حسن روحانی رئیس جمهوری کنونی، سال ها در منصب ریاست این شورا و نماینده ولی فقیه در آن بوده است.) مصوبات این شورا فقط پس از تأیید و تصویب رهبر قابل اجرا است.

شورای عالی انقلاب فرهنگی:

شورای عالی انقلاب فرهنگی، نهاد دیگری زیر فرمان رهبری است که برخلاف شورای عالی امنیت ملی، از «مشروعیت» حضور در قانون اساسی برخوردار نیست. این نهاد که به دستور خمینی به طور غیر قانونی ایجاد شده، به قانون گذاری در حوزه های فرهنگی اشتغال دارد و از این زاویه پا روی وظایف مجلس می گذارد. برقراری سانسورهای اینترنتی و محدودیت های «کافی نت» ها از آخرین فعالیت های این نهاد است.

صدا و سیما، از همان ابتدای انقلاب، سوژه مجادله و توجه مقامات جمهوری اسلامی بوده و اهمیت آن از نقطه نظر تبلیغات، برای این رژیم و ولایت فقیه آنقدر بوده که در بازنگری قانون اساسی، اصل ۱۷۵ عزل و نصب رئیس صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران را به مقام رهبری تفویض کرده و شورایی مرکب از رئیس جمهور و رئیس قوه قضائیه (منصوب رهبری) و دو نفر از مجلس شورای اسلامی، نظارت بر آن را برعهده خواهند داشت. طرح آزادی بیان و نشر افکار، که طبق معمول با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور، قرین است، از وظایف این نهاد می باشد و آن چنانکه در عمل شاهد آن هستیم، یکسره سانسور و انحصار طلبی را در رادیوها و تلویزیون های دولتی جاری ساخته است.

مجلس خبرگان:

در ساختار رسمی قدرت در جمهوری اسلامی، مجلس خبرگان از اهمیت زیادی برخوردار است. چرا که در اصل می باید مافوق رهبری باشد و اختیار عزل و نصب او را داشته باشد ولی در عمل رهبر به کمک شورای نگهبان در انتخاب نامزدها و انتصاب آنها دست بالا را دارد و با در اختیار گرفتن اکثریت این مجلس، آن را در جهت دلخواهش راه می برد. در اصل ۱۰۸ قانون اساسی، تعداد و شرایط انتخاب نامزدهای اعضای این مجلس در دوره اول به عهده شورای نگهبان و با تصویب رهبر گذاشته شده ولی بعداً خود مجلس خبرگان تعیین این امر را به عهده می گیرد. در گذار از قانون اساسی ۱۳۵۸ به قانون بازنگری شده ۱۳۶۸، شرط شناسایی مردم در انتخاب رهبر و مرجعیت او حذف گردید. بدین ترتیب انتخاب رهبر کلاً در انحصار مجلس خبرگان در آمد. با قراردادن جمله کتداری «صلاحیت علمی برای افتا در ابواب مختلف فقه» به جای مرجعیت، کماکان قدرت فقها در این قانون اساسی تضمین گردیده است. بین سال های ۱۳۶۹-۱۳۵۹ با تصویب آئین نامه ها و مقررات گوناگون، وزن و قدرت رهبر در تعیین نامزدها افزایش یافت و با قراردادن شروط بیشتر و بیشتر شمول انتخاب نامزدها را محدود کردند. («آشنائی کامل به مبانی اجتهاد، و سابقه تحصیل در حوزه های بزرگ علمیه، اشتها به دیانت و نداشتن سوء سابقه سیاسی، اخذ گواهی نامه از مجتهدین بزرگ و به ویژه نظر مستقیم رهبر، و حذف مراجع «نامقبول» و مجتهدان «مشکوک» از لیست گواهی دهندگان و بالاخره آزمون کتبی و شفاهی توسط ممتحنین شورای نگهبان و یا نظر مساعد رهبری») (نظام حکومتی، ص ۱۰۸) با انجام این شروط مجلس خبرگان رهبری عملاً از یک ارگان «انتخابی» به نهادی «انتصابی» تبدیل شده است. توضیح آنکه: در اساس شیوه انتخاب نمایندگان این مجلس نخبگان هیچ گاه نمی توانست دموکراتیک باشد. در نتیجه ما در سال های اخیر با کم شدن تعداد نامزدها و حذف چهره های معروف از لیست صلاحیت داران هستیم. مهدی کروبی، محتشمی پور، بیات، سید حسن موسوی تبریزی، محمد خاتمی، صادق خلخالی، در دوره دوم مهرماه ۱۳۶۹ و کسانی چون موسوی خوئینی ها، محتشمی پور، رسول منتخب نیا، هادی خامنه ای، محسن کدیور، در مهر ۱۳۷۷ از جمله این چهره ها هستند. جلسات مجلس خبرگان سالی یک بار در پشت درهای بسته انجام می شود و عملاً نظارتی بر کار رهبری ندارند و نمی توانند داشته باشند چرا که مبانی نظری ولایت فقیه که او را مافوق همه و منصوب خدا گردانده، مانع از هرگونه نظارتی بر کار اوست.

قوای سه گانه

در ساختار رسمی قدرت در جمهوری اسلامی، سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه در زیر هرم قدرت قرار دارند. نه باین معنی که قدرت حاکم بر آنها استوار است. بلکه این قوا بیشتر ویتترین «دموکراسی» رژیم اند که جمهوریت رژیم اسلامی را به نمایش می گذارند. ولی همان طور که تا به حال دیده ایم و در زیر باز هم به آن اشاره خواهیم کرد، قانون اساسی جمهوری اسلامی و احکام حکومتی با ده ها رشته مرئی و نامرئی، انتخابات نمایندگان و ریاست جمهوری و روند کار قانون گذاری و اجرائی و قضائی را به ید قدرت ولی فقیه و قوانین نوشته و یا نانوشته شرعی و اسلامی، گره زده و به یکباره آنها را از محتوای دموکراتیکش خالی کرده اند. انتخابات، هر چند

سال یکبار، صحنه نمایش نزاعهای درونی رژیم و ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به آن در نظر افکار هنوز متوهم بخشی از مردم ایران و جهان است.

قانون گریزی و نقض قوانین مصوبه خود جمهوری اسلامی - با وجود این همه نهادهای موازی و بالای سر مجلس و دولت و رئیس جمهور، امری متداول است. البته سردمداران رژیم مثل همیشه برای توجیه این امور از کلاه شرعی مدد می گیرند. محتشمی پور، اصلاح طلب امروزی و محافظه کار دیروزی در کیهان ۶۷/۱۱/۱ در این باره نوشت: «آرمانها و اهداف انقلاب مهم تر از قانون است» و یا «قانون خدا اهم بر قوانین بشری است». (نظام حکومتی، ص ۹۷)

من در بحث قانون در مقدمه این نوشته گفتم که این محدود کردن حق قانون گذاری در جمهوری اسلامی ریشه در اعتقاد ولایتی و اختصاص حق قانون گذاری به خدا و نمایندگان او، پیامبر، ائمه و فقهای صالح دارد. تا جایی که خمینی در یکی از سخنرانی هایش خطاب به نمایندگان مجلس، آن را «یک مجلس مشورتی» خواند. کیهان ۶۷/۷/۲۵ (همانجا، ص ۹۸).

علاوه بر محدودیت های «قانونی» بر کار نمایندگان مجلس، روشهای غیر «قانونی» هم امری رایج است. اعمال محدودیت از طرف گروه های فشار حزب الله و انصار الله و مطبوعات گوش به فرمان رهبری، با تهدید و فشار به هر نماینده ای که از خط خارج شود و حتی تعقیب و دستگیری آنان علیرغم حق مصونیت پارلمانی، بارها و بارها صورت پذیرفته است. حکم حکومتی هم آخرین سلاح رهبر است که با آن می تواند هر روندی را که در مجلس نمی پسندد، قطع کند. نمونه آن حکم خامنه ای در قطع روند اصلاح قانون مطبوعات در مجلس ششم است که از بحث و تصمیم گیری مجلس خارج شد. با وجود همه این ترفندها، انتخابات جناحی رژیم که بین خودی ها انجام می گیرد، خالی از تقلب و خدشه نیست که اغلب توسط خودی ها رو شده است.

جناح حاکم بر اساس تفسیر و قراردادن شرط التزام عملی به اسلام و وفاداری به ولایت فقیه و قیود دیگر، راه ورود به مجلس را بر روی بخشی از خودی ها نیز بسته است. نام هائی چون - صادق خلخالی- هادی غفاری- محتشمی پور- بهزاد نبوی- و ... در انتخابات مجلس چهارم (۷۵-۱۳۷۱) در لیست رد شدگان صلاحیت قرار گرفتند. عباس عبدی، هاشم آقا جری، عبدالله نوری، حمید رضا جلالی پور هم در دوره ششم به همین سرنوشت دچار شدند. بدین ترتیب، دامنه رد صلاحیت ها در هر دوره دامن تعداد بیشتری از خودی ها را می گیرد. روحانی دبیر شورای امنیت ملی که امروز بر کرسی ریاست جمهوری نشسته، در سال ۱۳۷۰ می خواست، نمایندگان مجلس چهارم «صد در صد مطیع رهبر و حامی دولت باشند» (کیهان ۷۰/۱۲/۵، به نقل از نظام حکومتی، ص ۸۱).

رد اعتبارنامه های وزرائی که کاملاً در خطر رهبری نیستند، روشی دیگر برای اعمال نفوذ بر روی قوه اجرائیه است. دولت در اجرای وظایف از نظارت استصوابی و استمرار شورای نگهبان در امان نیست. بر اساس تفسیری که شورای نگهبان از اصل ۴ قانون اساسی دارد، چرا که تفسیر قانون اساسی هم از اختیارات شورا است، تمام آئین نامه ها، اساسنامه ها، مقررات و مصوبه های هیأت دولت و انواع دیگر مصوبه های اداری و قدرت اجرائی، زیر نظارت و بررسی شورای نگهبان قرار دارند و در صورت عدم انطباق آنها با موازین شرعی رد می شوند. انتخاب رئیس جمهور هم تابع شرایطی است که همه کس نمی تواند از حق انتخاب شدن برخوردار باشد. طبق اصل ۱۱۵ «رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند انتخاب گردد. (تأکید از من است): ایرانی الاصل، تابع ایران، مدیر و مدبر و دارای حسن سابقه و امانت و تقوی و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی و مذهب رسمی کشور». اصل ۱۲۲ رئیس جمهور را در مقابل ملت و رهبر و مجلس شورای اسلامی مسئول می داند.

بر اساس اصول فوق، در مرحله اول نیمی از جمعیت ایران، یعنی زنان از حق انتخاب شدن به عنوان رئیس جمهور محرومند. در درجه دوم، سنی ها و معتقدان به ادیان و مذاهب دیگر و لامذهبان نیز از این حق محروم شده اند. شرط قبول ولایت مطلقه فقیه و اطاعت از رهبر باز هم شرایط را محدودتر می کند و سر آخر نظارت استصوابی شورای نگهبان جایی برای احراز نامزدی رئیس جمهوری، غیر از خودی های خیلی نزدیک به رهبر باقی نمی گذارد. بدین ترتیب بود که در تمام دوره های انتخابات ریاست جمهوری- تعداد محدود و محدودتری از نامزدها از صافی شورای نگهبان گذشته اند و مردم را دعوت کرده اند که از میان این منتخبین رهبر، یکی را انتخاب کنند. کار به اینجا تماماً ختم نمی شود. طبق اصل ۱۱۰ پس از انتخاب رئیس جمهور، رهبر باید مقام او را تنفیذ

نماید و هم اوست که اختیار عزل او را دارد. در حقیقت اعمال ریاست قوه اجرائی در موارد مهم براساس اصل ۶۰ قانون اساسی، برعهده رهبر است. چنین بود که حتی اصلاح طلبی چون خاتمی در عمل نتوانست، گامی فراتر از حیطه قدرت رهبری و قانون اساسی و همه نهادهای قدرت واقعی بردارد. سر آخر هم او خود را «تدارکات چی» ای بیش تعریف نمی کرد.

در یک سیستم نمایندگی واقعی و مستقیم، «همه کس حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را برای اداره امور دارد و انتخابی بودن و قابل عزل بودن آنها با نظر اکثریت انتخاب کنندگان در هر لحظه ممکن است. حق کامل بحث، نقد و بررسی و شور بر سر تصمیمات و وظایف اجرائی، حق همه افراد جامعه است و اقلیت در تصمیمات عملی تابع اکثریت است.» (نقل از طرح برنامه کمونیست ها (aazarakhsh.org)

در پس این کشاکش ها و تضییقات، گرایش در حاکمیت جمهوری اسلامی وجود دارد که «مجلس و ریاست جمهوری را بیهوده و مزاحم می دانند و صلاح خویش را در انحلال آن می جویند. شکل حکومت مطلوب آنها، اگر مجلسی با آن سازگار باشد، شورائی از منتصبان ولی فقیه است.» (نظام حکومتی-ص ۱۰۰). این جناح، آشکارا از «حکومت اسلامی» صحبت می کند. ولایت را به معنای مطلق مضاعف آن و به نحوی عاری از هرگونه عنصر جمهوری طلب می کند. برای جناح اصولگرا، این نظام الهی است. رهبرش به عبارت آیت الله مشگینی منصوب خداست. سپاه و ارتشش جندالله، جوانانش حزب الله، و ملت خودی اش اولیاءالله هستند. مصباح یزدی می گوید: «ولی فقیه در حکومت اسلامی مشروعیت خود را نه از مردم، بلکه از خدا می گیرد.» (شرق آنلاین ۸۴/۴/۲۷). او می گوید: «ملاک اعتبار قانون اساسی و مصوبات خبرگان رضایت ولی فقیه است. او می تواند منتخب مردم را نصب نکند. در کنار اسلام، جمهوری نداریم، این نوعی شرک است.» (امروز، ۸۴/۱۰/۱۵).

سومین قوه جمهوری اسلامی، یعنی قوه قضائیه نیز از این آسیب عمومی برحذر نمانده است. مهم ترین معضل فقهای جمهوری اسلامی، انطباق غیر ممکن سیستم قضائی و دادگستری با قوانین شرعی و اسلامی بوده است. رژیم اسلامی تاکنون نتوانسته به یک رویه عقلانی دست پیدا کند. در اثر هرج و مرج و تناقضات بی پایان لایحه ها و تذکرات و حکم های حکومتی با قوانین شرعی و نظرات قضات معمم، نوعی بی قانونی بر روند دادرسی ها در همه امور جزائی - مدنی و سیاسی حاکم است. مصلحت اندیشی سران رژیم در این امور نه بر مبنای مصلحت مردم که براساس مصلحت حاکمان، منافع گروهی و ای بسا منافع فردی قضات انجام می گیرد. طبق اصل ۱۵۶ و ۱۵۷ قانون اساسی، تمام قدرت در قوه قضائیه، در دست مجتهدی قرار دارد که بنا بر امر ولی فقیه در صدر این قوه قرار می گیرد که عزل و نصب قضات و تهیه لوایح قضائی را به عهده دارد. وزیر دادگستری از میان کسانی که او به رئیس جمهور پیش نهاد می کند، انتخاب می شود و هم اوست که رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل را از بین مجتهدین به این شغل منصوب می نماید. در بند ۴ اصل ۱۵۶ اجرای حدود و مقررات مدون جزائی اسلام، پایه مجازات در جمهوری اسلامی است و قضات طبق اصل ۱۶۷ موظفند که احکام خود را بر طبق منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر صادر نمایند. اصل ۱۷۰ احکام و مقررات اسلامی را مافوق همه تصویب نامه ها و آئین نامه های اداری قوه مجریه قرار می دهد و قضات معمم را به عدم اجرای آنها در صورت تغایر با احکام اسلامی دعوت می کند. بالاخره با قرار دادن دیوان عدالت اداری (مربوط به رفع اختلاف شهروندان با مراکز اداری) و سازمان بازرسی کل کشور (مسئول حسن اجرای قوانین) زیر نظر رئیس قوه قضائیه - کلیت قوه قضائیه و تمام کارکردهای آن مستقیماً از طریق رئیس قوه قضائیه منصوب به ولی فقیه، در دست این آخری قرار می گیرد.

سر آخر به این مسأله اشاره کنم، آنجا که در قانون اساسی، حقوقی برای مردم در رابطه با دادگاه ها و دادرسی ها منظور شده، در عمل هیچ گاه به آن توجه نشده است. بارزترین آن اصل ۱۶۸ است، که رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی را علنی و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری می داند. نحوه انتخاب - شرایط - اختیارات - هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی تعیین می کند. سرنوشت این اصل را همه میدانند. صرفنظر از قید موازین اسلامی که دامنه عدالت خواهی این اصل را بسیار محدود کرده است. جرم سیاسی هیچ گاه تعریف نشده، هیأت منصفه ای تشکیل نشده و از ابتدای انقلاب تا حالا هزاران نفر به جرم

سیاسی به جوخه های اعدام سپرده شده اند، یا بنا بر احکام فردی - در اوایل انقلاب توسط خلخالی و موسوی تبریزی ها- یا در خیابان ها در سال های ۶۰-۶۱ بنا بر فتاوی خمینی و سایر فقهای رژیم و یا در دادگاه های ویژه انقلاب و سر آخر در سال ۶۷ دادگاه ویژه سه نفری، به حکم خمینی بدون هیچ مجوز قانونی در تهران و تمام شهرهای ایران نزدیک به پنج هزار زندانی سیاسی را در محکمه های نمایشی و سه دقیقه ای محکوم به اعدام کرده اند و این رویه در هر بزنگاه تاریخی و برآمد جنبش توده ای در سال های اخیر هم ادامه یافته است. بدین ترتیب تمامی لفاظی های قانون اساسی و سردمداران رژیم در مورد عدالت قضائی، پوچ و عوامفریبی ای بیش نیست. پیوند و رابطه سه قوه هم بواسطه اصول ۱۱۳ و ۱۱۰ و اختیاراتی که به رهبر داده شده و هم در عمل از طریق انتصابات و نهادهای وابسته و موازی، توسط او انجام می گیرد و درحقیقت اراده ولی فقیه است که در همه این سه قوه جاری است. خروج از این تناقضات ذاتی، راه حلی جز عرفی کردن یکسره سیستم قضائی و پایه گذاری یک سیستم قضائی دموکراتیک ندارد که آن هم فقط پس از سرنگونی رژیم ولایت فقیه امکان پذیر است.

«در یک سیستم دموکراتیک و جمهوری واقعی متکی به آرای مستقیم اکثریت مردم، قضات عالی و سیستم قضائی انتخابی هستند و مستقیماً توسط مردم و یا نهادهای انتخابی آنان برگزیده می شوند و هرگاه اکثریت انتخاب کنندگان اراده کنند، قابل عزلند. همه محاکمات در حضور هیأت منصفه انتخابی و به صورت علنی و با حضور تماشاگران انجام می شود. دادگاه های اختصاصی ممنوع و غیر قانونی اند. هر متهمی حق دارد، آزادانه با انتخاب وکیل مدافع چه تسخیری و چه غیر تسخیری و یا شخصاً از خود دفاع کند. همه حق دارند که علیه هر مقام و یا نهاد دولتی و غیر دولتی به دادگاه اعلام جرم نمایند. در این جمهوری، صلاحیت بررسی مطابقت یا مغایرت قوانین عادی با قانون اساسی با شورای عالی قوانین کشور، مرکب از حقوقدانان و نمایندگان قضات و وکلای دادگستری کشور است.» (به نقل از طرح برنامه کمونیست ها، آدرش).

بررسی نهائی خود را از سیستم سیاسی در قانون اساسی با مسأله شوراها پایان می دهم. اما جا دارد در اینجا از دو نهاد موازی و پر قدرت در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی صحبت کنم که در قانون اساسی به طور مشخص از آنها صحبت نشده است. اول نهاد روحانیت است.

اگر چه در لابلای اکثر اصول قانون اساسی به نقش برتر آنها اشاره شده ولی قانونگذار از شناسائی آن به عنوان نهاد قدرت سر باز زده است. دوم نهاد نظامی سپاه پاسداران است، که فرماندهان آن را طبق اصل ۱۱۰ ولی فقیه تعیین می کند ولی به تدریج در طول این سی و چند سال به یک نهاد پر قدرت نظامی-اقتصادی و سیاسی تبدیل شده است. من این دو بخش را برای جلوگیری از اطاله کلام به صورت پیوست در آخر این نوشته می آورم.

شوراها:

شوراها یکی از مسائل حساس و بحث انگیز در جمهوری اسلامی بوده است. در تابستان و پائیز ۱۳۵۷ با پیوستن بخش عمده کارمندان ادارات، مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی و کارگران کارخانه ها و به ویژه کارگران نفت به جنبش و اعلام اعتصاب های مداوم و عمومی، ما شاهد رادیکالیزه شدن جنبش از یک طرف و برپائی سازماندهی های توده ای از طرف دیگر هستیم. تشکیل کمیته های اعتصاب و پشتیبانی به طور خود بخودی و یا از طریق عناصر پیشرو و به ویژه کمونیست ها در این واحد ها، امر تبلیغ و ترویج و سازماندهی مبارزه و اعتصاب را به نحو چشم گیری به جلو انداخت. با فرار سردمداران رژیم و فرار سرمایه داران، بویژه وابستگان به رژیم سابق، و در هم شکستن اتوریته دولتی، به صورت انحلال ساواک و عقب نشینی نیروهای انتظامی و نظامی و افزایش حملات به کلانتری ها، به ویژه در آستانه قیام، شورهائی در کارخانه ها و ادارات از کارگران و کارمندان، تکنیسین ها و مهندسان به وجود آمدند که نه تنها سازماندهی امر مبارزه را در دستور روز خود داشتند، بلکه اداره تولید و کار را نیز در دستور گذاشتند و خود را به جای سرمایه داران و مدیران فراری و یا مغضوب بالا کشیدند. شوراها با سقوط رژیم پیشین و عدم استقرار قدرت جدید، به طور روز افزونی سیاسی شده و به یمن عناصر پیشرو، خود را به ارگان های قدرت توده ای نزدیک می ساختند. در مناطقی چون کردستان به ویژه در شهر سنندج شوراها زحمتکشان شهری با تسلیح خودشان و مردم عملاً به ارگان قدرت توده ای تبدیل شده و اداره شهرها و

روستاهای مهمی را به عهده گرفتند. همین امر در گنبد اتفاق افتاد و شوراها را روستائی، مصادره و تقسیم اراضی سرمایه داران و زمینداران بزرگ را نیز در دستور کار خویش نهادند. همچنین در برخی از شهرها با تشکیل شوراها بیکاران و بی خانمان ها روبرو هستیم که در برخی محلات با مصادره خانه های فراریان و اختصاص آنها به خانواده های بی مسکن می پرداختند. کمیته های محلات که به طور وسیعی به ویژه در تهران شکل گرفته بودند، ابتدا به تهیه آذوقه و نفت برای مردم و کمک به سازماندهی راه پیمائی ها و مبارزات شبانه آنها می پرداختند و بعداً در بحبوحه قیام با تسلیح خودشان و تفوق عناصر حزب اللهی و مسلمان در آنها و تصفیة عناصر غیر خودی، به بازوی مسلح رژیم نوپا تبدیل شدند.

حاکمان جدید از اینکه شوراها کارگران و ادارات و برخی ارگان های توده ای در شهرها، قدرت آنها را به چالش کشانده و مسیر انقلاب را از آنچه آنها می خواستند، «منحرف» سازند، به وحشت افتاده و به سرعت در پی چاره بر آمدند. از این رو، سردمداران رژیم نوپا با تکیه بر شعار «مشاورهم فی الامر» کوشیدند خود را همساز و همراه شوراها نشان داده با اسلامی کردن آنها و بیرون آوردنشان از دست عناصر چپ و غیر حزب اللهی آنها را از محتوای اولیه اش خارج نمایند. رژیم جدید به تدریج که قدرت خود را مستحکم می کرد در این امر هم موفق گردید و شوراها را در سیستم خود حل نمود. در مناطقی که به واسطه قدرت نیروهای مخالف این امر به سادگی میسر نبود، آنها با سرکوب و انحلال شوراها قدرت مطلوب خویش را به وجود آوردند.

بین اسلام گرایان و فقهای رژیم با نیروهای چپ، از مفهوم شورا، دو درک کاملاً مختلف وجود دارد. اولی ها از مفهوم «شور که در قران و سنت از آن نامبرده شده، نه شرکت شورکنندگان در تصمیم گیری، بلکه فقط مشورت را مورد نظر دارند. نتیجه مشورت فقط یک توصیه است. بدون آنکه حاکم مقید به قبول آن باشد. مقصود از مشاوران هم مردم یا منتخبان آنها نیستند، بلکه «اهل حل و عقد» یا به عبارت دیگر خبرگان منتصب حاکم هستند.» (نظام حکومتی، ص ۱۱۳).

فرج الله واعظی در مذاکرات مجلس در ۶۱/۴/۲۹، «درک شورا به مثابه یک نهاد تصمیم گیرنده را درکی برخاسته از عقاید سوسیالیستی خواند که با آنچه در قران درباره مشاوره آمده است، تفاوت اساسی دارد. (همانجا، ص ۱۱۳) تصویری که محمد یزدی رئیس پیشین قوه قضائیه و خزعلی عضو شورای نگهبان در آن زمان (۶۸/۲/۲۳) از آیه های قران به مسأله شورا داشتند لزوم مشورت با عقلا پیش از اتخاذ تصمیم بود. فقیهی، شورا به مثابه نهاد تصمیم گیری را از آن رو مخالف قرآن خواند که در آن مبنای تصمیم گیری رأی اکثریت است و این در حالی است که در اسلام رأی اکثریت اگر مغایر با احکام خدا و معصومین باشد، ارزش ندارد (همانجا، ص ۱۱۳).

نظرات آیت الله منتظری نیز در همین راستا قرار دارد. او با برائت از نظرات خودش در مورد شوراها در مجلس خبرگان، مبنی بر تجویز رهبری شورائی، در کتاب مبانی قفهی حکومت اسلامی، فصل «شورا و مشورت» پس از تذکر اهمیت شور در اسلام، به این نتیجه می رسد که حاکم موظف به پیروی از نظر مشاوران نیست زیرا که تصمیم گیرنده، تنها اوست. او به نقل قولی از امام علی تکیه می کند که گفته: «شرکت در حکمرانی به تزلزل و به هم ریختگی امور کشیده خواهد شد.» و نتیجه می گیرد که «ظاهراً این شیوه، مخالف سیره عقلا و متشرعه است و چیزی نیست که با آن بتوان مردم و کشور را اداره کرد.» (همانجا، ص ۱۱۴).

آنها که امر شوراها را در قانون اساسی و بعداً اجرای آنها را پذیرفتند، دایره انتخاب اعضا و تصمیم گیری و دخالت آنها را آنقدر محدود کردند که عملاً آنها را به ارگان هائی مشورتی تبدیل کردند. ترس سردمداران رژیم از این مسأله بحدی بود که در قانون اساسی بازنگری شده در ۱۳۶۸ اداره شورائی را در تمام ارگان های اصلی از رهبری تا قوه قضائیه و صدا و سیما و نیروهای مسلح حذف کردند.

خوئینیا از قول خمینی نقل می کند که گفته: «شورائی کار کردن، یعنی نکردن»، (مباحث شورای باز نگری، نقل از نظام حکومتی، ص ۱۱۵). در اصل ۱۰۴ قانون اساسی، حکم به ایجاد شوراها در واحدهای اداری- تولیدی- آموزشی و خدماتی داده، که طبق معمول تصمیمات شان نباید مخالف موازین اسلامی و قوانین کشور باشد. در مصوبه های قانونی در ۱۳۶۱ و ۱۳۷۵ با برقرارکردن شروطی چون - صفت اسلامی، وفاداری به قانون اساسی، عدم گرایش به احزاب و سازمان ها و گروه های غیر قانونی و یا مبتنی بر عقاید

التقاطی و غیر الهی، عدم وابستگی به رژیم سابق و بالاخره التزام به ولایت مطلقه فقیه دایره اعضای شوراها را محدود و محدودتر ساختند.

اما اجرای همین حد از قانون اساسی هم برای کارگزاران رژیم مشکل بود. تدوین آئین نامه ها و قوانین مربوط به شوراها و اجرای آنها سال ها در گردش بین مجلس و شورای نگهبان و پیچ و خم بوروکراسی دولتی گیر کرده است. سردمداران رژیم در دلهره دائمی از طرح مسأله شوراها به سر میبرند. آنها از اختلاط آن با دعاوی سوسیالیستی، مبنی بر کنترل و اداره واحدهای تولیدی توسط تولیدکنندگان و لغو مالکیت خصوصی و دولتی بر آنها می ترسند. آنها همچنین از طرح شوراهای محلی در سطح استان ها و اختلاط آن با طرح خود مختاری اقوام و ملل کرد و ترک و بلوچ، بیم دارند. همچنان که رژیم سابق طرح قانونی انجمن های ایالتی و ولایتی را به همین دلیل سال ها مسکوت گذاشت. شوراهائی که مورد نظر سوسیالیست ها و کمونیست ها است و در برنامه های آنها آمده متکی به تجربه های مستقیم توده ها و کارگران و زحمتکشان و دهقانان و سربازان است. در کمون پاریس و سپس در برآمدهای انقلابی در روسیه و آلمان و چین و سایر انقلابات است که شوراها به محک واقعی تجربه مردم درآمد. این شوراها ارگان های قدرت و تصمیم گیری اند و به آرای مستقیم مردم متکی هستند. با حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای همه افراد در اداره امور، حتی که متضمن هیچگونه پیش شرط ایدئولوژیک - سیاسی - حزبی - مذهبی - نژادی و جنسی نیست. در این شوراها، نمایندگان از هیچ گونه امتیاز ویژه مادی برخوردار نیستند و هر آینه اکثریت رأی دهندگان بخواهند می توانند آنها را عزل کنند. حق کامل بحث و نقد و شور بر سر تصمیمات و وظایف این شوراها متعلق به همه است (برای ملاحظه بیشتر نسبت به وظایف شوراها به طرح برنامه کمونیست ها (آذرخش) مراجعه کنید).

در این میان ایجاد شوراهای روستائی از ویژگی خاصی برخوردار بود. رژیم با کنترل کامل این شوراها از طریق وزارت کشاورزی و جهاد سازندگی و یا هیئت های هفت نفره و آگذاری زمین، آنها را به بازوی دولت در مبارزه با مخالفانش در روستاها، سربازگیری در زمان جنگ و بسیج آنها در بازی ها و نمایش های سیاسی اش بدل کرده است. «در مصوبه های ۱۳۷۵ مربوط به شوراها، شوراهای روستائی را به همکاری با نیروهای انتظامی جهت برقراری امنیت و نظم عمومی موظف می سازد.» (نظام حکومتی، ص ۱۱۶).

فصل دوم - بررسی حقوق مدنی:

بررسی خود را در این مقوله از اصل ۲۳ و ۲۴ قنون اساسی آغاز می کنم. اصل ۲۳ تفتیش عقاید را ممنوع و تعرض و مواخذه هیچکس را به صرف داشتن عقیده مجاز نمی داند. اصل ۲۴ به آزادی نشریات و مطبوعات در بیان مطالب اذعان نموده و طبق معمول شرط مخل نبودن به مبانی اسلام و حقوق عمومی را بر آن افزوده است. هیچ اصلی از قانون اساسی به اندازه اصل ۲۳ مورد تجاوز قرار نگرفته است. در قاموس مذهبی های حاکم، هیچ عقیده ای جز عقاید آنها مجاز نیست و نه تنها مجاز نیست بلکه قابل مجازات است. فقها و مجتهدین این طایفه، صدها صفحه در رسائل و کتب مذهبی راجع به ارتداد، کفر، رفس، شک در فروع و اصول دین نوشته اند. و ده ها حکم و حد شرعی و تعزیر، از شلاق، حبس، رجم (سنگسار)، مثله کردن و اعدام برای مرتد و کافر و رافضی و شکاک و ... صادر کرده اند و با فتاوی آخوندهای کوچک و بزرگ، با مهدورالدم و حلال کردن خون، تاریخ ۱۴۰۰ ساله شیعه را با خون هزاران دگراندیش رنگین ساخته اند و این قصه هنوز ادامه دارد. من فقط به یک مورد آن اشاره می کنم. خواننده خود می تواند در رسائل آنها موارد زیادی را بیابد.

بنا بر احکام شرعی، صرف برگشتن از دین اسلام و روی آوردن به مذهب دیگر و یا لامذهبی، ارتداد و کفر شمرده می شود. مردی که پدر و یا مادرش و یا هر دو، در موقع انعقاد نطفه اش مسلمان بوده اند و بعد از بلوغش به اسلام اذعان داشته و بعداً از اسلام ببرد

«مرتد فطری» است. چنین شخصی مهدورالدم و کشتن او واجب است. توبه او پذیرفته نیست و برطبق قوانین جاری جمهوری اسلامی قاتل این چنین شخصی از مجازات معاف است و عقد او با زنش باطل است. در حالت دوم، اگر مردی که پدر و مادرش کافر باشند و در سن بلوغ به اسلام روی آورد ولی بعداً از آن روی برتابد «مرتد ملی» است. چنین شخصی باید با حد و تعزیر، شلاق و حبس توبه کند و اگر توبه نکند، اعدامش واجب است. همین احکام در مورد زنان مرتد هم جاری است. ولی آنان به حکم زن بودن و مرتبه پائینشان نسبت به مردان، از مجازات اعدام معافند ولی حد شلاق و حبس جزء حقوق مسلمشان است تا توبه کنند و به آغوش پر مهر و محبت اسلام برگردند.

با استناد به این تعاریف و احکام فقهی، جمهوری اسلامی، هزاران نفر از مخالفان چپ و کمونیست را از سال ۶۰ و به ویژه در سال ۶۷ به چوبه دار سپرد. هیأت سه نفری ای به حکم خمینی، زندانیان سیاسی را که بعضاً احکام زندانشان هم تمام شده بود مورد تفتیش عقاید و بازجویی قرار داده و با آری یا نه گفتنشان در مورد عقاید مذهبی و یا سیاسی شان یا به چوبه دار سپرده شدند (قریب به پنج هزار نفر) و یا دچار تعزیرات سختی گردیدند.

با چنین بلایی که بر سر آزادی عقیده آمد، تکلیف آزادی بیان و نوشته و به ویژه آزادی مطبوعات در اصل ۲۴ قانون اساسی روشن است. قانونگذار خود از اول آن را در جنبه موازین اسلامی، محدود کرده است. مجریان جمهوری اسلامی از مرداد ۱۳۵۸ شش ماه بعد از تصرف قدرت، چماق خود را بر سر مطبوعات علنی وارد کردند.

پیغام امروز (به همت زنده یاد رضا مرزبان) و آیندگان در ۱۳۵۸/۰۵/۱۷ از اولین روزنامه هائی بودند که به محاق تعطیل در آمدند. تظاهراتی که به اعتراض به بسته شدن آیندگان بنا به دعوت جبهه دموکراتیک ملی و برخی گروه های چپ به عمل آمد، سرکوب گردید و خمینی در نطقی معروف در قم جنگ علنی خودش را علیه مطبوعات و احزاب اعلام کرد:

«اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم ... به طور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم تمام مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم، و رؤسای آنها را به محاکمه کشانده بودیم و حزب های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم، و رؤسای آنها را به جزای خودشان رسانده بودیم، و چوبه های دار را در میدان های بزرگ بر پا کرده بودیم، و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم این زحمت ها پیش نمی آمد ... اگر ما انقلابی بودیم و اجازه نمی دادیم اینها اظهار وجود کنند تمام احزاب را ممنوع می کردیم و یک حزب و آن حزب الله، حزب مستضعفین تشکیل می دادیم. و من توبه می کنم از این اشتباهی که کردم.» (نظام حکومتی جمهوری اسلامی، اصغر شیرازی، ص ۱۱۹)

بعد از آیندگان، ۲۲ نشریه دیگر یکجا تعطیل شد. کمتر از ۲ سال نه تنها نشریه های مخالف و مستقل، بلکه نشریه هائی چون میزان وابسته به نهضت آزادی و انقلاب اسلامی بنی صدر نیز به زیر تیغ سانسور و تعطیلی کشیده شدند. دیگر روزنامه ای علنی باقی نماند، که حرف جبهه مخالف را بزند» (همانجا). بعد از سرکوب و بسته شدن روزنامه، رژیم با تصویب قوانین، به این عمل خویش جنبه قانونی داد. طرح قانونی مصوب مجلس و شورای نگهبان در تاریخ ۶۴/۱۲/۲۶، با تأسیس هیأت نظارتی ثابت و تعیین خط مشی و رسالت برای مطبوعات در جهت پیشبرد اهداف قانون اساسی و تبلیغ فرهنگ اسلامی و ... عملاً فقط به روزنامه های وابسته به جناح های خودی و قلم به دستان مزدور اجازه نوشتن داد.

بعد از مرگ خمینی و شدت گرفتن تضادهای درون رژیم، در زمان وزارت ارشاد محمد خاتمی، تخفیفی در این امر به نفع روزنامه های مخالف جناح حاکم به وجود آمد و فرصتی برای برخی از ارباب جراید و نویسندگان مطبوعاتی پیش آمد که نشریات و نوشته هائی انتقادی در بیاورند. جناح حاکم با کمک روزنامه هائی چون کیهان، رسالت، سوره و پانزده خرداد حملاتی جدیدی به این دست از روزنامه ها آغاز کرد و به نام سرکوب «توطئه فرهنگی» خواهان بسته شدن دوباره آنها گردیدند. توطئه فرهنگی- غرب زدگی- خطر لیبرالیسم- واژه های جدیدی بود برای سرکوب روزنامه هائی که حتی رژیم را به زیر سؤال نمی بردند و عمده گردانندگانشان از عناصر خودی دوره اول انقلاب بودند.

فشل بر مطبوعات و نویسندگان آن در چهارچوب های محدودی که هنوز باقی مانده بود با حمله به دفاتر و احضار و تنبیه و دستگیری مسئولین آنها و اعمال سانسور و فشارهای مالی و اقتصادی، از جمله ندادن سهمیه کاغذ و ممانعت از پخش روزنامه ها، در دومین و سومین دهه عمر جمهوری اسلامی ادامه پیدا کرد.

اصل ۱۶۸ قانون اساسی، برای رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی، دادگاه های دادگستری و هیأت منصفه را ضروری اعلام کرده است. وقتی سردمداران رژیم، به تشکیل هیأت منصفه ای برای جرائم مطبوعاتی رضایت دادند؛ ما با نام هائی چون «آخوندها، راستی، آذری قمی، خزعلی، شرعی، حسینیان، عمید زنجانی، و سید رضا نقدی و غیر معممینی چون غفوری فرد، مرتضی نبوی، حبیب الله عسگر اولادی و غلامحسین الهام روبرو هستیم.» (نظام حکومتی، ص ۱۳۲). به راستی که با چنین هیأت منصفه ای «منصف و بی طرف» عدالت مطبوعاتی جای چون و چرا باقی نمی گذارد.

با قرار دادن کار نظارت مطبوعات به قوه قضائیه و خارج کردن بخشی از جرائم مطبوعاتی و اتصال آنها به جرائم امنیتی و جنائی و حواله آنها به دادگاه های انقلاب و اجبار مطبوعات به اطاعت از مصوبه های «شورای عالی امنیت ملی»، آزادی مطبوعات کذائی، مندرج در قانون اساسی، یکسره تحت کنترل کامل جناح حاکم رژیم در آمده است. قابل ذکر است که عمده مطبوعاتی که در این دوره دهه ۷۰ و ۸۰ زیر ضرب قرار گرفتند؛ متعلق به جناح های خودی رژیم و منسوبین به جناح «اصلاح طلب» بوده اند. آنجا که نمایندگان اصلاح طلب مجلس ششم در صدد تصویب طرحی قانونی برای تخفیف فشارها به مطبوعات برآمدند و خواهان حذف اطاعت از مصوبات شورای عالی امنیت ملی و الغای جرم دانستن انتقاد از قانون اساسی و تضعیف نقش هیأت نظارت برای اخذ مجوز و تأیید صلاحیت مسئولین نشریات، شدند با شمشیر حکم حکومتی خامنه ای مواجه گردیدند. کلیات طرح با امضای ۱۰۶ نماینده و قید فوریت در مجلس تصویب شده بود که رهبر جمهوری اسلامی مداخله کرد و به نام «مصلحت رژیم» آن را از طرح و دستور مجلس خارج نمود. به این ترتیب بر کوشش های جناح رقیب نقطه ختمی گذاشت. از این پس هر کوششی در جهت اصلاح قانون مطبوعات با رديه شورای نگهبان به نام حکم حکومتی روبرو می شد.

نهاد شورای عالی فرهنگی وابسته به باند رهبری کار سانسور و تحدید رسانه های عمومی را به عهده گرفته و در ادامه بستن روزنامه ها- به جلوگیری از پخش ویدئو، جمع کردن آنتن های ماهواره ای، کنترل پیام های اینترنتی، فیلترگذاری تارنماهای مخالف و تعقیب و دستگیری و بلاگ نویسان می پردازد.

استثنائی (به طور نسبی) بر این قاعده در دوران ریاست جمهوری خاتمی- گسترشی در زمینه انتشار روزنامه ها و مجله ها به وجود آمد. به ویژه در دوران اول از ۲ خرداد ۱۳۷۶ تا وقایع ۱۸ تیر ۱۳۷۸ که تیراژ روزنامه ها به ۳,۴ میلیون روزانه بالغ گردید. این رشد، عطش واقعی مردم را به دانستن و نیاز آنها را به مطبوعات آزاد و میل به شرکت در امور سیاسی نشان می داد. اما این گشایش چندان طول نکشید. با بستن روزنامه سلام در ۱۵ تیر ۱۳۷۸ به جرم چاپ نامه محرمانه سعید امامی به دری نجف آبادی- وزیر اطلاعات وقت - و افشای اقدامات او برای تهدید مطبوعات، دانشجویان تهران در اعتراض به این عمل و قانون جدید مطبوعات، به تجمع در کوی دانشگاه پرداختند. انصار حزب الله و بسیج، شبانه در ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ به کوی دانشگاه ریخته به ضرب و شتم و دستگیری دانشجویان پرداختند. تعدادی کشته (حدود ۷ نفر) و ده ها نفر به شدت زخمی گردیدند و صدها نفر دستگیر شدند. به دنبال تجمعات بعدی و گسترش شورش به سایر نقاط ایران و اعلام راه پیمائی به سوی بیت خامنه ای سپاه وارد عمل شد و بدین ترتیب به شورش پایان داد. از این حادثه به عنوان بزرگ ترین چالش جنبش دانشجویی بعد از انقلاب ۵۷ یاد می کنند. یادآوری موضع خاتمی رئیس جمهور وقت در این مورد بی فایده نیست. او در یک سخنرانی در جمع مردم همدان در یک ماه بعد گفت: «شورش و بلوا در تهران، حادثه زشت و نفرت آوری بود که ملت عزیز و مقاوم و صبور و منطقی ما را مکدر کرد. آنچه در تهران پیش آمد، لطمه به امنیت ملی ما بود و تلاشی بود برای برهم زدن آرامش مردم شریف و تخریب اموال عمومی و خصوصی و بالاتر از آن، اهانت به نظام و ارزش های آن و مقام رهبری»... «به یاری خدا این بلوا خاموش گردید».. (سید محمد خاتمی، به کوشش سید محمد ابطحی، مردم سالاری، نشر طرح نو، ص ۱۰۵)

در آن زمان روحانی (رئیس جمهور فعلی) دبیر شورای عالی امنیت ملی بود که به بسیج اجازه ورود به صحن دانشگاه و خوابگاه را برای سرکوب دانشجویان داد. (مرتضی نبوی، فرارو، ۱۳ بهمن ۱۳۸۷).

مثل همیشه، می توان به وقایع این دوره از دو منظر نگاه کرد. با نگاه به پائینی ها، ما با برآمد نسل جدیدی از دانشجویان، روشنفکران و نویسندگان، کارگران پیشرو و فعالان سندیکائی و معلمانی روبرو هستیم که در رژیم خمینی بزرگ شده اند و بجز آن نمی شناختند. برآمد این نسل در درجه اول نتیجه شکست برنامه های سیاسی- اقتصادی و اجتماعی رژیم بود. نتیجه شکست رژیم در مکتبی کردن سیستم آموزشی از پائین تا رأس آن بود. جمهوری اسلامی از بدو انقلاب، با «انقلاب فرهنگی»، یورش به دانشگاه ها، تصفیه هزاران معلم و استاد و دانشجو و گماردن معلم های مکتبی و برقراری سیستم های جاسوسی در همه مراکز آموزشی و وارد کردن هزاران بسیجی و خانواده های شهدا بدون آزمون های ورودی در دانشگاه ها، سعی در تربیت نسل جدیدی از جوانان مکتبی داشت. ولی حضور اکثریت دانشجویان در جنبش های اعتراضی و تغییر موضع دادن انجمن های اسلامی دانشجویی و پیوستن آنها به معترضین و ظهور مجدد گروه های چپ، نشان بارز این شکست رژیم بود. با افزوده شدن امواج اعتراضی کارگران و معلمان و نویسندگان مطبوعات به جنبش عمومی، رژیم اسلامی با چالشی جدید روبرو گردید که تا امروز ادامه دارد. عنصر جدیدی که این جنبش را همراهی می کند، گسترش وسایل نوین تکنولوژی ارتباطی، ظهور اینترنت و وبلاگ نویسی است که کنترل آن را بسیار مشکل می کند.

حال اگر به بالائی ها نظر ببینیم که جناحی از رژیم که به ویژه در دهه اول از سردمداران سرکوب بوده و شریک دزد، این بار با نگاهی «معقول تر» به دنبال پاسخی «عاقلانه تر» به این بحران هستند. آنها برای حفظ و تداوم نظام به لزوم اصلاحاتی در آن می اندیشند. ابتدا رفسنجانی با دولت «سازندگی» وارد صحنه شد و به دنبال او خاتمی با سیاست «تعامل» - چگونگی رابطه با جناح رقیب- «گفتگوی تمدنها» - چگونگی رابطه با غرب- و «اصلاحات سیاسی» - ایجاد تغییراتی در قوانین و مقررات برای تسهیل سرمایه گذاری و نیز بسیج بخشی از مردم، به ویژه جوانان، برای حمایت از برنامه های جناح اصلاح طلب- تلاش برای حرکت اصلاحات از بالا در همان مسیر تا به امروز- با افت و خیز- ادامه دارد و مقاومت جناح دیگر نیز به هیچ رو کاهش نیافته است. اصلاحاتی این چنینی، به مجرد آنکه از کنترل بالائی ها خارج شود، چنانکه در وقایع ۱۸ تیر دیدیم، آنها را به وحشت انداخته به زیر عیای رهبری می کشاند و چماق سرداران و اوباش رژیم را بر سر اصلاح طلبان و به ویژه توده هائی که شعارهای آنها را جدی گرفته اند و یا آن شعارها را همچون فرصتی برای حرکت اعتراضی خود غنیمت شمرده اند فرود می آورد.

اگر تغییری در خط زردها و خط قرمزهای رژیم ممکن باشد فقط به یمن جنبش های مردمی و گسترش نهادهای مدنی، دانشجویی، کارگری ناظر و حافظ این دستاوردها امکان پذیر است. عقب نشینی های جناح های رژیم می تواند و باید برای گسترش بیشتر این دستاوردها و یورش نهائی به کلیت نظام مورد استفاده قرار گیرد.

احزاب در جمهوری اسلامی:

اصل ۲۶ و ۲۷ قانون اساسی به مسأله حزب و آزادی اجتماعات و راه پیمائی ها می پردازد. این اصول، آزادی احزاب و جمعیت ها و انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی و انجمن های اقلیت های دینی را برسمیت می شناسد. به شرطی که اصول استقلال - آزادی - وحدت ملی - موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. به همین ترتیب، اجتماعات و راه پیمائی ها را، به شرطی که مخل به مبانی اسلام نباشند؛ آزاد اعلام می کند.

سرنوشت آزادی احزاب و اصل ۲۶ و ۲۷ هم با اما و اگرهای قانون اساسی و عملکرد رژیم، مثل سرنوشت آزادی عقیده و آزادی مطبوعات بود. بهار آزادی شش ماه بیشتر طول نکشید. حتی برای مناطقی چون کردستان و ترکمن صحرا، رژیم دو ماه بیشتر صبر نکرد. نوروز ۵۸ سرآغاز حمله رژیم به احزاب و شوراهای دموکراتیک و چپ این مناطق و دستگیری ها و اعدام های مبارزین خلق کرد و ترکمن بود.

بررسی سیر آزادی احزاب و جمعیت ها را می توان در چهار مرحله دنبال کرد:

دوران اول انقلاب- آنجا که می توان از بهار آزادی حرف زد. دورانی که مشخصه اصلی اش، عدم تثبیت رژیم نوپا و غلیان جنبش توده ای بود که از درون آن ده ها سازمان و گروه سیاسی و صدها کانون و هسته کارگری، دانشجویی، دانش آموزی و معلمی و دانشگاهی به وجود آمده بود به همراه صدها نشریه و روزنامه که آزادی عقیده و بیان و آزادی واقعی حزبی را به نمایش می گذاشتند. دوران دوم، سرآغاز سرکوب و اختناق، که با بستن روزنامه ها و حمله به دانشگاه ها و تجمعات دانشگاهی و خیابانی و تصفیه شوراهای مدارس و دانشگاه ها شروع شد و با ممنوع کردن و تعقیب احزاب و سازمان های دموکرات و چپ و لیبرال، ادامه پیدا کرد و سرآخر دامن جریان هائی چون حزب توده و فدائیان خلق (اکثریت) را نیز به رگم دفاعشان از رژیم گرفت.

دوران سوم، دوران نفی، نفی هرگونه حزب گرائی، تسلط بحث امت گرائی و حزب فقط حزب الله- تعطیل و یا انحلال احزاب حکومتی، مثل حزب جمهوری اسلامی، مجاهدین انقلاب اسلامی، جمعیت مؤتلفه، فدائیان اسلام و حجثیه توسط خود سرمداران ایشان. دوران چهارم، دوران پس از جنگ، دورانی که مشخصه اصلی اش جنگ قدرت در بالاست. ابزار و وسائل این جنگ، دسته بندی ها و گروه بندی های باندهای مختلف رژیم است. بعضی از قدیمی ها چون مجاهدین انقلاب اسلامی و هیأت مؤتلفه و ده ها باند و گروه جدید دوباره سر بر آوردند. ولی این بار فقط خودی ها حق بازی دارند.

در پایان دوران اول، نخست حزب دموکرات کردستان ایران و جبهه دموکراتیک ملی (به رهبری هدایت متین دفتزی) از احزاب علنی ممنوع شدند و به دنبال یورش به دانشگاه ها در ۱۳۵۹/۱/۳۱، بسیاری دیگر از سازمان ها تحت تعقیب قرار گرفتند. رژیم با تصویب قانون فعالیت های احزاب در اسفند ماه ۱۳۵۹ چماق رسمی خود را بر سر احزاب باقی مانده فرود آورد. قانونی که در ۱۹ ماده و چند تبصره، هدف اصلی اش محدود کردن احزاب و ممنوع کردن هر سازمان و حزب مخالف بود. دستگیری سران حزب توده و تعقیب رهبران و اعضای اکثریت به رگم خوش خدمتی هایشان به رژیم نقطه ختمی بر دوران دوم بود.

رژیم برای سرکوب سازمان های چپ و مجاهدین خلق- احتیاج به قانون و مصوبه نداشت. زرادخانه شرعی همه جور حکم و فتوا و تفسیری را از جمله مفسد و مفسد فی الارض، محارب، کافر و کافر حربی، کافر فطری و مرتد در اختیار قضات جلا قرار داده بود و بر این مبنا هزاران نفر از اعضا و هواداران این سازمان ها به مرگ محکوم شده و قتل عام گردیدند.

در مذمت حزب گرائی، سرمداران رژیم و فقهای حکومتی به تجربه سال های اول انقلاب و تأکیدات خمینی بر وحدت کلمه و شعار حزب فقط حزب الله، استناد می کردند. رفسنجانی در جلسه روز ۶۸/۲/۱۲ شورای بازنگری قانون اساسی، انحلال حزب جمهوری اسلامی را بهانه مخالفت خود با حزب گرائی کرد و گفت: «شخصیت های مؤثر کشور [دیگر] به این آسانی تن به تحزب نمی دهند.» (نظام حکومتی-ص ۱۲۴). روزنامه رسالت در ۶۷/۱۲/۱۰ نوشت: تحزب در معنی غربی آن، مترادف با قبول رأی اکثریت است. در حالی که در یک نظام ایدئولوژیک، رأی اکثریت ارزشی ندارد در آنجا ارزش با ایدئولوژی است. (همان جا ص ۱۲۴).

ذات دین و مذهب و اتکا به قوانین دینی و شرعی دموکراسی و آزادی خواهی را بر نمی تابد. چرا که احکام مبتنی بر خواست و اراده الهی تا ابد تغییر ناپذیرند. چون و چرا بر سر آنها مجاز نیست. در حالی که اصل آزادی و دموکراسی بر چون و چرا و بحث و گفتگو نهاده شده و رأی اکثریت به عنوان ابراز نهائی عقیده، مبنای عمل قرار می گیرد. خمینی درست برخلاف این مطلب حرف می زد. وقتی می گفت: «یکی از وجوه امتیاز حکومت اسلامی بر انواع دیگر حکومت، آن است که در حکومت اسلامی، تصویب قوانین تابع آزادی اشخاص و اکثریت آنها نیست.» (همان جا-ص ۲۴۸).

پایان گرفتن جنگ ایران و عراق، که با شکست و خوردن جام زهر همراه بود، موقتاً رژیم را از درگیری خارجی خلاص کرد. رژیم با پیروزی بر مجاهدین خلق در عملیات موسوم به فروغ جاویدان و قتل عام اعضا و هواداران آنها در زندان و سپس قتل عام زندانیان چپ، خیال خود را از دشمنان داخلی اش هم آسوده کرد. شرایطی که ضرورت، وحدت کلمه سرمداران رژیم را از بین برد نیاز همه جانبه به بازسازی و دادن پاسخی به اعتراض ها و مطالبات روزافزون مردم، جناح های مختلف رژیم را رو در رو قرار داد. دورانی از تضادها و درگیری های درونی و تصفیه های خشن پدید آمد که تا امروز ادامه دارد. بازسازی احزاب و جمعیت ها در این دوره، پاسخی برای حل موقت این تضادها و یا به تعویق انداختن آنها بود. اولین دسته بندی از انشعاب، «جامعه روحانیت مبارز» در اواخر

سال ۶۷ و تشکیل «مجمع روحانیون مبارز» به وجود آمد که گرایشی به اصطلاح چپ تر بود و اصلاح طلبی حکومتی (یا «توسعه سیاسی») را نمایندگی می کرد. به دنبال آن سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در تاریخ ۷/۱/۷۰ با گرفتن مجوز رسمی فعالیت مجدد خود را آغاز کرد. پیش از آن جمعیت مؤتلفه در ۱۳۶۸ هم شروع به کار کرده بود. در این دوره با تشکیل ائتلاف ها و جمعیت هائی روبرو هستیم که به معنای واقعی کلمه حزب نبودند و در مقاطع انتخابات، چون قارچ می روئیدند و بعداً از بین می رفتند. در مقابل انحصار طلبی محافظه کاران و جریان های نزدیک به ولی فقیه، گروه های رقیب، به نوعی اصلاح طلبی و جمهوری خواهی روی آوردند و با شعارهای عوام فریبانه مردم سالاری و آزادی به میدان آمدند. چنین بود که در اولین رو در روئی این دو گرایش، خاتمی در ۲ خرداد ۱۳۷۶ انتخابات جناحی را با رأی اکثریت برد. اما این حرکت در اولین بزنگاه جدی از نفس افتاد و در این از نفس افتادن، جناح اصلاح طلب و شخص خاتمی نقش درجه اول داشتند. برآمد جنبش دانشجویی و توده ای، هراس به دل آنها انداخت و دوباره آنها را به زیر عیای رهبر کشاند.

همزمان با سرکوب علنی جنبش، باندهای حاکم یک سری قتل های موسوم به زنجیره ای را در خفا سازماندهی کردند که با قتل فجیع داریوش و پروانه فروهر (۱ آذر ۱۳۷۸) از رهبران حزب ملت ایران شروع شد و به کشتار روشنفکرهای چپ و دموکراتی چون مختاری (۱۲ آذر ۱۳۷۸) و پوینده (۱۸ آذر ۱۳۷۸) ختم شد. بعداً با ایجاد تضییقاتی بر روشنفکرهای موسوم به ملی - مذهبی که بعضاً از سران و علمداران دوران اول انقلاب بودند حلقه محاصره ای به دور مخالفین خود به وجود آوردند. احزابی چون جبهه مشارکت اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، انجمن های اسلامی دانشجویی (تحکیم وحدت) و ... زیر ضرب قرار گرفتند. و افرادی چون: سعید حجاریان، اکبر گنجی، حسن یوسفی اشکوری، علی افشاری، هاشم آقاجری و غیره مورد ضرب و شتم یا ترور قرار گرفتند و یا به زندان افتادند.

اصل ۲۶ قانون اساسی بر آزادی انجمن های دینی اقلیت های مذهبی شناخته شده را به رسمیت می شناسد و به طور ضمنی طرفداران سایر ادیان و مذاهب مثل بهائیان و نیز بی دینان را از برپائی تشکل و جمعیت های مدنی محروم می کند. اما تبعیض دینی و مذهبی به اینجا ختم نمی شود. قانون اساسی در اصول متعددی به مسلمانان و به ویژه به مذهب شیعه جعفری ۱۲ امامی، امتیاز ویژه و انحصاری می دهد و بدین وسیله تبعیض را برای معتقدین سایر ادیان و مذاهب و از جمله مسلمانان سنی، نهادینه می کند. اصل اول بر اسلامی بودن جمهوری و اصل دوم بر اعتقاد به اصول دین و مذهب شیعه، صحه می گذارد. اصل ۱۲ مذهب شیعه ۱۲ امامی را به عنوان مذهب رسمی، می شناسد. اصل ۱۸، شعار الله اکبر را روی پرچم رسمی نماد اصلی جمهوری اسلامی می کند. اصل ۱۳ با شناختن سه دین اقلیت، یعنی مسیحی و کلیمی و زرتشتی سایر ادیان را از شمول دارندگان حقوق خارج می کند. با پذیرفتن یک نماینده برای هر یک از این سه دین در مجلس حق نظر ورأی آنها در محدوده موازین اسلامی به بند می کشد.

حقوق زنان:

در سلسله تبعیضات قانونی و عملی در جمهوری اسلامی مسأله تبعیض جنسی نقض آشکار حقوق نیمی از مردم ایران یعنی زنان است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین جاری و شرعی و عملکرد آن مانند لکه ننگی گسترده شده است. اصل ۱۹ که بر تساوی حقوق مردم ایران، از هر قوم و قبیله، صرف نظر از رنگ و نژاد و زبان آنها صحه می گذارد آگاهانه زنان و جنسیت را از شمول این تساوی خارج می کند. اصل ۲۰ و ۲۱ بر یکسانی حمایت قانون از زنان و مردان تکیه می کند و حمایت قانونی از زنان را در قید احترام به موازین اسلامی قرار می دهد. با توجه به مذاکرات شورای بازنگری قانونگذار با رندی تمام در اینجا از مسأله برابری حقوقی زنان با مردان که مغایر تعابیر و تفاسیر اسلامی است فرار کرده، و به حمایت یکسان در برابر قانون بسنده کرده است زیرا که نفس قانون اسلام در این مورد، تجسم نابرابری حقوقی بین زنان و مردان است. نص صریح قران، احکام سنت و فتاوی رنگارنگ فقها در اسلام بارها و بارها بر این نابرابری در همه زمینه ها صحه گذاشته اند. ازدواج، حق طلاق، رابطه جنسی، حضانت و نگهداری اطفال، سرپرستی شرعی اطفال، قضاوت، شهادت حقوقی، ارث، کار و شغل، پوشش، مسافرت، مجازات و پرداخت دیه و ... از موارد بارز این نابرابری است. تا جایی که قرآن در سوره نساء، صریحاً از حق مردان در زدن زنان در صورت عدم تمکین آنها در روابط

زناشویی و یا کشتن آنها در صورت زنا صحبت کرده است. قانون اساسی ریاست جمهوری را از حقوق «رجال» می‌داند. اصل ۲۸ آزادی انتخاب شغل را به شرطی که مخالف اسلام و مصالح عمومی نباشد آزاد اعلام می‌کند. در حالی که سلب آزادی شغل از زنان در جمهوری اسلامی بسیار وسیع است. زیرا که بر طبق قوانین جاری و شرعی، خیلی از مشاغل چون قضاوت و ریاست نهادهای رهبری برای زنان ممنوع است. رژیم سعی می‌کند با سیاست انتخابی و ترجیحی، مشاغلی که به اصطلاح «مردانه» است را از دسترس زنان خارج کند و برای این کار دنبال تغییر جهت دادن سیستم آموزشی برای زنان است. جداسازی جنسی در مکانهای عمومی- در مدارس و دانشگاه‌ها و تعقیب زنان و دختران در همه ادوار جمهوری اسلامی، به بهانه بی‌حجابی و بدحجابی، جزو عملکرد روزانه جمهوری اسلامی، بوده و هست. با استناد به اصل ۸ قانون اساسی، که امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه ای همگانی و متقابل برعهده مردم نسبت به یکدیگر و دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت قرار داده است. آشکارا جواز رسمی دخالت دولت و عوامل پلیسی و حزب اللهی در حریم خصوصی مردم صادر شده است. به بهانه جلوگیری از «فساد» و «لابالاییگری»، الکل و موسیقی و بدحجابی و ... هیچ حریم خصوصی محترم نیست و مورد یورش عوامل رژیم، قرار گرفته و می‌گیرد.

آزادی انتخاب شغل و اقامت:

در اصل ۲۸ فوق‌الذکر، علاوه بر آزادی انتخاب شغل، دولت موظف شده که شغل و کار و ایجاد شرایط مساوی برای انجام آن، برای همه فراهم آورد. دولت اسلامی، نه تنها در ایجاد شغل و شرایط مساوی برای آن، شکست فاحشی خورده است، بلکه قید مخالفت با اسلام و مصالح عمومی در قانون اساسی به او امکان داده است که با سلب حقوق افراد، آنها را از اشتغال به کار باز بدارد. از همان ابتدا، رژیم در همه ادارات، دانشگاه‌ها، مدارس، کارخانه‌ها و مراکز مختلف، عناصری را که طرفدار رژیم قبلی بودند و یا بیم طرفداری از آن داشتند، پاکسازی کرد و بلافاصله دایره پاکسازی را به کسانی که نظر و سلیقه حاکمان را نداشته و مظنون به طرفداری از چپ‌ها و مجاهدین و لیبرال‌ها بودند، گسترش داد. (تا سال ۱۳۶۳ ده هزار پست به این ترتیب خالی شده بود. «کیهان، ۳/۲/۶۳») به حساب هاشمی رفسنجانی (۵۰۰۰ نفر در آموزش عالی تا سال ۶۵ پاکسازی شده اند «کیهان، ۷/۱۲/۶۵»). به نقل از نظام حکومتی، (ص، ۱۳۷).

جمهوری اسلامی با قرار دادن طرح‌گزینش به جای پاکسازی و ایجاد هسته‌های گزینشی در همه جا، به نهادینه کردن تبعیض شغلی پرداخت. امروزه دامنه این امر از مخالفان به خودی‌ها گسترش پیدا کرده و هر روز خودی‌های دیروز به غیر خودی‌های امروز تبدیل شده، و در معرض پاکسازی قرار می‌گیرند.

اصل ۳۳ یادآوری می‌کند که هیچکس را نمی‌توان از محل اقامت خود تبعید کرد و یا از اقامت در محل مورد علاقه اش ممنوع و یا به اقامت در محلی مجبور ساخت، مگر به حکم قانون. مسأله تبعید و تبعیدی در جمهوری اسلامی، آنچنان ابعاد وسیعی به خود گرفته که رژیم ضرورتی برای تدوین چارچوب‌های قانونی برای آن ندیده است. موج وسیع مهاجرت‌های اجباری و خودتبعیدی در این دوره- در تاریخ معاصر ایران بی‌سابقه است. متجاوز از یک میلیون نفر بنا بر اجبارهای سیاسی، عقیدتی، مذهبی، اقتصادی و ... با رها کردن شغل و امکاناتشان، راهی تبعید شدند. در بعضی موارد به ویژه در سال‌های اخیر، رژیم ترجیح داده، مخالفین خود را با قرار دادن زیر فشار و با ایذا و آزار سیستماتیک، مجبور به فرار به خارج نماید.

حقوق ملیت‌ها:

در قانون اساسی، هیچ سخنی از مسأله ملیت‌ها و اقوام مختلف ایرانی و حقوق ملی آنها نشده است. فقط در اصل ۱۵ با قرار دادن زبان فارسی، به عنوان زبان رسمی، استفاده از زبان‌های محلی را در رسانه‌ها و مطبوعات محلی آزاد اعلام کرده است و اجازه «تدریس ادبیات» را در مدارس آنها آزاد اعلام کرده است. در حالی که مسأله اصلی در این مورد، حق آموزش و مکالمه به زبانهای مادری در مدارس و دانشگاه‌های محلی و رسانه‌ها و اجتماعات آنهاست. افزون بر این و مهم‌تر از آنها - حق ملل و اقوام ایرانی در اداره

سرنوشت خودشان است. جمهوری اسلامی، همانند رژیم شاهنشاهی، به بهانه جلوگیری از تجزیه طلبی و زیر عنوان دفاع از تمامیت ارضی و با دامن زدن به شوونیسم و ناسیونالیسم، سال هاست که سرکوب مضاعفی را بر اقوام و ملل ایرانی تحمیل کرده اند. حتی از شناسایی حقوق اولیه آنها در اداره امور داخلی شان خودداری کرده اند. نتیجه آنکه، ما شاهد رشد درگیری های قومی و سوء استفاده عوامل ارتجاعی و دخالت قدرت های بیگانه در این مناطق هستیم.

«اتحاد برادرانه همه ملت ها، نافی اعمال زور مستقیم یا غیر مستقیم بر سایر ملل است. همه ملت های ساکن ایران، حق تعیین آزادانه سرنوشت خود و از جمله حق جدائی و ایجاد دولت مستقل دارند. تشکیل دولت واحد برای ملل مختلف ایران، باید منحصرأ بر پایه حقوق برابر این ملت ها و اتحاد داوطلبانه آنان باشد.» (از طرح برنامه کمونیست ها (آذرخش) aazarakhsh.org).

پذیرش حق تعیین سرنوشت، که تشکیل دولت مستقل را دربر می گیرد، به معنای این نیست که ما با انتخاب آنها در همه موارد و همه جا موافق باشیم. منافع همه کارگران و زحمتکشان ساکن ایران در گرو همبستگی و اتحاد برادرانه برای ساختن جامعه ای عاری از هرگونه تبعیض قومی و ملی و طبقاتی است. کمونیست ها در هر طرف این معادله باشند وظیفه دارند که به نفع این برادری و همبستگی تبلیغ و کوشش نمایند.

شکنجه و اقرار

اصل ۳۸ قانون اساسی هرگونه شکنجه را برای گرفتن اقرار و همچنین اجبار شخص به اقرار و یا سوگند و شهادت ممنوع اعلام کرده و چنین شهادت و اقراری را بی اعتبار دانسته است. اصل ۳۹ هتک حرمت و حیثیت افراد را در هنگام دستگیری ممنوع کرده است. قانونگذاران جمهوری اسلامی می دانستند که این دو اصل در مقابل زرادخانه مجازات اسلامی و شرعی کلمات پوچی بیش نیستند. موازین اسلامی و اصول شرعی، نص و روح قانون اساسی قوانین جاری و عملکرد رژیم، ناظر و تعیین کننده اعمال بازجویان و دادرسان و مأموران انتظامی حاکمیت اند و همین ها هستند که به هتک حرمت و حیثیت و شکنجه و آزار دستگیرشدگان تا حد هولناک ترین مجازات هائی چون سنگسار و بریدن دست و پا پرداخته و به آن عناوینی چون تعزیر و حد شرعی داده اند. وقاحت شکنجه گران جمهوری اسلامی تا حدی است که تجاوز به دخترکان باکره را نیز قبل از اعدام آنان، بنا بر فتوای فقها و مجتهدان شان، به عنوان امری عبادی و وظیفه ای الهی، به ویژه در سال های ۶۰ و ۶۱ به کار گرفتند. بنا بر اظهار بسیاری از زندانیان سیاسی، این عاملان شکنجه برای جنبه عبادی دادن به اعمال ننگینشان، قبل از عمل وضو می گرفتند و دعا و نماز می خواندند تا اعمالشان نزد خدا قبول افتد. به عنوان نتیجه گیری در پایان این بخش، نگاهی، به دیدگاه و برنامه چپ در مورد حقوق مدنی می اندازیم.

حقوق مدنی در برنامه کمونیست ها:

مبارزه برای حقوق مدنی و آزادی هائی که در همه زمینه ها توسط قانون اساسی، قوانین جاری و شرعی و عملکرد رژیم مورد تعرض و تجاوز قرار می گیرد از مضامین اصلی مبارزه دائمی همه شهروندان ایرانی است.

هیچ نیروئی به اندازه کارگران و زحمتکشان از بسط این حقوق و آزادی ها منتفع نمی شود. این مبارزه و هر دستاورد آن مستقیماً در خدمت آگاهی و سازماندهی این طبقه، رای تخفیف رنج و ستم بر آنها و برای یورش نهائی به سرمایه و نظام سرمایه داری است. آزادی و دموکراسی مانند جدائی دین از دولت، خواستی نیست که یکباره و برای همیشه تحقق یابد. این گونه خواست ها تا جامعه طبقاتی وجود دارد هرگز به تمامی برآورده نمی شوند. و بنا بر توازن نیروهای موافق و مخالف و به ویژه تهاجم دین به عنوان ابزار سیاسی و یا فرهنگ عمومی مرزهای سیالی دارند و ستیز دائمی بر سر گسترش آزادی ها و دموکراسی و سکولار کردن جامعه همواره بویژه در عرصه فرهنگی ادامه خواهد داشت. این مبارزه به طور مشخص حول مطالبات و شعارهائی می گردد که نیروهای کمونیست و چپ، نیروهای دموکرات و یا لیبرال عرضه می کنند. مبارزه ایدئولوژیک بر سر مضمون این مطالبات خود جزئی از این مبارزه عمومی است. پیشنهادهائی که در زیر تحت عنوان حقوق شهروندان از طرح برنامه کمونیست ها (آذرخش) اخذ کرده ام، به نظرم پاسخی مناسب به این خواست ها در مرحله کنونی است.

* آزادی نامحدود عقیده، بیان، قلم، مطبوعات، رسانه ها و وسائل ارتباط جمعی.

- * آزادی گردهمایی، تظاهرات، راه پیمایی، تحصن و اعتصاب.
- * آزادی تحزب.
- * آزادی اتحادیه ها و انجمن ها.
- * آزادی فوری زندانیان سیاسی و عقیدتی.
- * ممنوعیت سانسور مطبوعات و رسانه های جمعی.
- * مصونیت محل سکونت و کار اشخاص از تعرضات.
- * آزادی انتخاب شغل، محل اقامت و مسافرت.
- * ممنوعیت کنترل نامه ها، بسته های پستی، مکالمات تلفنی، پیام های الکترونی و دیگر وسائل ارتباطات خصوصی اشخاص و سازمان ها.
- * برابری حقوقی همه شهروندان و رفع هرگونه تبعیض جنسی، مذهبی، ملی، قومی، نژادی و غیره در محیط کار، شرایط استخدام، مزد و تصدی مسئولیت ها در رابطه با نهادهای دولتی و خصوصی.
- * جدائی دین از دولت، حکومت و آموزش و پرورش، قطع کمک های دولتی به نهادهای دینی، لغو امتیازات سیاسی، حقوقی، اجتماعی و اقتصادی به روحانیت.
- * عدم دخالت دولت در زندگی خصوصی افراد.
- * مبارزه با وجود دادگاه های اختصاصی، مانند دادگاه نظامی، دادگاه انقلاب، دادگاه ویژه روحانیت و غیره.
- * ممنوعیت دستگیری و زندانی کردن اشخاص بدون حکم کتبی دادستان.
- * ممنوعیت دخالت هرگونه نیروی نظامی و سرکوبگر، پاسداران، نیروهای انتظامی و امنیتی، بسیجی ها و مأموران شجصی پوش اجبر شده و یا تحریک شده در تظاهرات و اعتراضات مردم.
- * ممنوعیت دخالت هر نیروی نظامی و سرکوبگر در محیط کارخانه ها و دانشگاه ها- مدارس و غیره ...
- * معرفی و محاکمه همه آمران و عاملان سرکوب، کشتارها، ضرب و شتم، دستگیری ها، در اعتراضات توده مردم.
- * علنی بودن دادگاه ها با حضور هیأت منصفه.
- * حق دفاع آزاد متهم و وکیل مدافع او و حق دسترسی کامل آنان به پرونده و مدارک اتهام.
- * ممنوعیت هر نوع شکنجه جسمی و روحی و تهدید برای گرفتن اقرار و یا مجبور کردن به اعترافات و مصاحبه های تلویزیونی.
- * لغو مجازات اعدام و هرگونه مجازات وحشیانه و قرون وسطائی مانند سنگسار، قطع و یا ناقص کردن اعضای بدن، شلاق زدن و غیره ...

فصل سوم - بررسی اقتصادی:

اصول ۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹... در فصل چهارم قانون اساسی به مسأله اقتصاد و امور مالی پرداخته است. اصل ۴۳ هدف ها و برنامه هائی را در دستور کار رژیم قرار داده که شامل عبارت پردازی های زیادی است که در مقابل قوانین جاری و شرعی و عملکرد جمهوری اسلامی و اگر و مگرهای رهبر و فقهای ریز و درشت، پوچ و بی محتوا گردیده است.

در این اصل ما با دستورالعمل هائی روبروئیم چون: تأمین استقلال اقتصادی جامعه، تأمین نیازهای اساسی مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش، تأمین شرایط و امکانات کار برای همه و رسیدن به اشتغال کامل، توسعه تعاونی ها و اعطای وام بدون بهره برای کسانی که قادر به کارند و وسایل ندارند؛ جلوگیری از تمرکز ثروت در دست افراد و جلوگیری از انحصار کامل دولتی و... و یا در بند ۳- می خوانیم: تنظیم برنامه اقتصادی کشور به صورتی که شکل و محتوا و ساعات کار چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی- سیاسی و اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار داشته باشد. بند ۴ به آزادی انتخاب شغل و عدم اجبار افراد به کاری معین و جلوگیری از بهره کشی از کار دیگران،

پرداخته و در بندهای دیگر بر نفی ربا و رانت خواری و توسعه فنی و علمی و استقلال و خودکفائی در تولیدات کشاورزی تأکید وزیده است.

اصل ۴۴ اقتصاد جمهوری اسلامی را به سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی، تقسیم نموده است. بدون وارد شدن به ماهیت مناسباتی که بر این اقتصاد و بخش های مختلف آن حاکم است. در این اصل قانونگذار با قبول مالکیت در این سه بخش در محدوده قوانین اسلامی، تفصیل ضوابط و شرایط آن را به عهده قانون گذاشته است که به آن باز خواهیم گشت.

اصل های ۴۶ و ۴۷ بر احترام به مالکیت کسب و کار مشروع و مالکیت شخصی مشروع تکیه کرده است. قانون اساسی و در موارد زیادی سردمداران رژیم قبل و بعد از انقلاب ۱۳۵۷ با طفره رفتن از توضیح ماهیت مناسباتی که از آن دفاع می کنند از مفهومی کلی و مبهم در اقتصاد بنام «اقتصاد اسلامی» صحبت می کنند که جایی در علم اقتصاد ندارد.

اسلام در بدو پیدایشش در جامعه عشیرتی عربستان، مجبور به ایجاد ضوابط و مقرراتی شد که در نهایت مناسبات آن زمان جامعه عربستان را شامل می شد. بعدها گسترش اسلام و تصرف سرزمین های تازه و روبرو شدن با تمدن ها و ساختارهای پیچیده تر و پیشرفته تری نسبت به خاستگاه اولیه اش، مسلمانان و به ویژه فقهای مسلمان، ناتوان از تصرف کامل قدرت سیاسی و دست اندازی به مناسبات عینی حاکم، حوزه اقتصادی خاصی در محدوده مناسبات موجود برای خود به وجود آوردند که تکیه بر اوقاف و خمس و زکات و صدقه و ... داشت. بخش مهمی از حقوق اسلامی- بدین صورت یعنی با قبول عادات و رسوم متداول مردم و سنت و حقوق ادیان قبلی به وجود آمد. امری که در منطق و زبان اسلامی از آن به عنوان حقوق «امضائی» نام می برند. روحانیت و فقهای «عالم و دانشمند» در تمام این دوران، عاجز از درک قوانین عینی اقتصاد و انطباق خویش با آن، دست و پایشان در چهارچوبه قواعد و ضوابط شرعی بسته بود. مسأله شرعی کردن و انطباق مسائل امروزی با ضوابط شرعی، کلاف سردرگم و مضحکی برای فقها به وجود آورده، که رساله ها و توضیح المسائل های آنها را به کتاب های جوک بیشتر شبیه کرده است. در میان مسائل پیچیده امروزی مثل بیمه و بانکداری جدید و یا ارتباطات نوین و غیره به مسائلی بر می خوردیم که در هیچ یک از منابع شرعی، قرآن، سنت، اجماع و عقل قطعی (که در همه حالت ها مقید به اصول عملیه و شریعت است)، توضیح و توجیهی برای پذیرش آن نمی یابیم.

چنین است که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، همانند همگان شان در سایر کشورهای اسلامی، مجبور به ترک حوزه شرعی و دینی خویش می شوند و «اقتصاد اسلامی» کذائی را به کناری نهاده و به کلاه شرعی روی می آورند. اقتصادی را که خمینی برای فرار از پاسخ به معضلاتش به خر منسوب می کرد مورد پذیرش قرار دادند. قاعده ضرورت و توسل به «احکام ثانویه» و یا تعطیل موقت احکام اولیه و سرانجام توسل به ولایت مطلقه و حکم حکومتی [«تشخیص مصلحت»]- همان طور که در فصول پیشین به طور مفصل توضیح داده ام راه حل هائی است که حاکمان جمهوری اسلامی برای «تطبیق» احکام اسلامی با مقتضیات یک جامعه سرمایه داری و قواعد و قوانین آن، پیدا کرده اند.

چنین است که سی و چند سال «پی ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی»، ماهیت آنارشیک و سرمایه دارانه «اقتصاد اسلامی» را به خوبی برملا کرده است. «اکنون دیگر خود سردمداران رژیم نیز از ۴ تا ۵ میلیون بیکار که سالانه حدود یک میلیون نفر به جمعیت آنها افزوده می شود و اکثریت قریب به اتفاق آنها از دریافت هرگونه مستمری بیکاری محروم اند، از تورم حدود ۴۰ درصد، از ورشکستگی، تعطیل و یا کاهش شدید فعالیت حدود نیمی از بنگاه های اقتصادی، از رشد اقتصادی منفی ۴٫۵ درصدی، از مزدهای زیر خط فقر، از هزاران بنگاه (به قول وزیر کار ۴۰۰۰ بنگاه) که پرداخت حقوق کارگران را به تعویق می اندازند، از ویرانی کشاورزی، از گرانی سرسام آور اجاره و قیمت مسکن که نرخ افزایش آن از نرخ عمومی تورم هم بیشتر است و در همان حال خالی بودن بیش از یک میلیون و ۶۰۰ هزار واحد مسکونی در کشور، از میلیون ها کودک محروم از تحصیل و خوراک و پوشاک و مسکن، که مجبورند (اگر شانس بیاورند) در گرما و سرما در خیابان ها و یا در کنج کارگاه های غیر بهداشتی یا در مزارع و کوه و جنگل برای چند پیشیز کار کنند و ضمن محروم بودن از تمام حقوق کودک، در معرض انواع خطر ها و بیماری ها و افسردگی و غیره قرار گیرند حرف می زنند.» (نقل از مقاله «نگاهی به نامه سرگشاده سندیکای فلز کاران و ...» نوشته سهراب شباهنگ، خیزش ۲۵).

در کنار اینها، فاجعه محیط زیستی که بر سر دریاچه ها و تالاب ها و آب های زیر زمینی، جنگل ها و غیره آمده، واقعیت زشت و تلخ ناکفایتی حاکمان و مناسبات واقعی جامعه ما را بر ملا می سازد.

شعارهای عوام فریبانه اصل ۴۳ در مقابل واقعیت مناسبات سرمایه داری و حاکمیت آخوندهای نو کیسه و نظامیان و بوروکرات های تازه به دوران رسیده، و حرص و طمعشان در اشغال سلسله مراتب دولتی و به تبع آن غارت درآمدهای ناشی از کار و منابع ثروت عمومی، رنگ باخته و به حرف ها و شعارهای پوچ و تو خالی تبدیل شده است.

هیچ چیزی بی شرمانه تر از این نیست که در اصل ۴۳ گفته شده که هدف رژیم کاهش ساعات کار کارگران و حقوق بگیران برای «شرکت فعال در رهبری کشور» است. همه کس می داند که در ایران امروز نه تنها ساعات کار رسمی کم نشده، بلکه فشار زندگی، تورم و کمی درآمد، همه را مجبور کرده که خارج از ساعات کار رسمی به کار اضافی و یا دو کار و در مواقعی سه کار بپردازند و جسم و روحشان چنان در زیر کار خرد شده که توان و رمق حتی فکر کردن هم ندارند. کارگران و حقوق بگیرانی که از حق کوچک ترین دخالت در سرنوشت و اداره محیط کارشان برخوردار نیستند و کوچک ترین تلاششان برای ایجاد سندیکا و اتحادیه و یا هر تشکل مستقل به شدت سرکوب می شود و اخراج و زندان نصیب پیشروانشان می شود چگونه بر طبق این اصل به «شرکت فعال در رهبری کشور» فراخوانده می شوند؟!!

اصول ۲۹ و ۳۰ از حق همگانی برای بیمه های اجتماعی بیمه بیکاری و بازنشستگی، بیمه های حوادث و سوانح ناشی از کار و بیمه های بهداشتی و درمان و حق آموزش همگانی و مجانی تا سطوح عالی برای همه صحبت می کند و دولت را موظف می کند که از طریق درآمدهای عمومی این امکانات را برای همه فراهم آورد. همه کس می داند که امروز بدون مراجعه به بیمه های خصوصی، بیمارستان ها و درمانگاه های خصوصی و مدارس و دانشگاه های خصوصی و پولی نه از بیمه درست و حسابی خبری است و نه از درمان و معالجه و نه از آموزش و تحصیل درست. فاصله عظیم بین حرف و عمل و شکست فاحش جمهوری اسلامی در این زمینه ها مثل روز روشن است.

اصل ۳۱ از حق مسکن و تأمین آن به ویژه برای کارگران و روستائیان و افراد کم درآمد صحبت می کند. در ابتدای انقلاب، بر طبق مصوبه های شورای انقلاب و دولت و با استناد به قانون اساسی که حق مسکن را همگانی و دولت را ملزم به اجرای آن می کرد قانون واگذاری اراضی شهری و موات و بایر و واگذاری زمین هائی که توسط وابستگان به رژیم سابق «غصب» شده بود به افراد بی مسکن و یا ارگان هائی که برای اینها، مسکن بسازند، تصویب شد. اما تصویب نهائی و اجرائی این مصوبه ها، سال ها بین مجلس و دولت و شورای نگهبان و ولایت فقیه و مجمع مصلحت رژیم، موضوع بحث و جدل و نامه پراکنی شد. مسأله اساسی این است که در شرع «مقدس» اسلام، مالکیت هم از امور مقدس است. و احکام اولیه ناظر بر این امر به استناد «الناس مسلطون علی اموالهم و نفسهم» (مردم بر مال و جان خود مسلط هستند.) هرگونه سلب مالکیت را ناقض قوانین شرعی می داند. در نتیجه با تفاسیر گوناگونی که این نهادها از قانون اساسی و قوانین شرع ارائه می دهند- اتخاذ تصمیمی عاقلانه و مبتنی بر منافع مردم کم درآمد در مورد دسترسی شان به مسکن، غیر ممکن گردیده است. در هرج و مرج بی «قانونی» و بی تصمیمی، در عمل مسأله مسکن تابع قوانین بازار و نوسانات آن و اراده بساز و بفروش ها و رویه های دلالی و احتکار گردیده و چنان شد که می بینیم و قبلاً توضیح داده ام. تناقض در اجرای اصل ۴۴ و مصوبه هائی که در اوایل انقلاب بنا بر شرایط خیزشی مردم تصویب شده بود در مورد واگذاری زمین های زراعی به دهقانانی که در اوایل انقلاب زمین های مالکان بزرگ و بعضاً فراری را تصاحب کرده بودند و یا تحدید اجاره خانه ها و اجاره اماکن کسب و پیشه و لایحه تأمین و توزیع کالاها به همان سرنوشتی دچار شد که لایحه های مربوط به مسکن- یعنی خارج شدن از گردونه تصمیم گیری عاقلانه و مبتنی بر منافع مردم و تبعیت آنها از قانون بازار و هرج و مرج اقتصادی.

شاخص ترین این مسائل در مورد تجارت خارجی اتفاق افتاد. اصل ۴۴ که تجارت خارجی را در انحصار بخش دولتی قرار داده بود مورد تفسیر فقهای شورای نگهبان قرار گرفته و به تدریج از انحصار دولتی خارج شده ولی به انحصار بنیادها و نهادهای زیر نظر

رهبری و اطرافیان و تجار بزرگ درآمد. آیت الله مهدوی کنی، عضو فقهای شورای نگهبان، درست در این مورد نامه ای به مطبوعات نوشت و خاطر نشان کرد که، «شورای نگهبان می تواند، هر اصلی از قانون اساسی که اطلاق یا عمومش برخلاف موازین اسلامی باشد رد کند.» (کیهان، ۶۱/۹/۱۱ به نقل از نظام حکومتی).

همه اینها نشان می دهد که قانون اساسی رژیم، آنجا که مسأله حقوق مردم مطرح است با حربه «موازن و مبانی اسلام» این حقوق را از محتوای خود خالی می کند، آنجا که اختیارات و قدرت ولی فقیه است بسیار به تفصیل و به طور فراگیر داد سخن می دهد و آنجا که به خواست های مردم مربوط است، به لفاظی هائی می پردازد که تعهدی برای دولت ایجاد نمی کند و یا وعده های اجرا نشدنی در این رژیم می دهد؛ که صد و هشتاد درجه در نقطه مقابل ماهیت و ظرفیت رژیم قرار دارند مانند «جلوگیری از بهره کشی از کار دیگری»، «اشتغال کامل» و غیره. هرکسی که آشنائی مختصری با مبانی شیوه تولید سرمایه داری و به طور کلی اقتصاد سرمایه داری داشته باشد می داند «جلوگیری از بهره کشی» در نظام سرمایه داری داستان کوسه و ریش پهن است. همچنین واقعیات جوامع سرمایه داری طی دست کم دویست سال گذشته نشان داده اند که ادعاهای اقتصاددانان سرمایه داری از آدام اسمیت، دیوید ریکاردو، ژان باتیست سه گرفته تا جان مینارد کینز در مورد امکان «اشتغال کامل» در نظام سرمایه داری، افسانه ای بیش نیست. (از همان مقاله خیزش ۲۵).

همین مسأله در مورد «مالکیت دولتی» صادق است. آیا می توان از مالکیت دولتی به عنوان امری به خودی خود مترقی صحبت کرد؟ بدون توجه به ماهیت مناسباتی که این مالکیت بر آن مترتب است و یا جهت گیری اقتصادی و هدف های تولیدی و توزیعی آن و یا نحوه توزیع درآمد حاصل از آن و گروه ها و طبقاتی که از آن بهره مند می شوند؟ به نظر من نه و این نکته ای گری است در برخورد ما به اصل ۴۴ و دعوای که بر سر دولتی کردن و خصوصی سازی بین جناح های مختلف حاکمیت در این مدت جریان داشته و دارد.

دامنه این بحث ها، نه تنها در میان جناح های حاکم، بلکه در میان اپوزیسیون به اصطلاح چپ و یا اصلاح طلبان نیز کشیده شده است. در اوایل انقلاب توده ای ها و اکثریتی ها از اصول ۴۳ به ویژه ۴۴ قانون اساسی حربه ای ساختند تا سازش ها و مماشات هایشان را از خط امام خمینی و جناح حاکم و قدرتمند رژیم در آن دوره، پوششی مترقیانه بدهند. (توضیح مفصل مواضع حزب توده در این باره را در ضمیمه آورده ام) در زمان حاضر نیز روشنفکران و فعالان کارگری ای وجود دارند که دچار این توهم اند که گویا با درخواست از حاکمیت برای اجرای بی تنازل اصول قانون اساسی و به ویژه اصل ۴۴ می توانند به خواست های دموکراتیک و مطالبات اقتصادی شان جامه عمل بپوشانند (در این مورد هم می توانید به مقاله سهراب شباهنگ در برخورد به نامه سرگشاده سندیکای فلزکاران در خیزش ۲۵ - مراجعه کنید).

برگردیم سر مطلب (مالکیت دولتی). مالکیت سرمایه بیان حقوقی رابطه ای است بین سرمایه داران و مزدگیران بر سر تصاحب یا عدم تصاحب ابزار و وسائل تولید و مبادله که براساس آن ارزش ایجاد شده، به مزد و ارزش اضافی تقسیم می شود. تبلور این مالکیت در اراده و اختیار مالک در اداره و تصرف ارزش ایجاد شده از ملکش است. تحت مالکیت اجتماعی وسایل تولید و مبادله این اراده و اختیار در قدرت اداره و تصرف مولدان مستقیم در روند تولید و توزیع و خدمات تجسم پیدا می کند. تا زمانی که در جامعه ساختارها و نهادهای دموکراتیک توده ای ناظر بر این روند نباشند و سازماندهی اجتماعی کار نقش اصلی را در نظارت، اداره و تصرف ارزش به مولدان مستقیم وانگذاشته باشد نمی توان از مالکیت اجتماعی و سوسیالیسم صحبت کرد.

از این رو مالکیت دولتی در جامعه سرمایه داری و حتی در جامعه ای که قدرت سیاسی در دست کارگران و دیگر زحمتکشان است و وسایل عمده تولید به مالکیت عمومی در آمده اما هنوز (۱) تنظیم و برنامه ریزی اجتماعی تولید بر اساس شیوه تولید سوسیالیستی تحقق نیافته (۲) هنوز روند اداره تولید و کار به طور کلی توسط مولدان مستقیم کامل نشده (۳) هنوز نظارت و کنترل بر کل اقتصاد توسط نهادهای توده ای صورت نگرفته نمی توان مالکیت دولتی یا عمومی را مالکیت سوسیالیستی نامید. اگر در نهادهای اقتصادی خصوصی اراده و اختیار تک تک و یا مجموعه ای از مالکان و سهامداران آنها مستقیماً و یا از طریق مدیران انتصابی نظارت، اداره و تصرف

سرمایه و محصولات را در اختیار دارند، در شکل مالکیت دولتی، این بوروکرات ها، تکنوکرات ها و در یک کلام دیوانسالاران دستگاه دولتی هستند که نقش سرمایه داران خصوصی و مدیران وابسته به آنها را بازی می کنند. در هر دو شکل، کسب حداکثر سود، محرک و هدف نهائی تولید است. خواه جیب سرمایه داران خصوصی و سهامداران را پر کند و یا به جیب مدیران و بوروکرات های دولتی برود و هزینه های حفظ قدرت و ادامه آن را تأمین نماید.

تجربه کشورهای سابق «سوسیالیستی» و اقمار و وابستگان آنها و تجربه خود ما در ایران نشان داده است که انحصار مالکیت دولتی، در نبود شرایط دموکراتیک و نهادهای توده ای و آزادی های مدنی، از دولت ماشین و ابزار خطرناکی برای سرکوب و ارباب توده ها می سازد و راه را برای یک حکومت استبدادی و توتالیتر می گشاید.

در ایران، چه در دوران شاه و چه در رژیم خمینی و جانشینانش، بخش دولتی نقش بسیار مهم و تعیین کننده داشته و دارد. «در رژیم شاه، بخش دولتی در کنترل بورژوازی بوروکراتیک- نظامی و در خدمت سرمایه داران بزرگ خواه خصوصی و خواه بوروکراتیک دولتی بود که دربار پهلوی، مقامات بالای نظامی و دولتی در پیوند با مشتی سرمایه دار بزرگ خصوصی و مؤسسات سرمایه داری امپریالیستی در رأس این هرم قرار داشتند. در رژیم جمهوری اسلامی نیز بورژوازی بوروکراتیک - نظامی جدیدی مرکب از روحانیت حاکم و صاحب منصبان عالی رتبه نظامی و اداری ای شکل گرفته که نه تنها بزرگترین مؤسسات اقتصادی دولتی، بلکه طبق اصل ۴۵ قانون اساسی «انفال و ثروت های عمومی از قبیل زمین های موات یا رها شده، معادن، دریاها، دریاچه ها، رودخانه ها و سایر آب های عمومی، کوه ها، دره ها، جنگل ها، نزارها، بیشه های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث و اموال مجهول المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می شود» و نیز بنگاه های اقتصادی، زمین ها و دیگر دارائی های آستان قدس و غیره و موقوفات و مانند آن را در دست دارند و مالکیت حقوقی صوری دولتی، در این میان چیزی را عوض نمی کند. مالکیت و تصاحب واقعی در دست سرمایه داران و زمینداران بزرگ است که مرکب از بورژوازی بوروکراتیک نظامی و سرمایه داران و زمینداران بزرگ خصوصی هستند.» (همانجا، خیزش ۲۵).

در آخرین مبحث این بخش، به مسأله پر سر و صدای برخورد اصل ۴۴ به خصوصی سازی ها می پردازم. همان طور که در بحث راجع به مسکن و تجارت خارجی گفته ام مسأله خصوصی سازی ها موضوع جدال ها و بگو و مگو های طولانی بین مقامات جمهوری اسلامی و نهادهای رنگارنگ آن بوده و هست و طبق معمول در مرکز این بگوومگوها از یک سو شریعت و موازین اسلامی و فتاوی ریز و درشت فقها در مسأله مالکیت و تصرف قرار داشته و از سوی دیگر، ضروریات عینی و واقعی یک نظام سرمایه داری که تداوم و حفظش برای سر پا نگهداشتن رژیم و سردمداران آن حیاتی بشمار می رفته و می رود.

در تاریخ ۱۳۸۷/۳/۲۵ «قانون اصلاح موادی از قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی و اجرای سیاست های کلی اصل ۴۴ از سوی مجلس به احمدی نژاد برای اجرا ابلاغ شد. در این قانون چهارچوب بخش های مختلف اقتصادی تا حدی روشن شده و می توان از آن گرایش کنونی حرکت اقتصادی رژیم را نتیجه گرفت. طبق ماده ۲- این قانون، کل فعالیت های اقتصادی به سه گروه تقسیم شده اند.

۱- مؤسساتی که منحصراً در اختیار دولت قرار دارند. (مالکیت، سرمایه گذاری، مدیریت)

۲- مؤسساتی که با مشارکت دولت و بخش خصوصی اداره می شوند.

۳- مؤسساتی که انحصاراً در اختیار بخش خصوصی قرار می گیرند.

در بخش انحصاری دولت، شبکه های مادر را در اختیار دارد. مخابرات و توزیع فرکانس، پست، تولیدات نظامی و امنیتی، شرکت ملی نفت و مؤسسات وابسته، استخراج نفت و گاز، بانک مرکزی و بانک های ملی ایران، سپه، صنعت و معدن، بانک توسعه صادرات، بانک کشاورزی، بانک مسکن و توسعه تعاون، بیمه مرکزی و شرکت بیمه ایران، شبکه های اصلی انتقال برق، سازمان هواپیمائی کشوری و سازمان بنادر و کشتیرانی، سدها و شبکه آب رسانی، رادیو و تلویزیون ...

در گروه ۲ قانون دولت را مکلف می کند که ۸۰ درصد از ارزش مجموع سهام بنگاه های دولتی در شبکه های غیر اصلی و جنبی فعالیت های گروه ۱ را به استثنای راه و راه آهن به بخش خصوصی، تعاونی و بخش عمومی غیر دولتی واگذار نماید. در گروه ۳ یعنی سایر فعالیت های اقتصادی، دولت به هیچ میزان حق مشارکت و سرمایه گذاری ندارد. (به جز موارد محدود و مدت موقت). «روشن است که این مشخص کردن قلمرو مالکیت هر بخش، به نفع بخش خصوصی و بخش عمومی غیر دولتی صورت گرفته است که سهم مهمی از این آخری در دست ولی فقیه و نهاد رهبری است» (باید توجه داشت که بخش عمومی غیر دولتی در ادبیات جمهوری اسلامی، شامل بنیادها و آنچه زیر کنترل «ستاد اجرائی فرمان امام» است نیز می شود. یعنی بخش مهمی از سرمایه ها و دارائی های زیر کنترل بورژوازی بوروکراتیک- نظامی) (همان جا، مقاله خیزش ۲۵). با توجه به جدولی که در مقاله خیزش ۲۵ آمده (که من در زیر آورده ام)، می توان با توجه به تعداد مزد و حقوق بگیران بخش های مختلف اقتصادی در سال های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۰ این نتیجه را گرفت که: سهم بخش خصوصی از بخش عمومی مهم تر است و گرایش به افزایش دارد. ارقام به هزار نفر:

سال	کل مزد و حقوق بگیران بخش عمومی	کل مزد و ... بخش خصوصی	کل مزد و حقوق بگیران	در صد بخش عمومی از کل مزد و حقوق بگیران
۱۳۸۵	۵۰۲۵	۵۴۸۵	۱۰۵۱۰	۴۷,۸۰ درصد
۱۳۹۰	۴۲۲۳	۶۲۹۲	۱۰۶۱۵	۴۰,۷۰ درصد

روند خصوصی سازی با توجه به فساد همه گیر دستگاه دولتی و سیستم سیاسی قدرت در ایران از همان رویه ای پیروی می کند که ما در سرمایه داری های دولتی نوع شوروی سابق بعد از سقوط نظام های به اصطلاح سوسیالیستی آنها شاهد بودیم یعنی در درجه اول این کارگزاران بالای بوروکراسی دولتی، نظامی و تکنوکرات ها و سیاسیون وابسته به قدرت رژیم بودند که از روند خصوصی سازی بهره مند شدند. در ایران کارمندان بالای سیاسی و حزبی، روحانیت و گروه های سیاسی وابسته و نزدیک به قطب رهبری و قدرت هستند که در کنار بوروکرات ها و نظامیان، سهم شیر را از آن خود کرده و می کنند.

مالکیت دولتی یا خصوصی کدام یک؟

دفاع مشروط از این یا آن شکل مالکیت و یا نفی این یا آن، تابع منافع مشخص اقتصادی - سیاسی ای است که از آن می توان در جهت مبارزه طبقاتی و بهبود شرایط اقتصادی و سیاسی کارگران و زحمتکشان و عموم مردم، استنتاج کرد. مبارزه طبقاتی، مبارزه ای است زنده، متحول، مشخص و مستمر در نتیجه سازمان های مبارزه اقتصادی - سیاسی کارگران و طرفداران آنها نمی توانند و نمی باید نسبت به روند های جاری این مبارزه در تمام عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بی اعتنا باشند. هر دستاوردی در این زمینه ها، علاوه بر بهبود شرایط زیستی و اجتماعی توده ها، نشانه ای از قدرت و سازماندهی در مبارزه آنان می تواند باشد و در خدمت مبارزه نهائی برای براندازی نظام سرمایه داری قرار گیرد. از این زاویه باید به مسأله مالکیت دولتی و یا خصوصی نگریست. روند دولتی سازی و یا آن طور که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری از آن به نام ملی کردن نام می برند در تاریخ سرمایه داری، به ویژه بعد از بحران ۱۹۲۹ به عنوان پاسخی از جانب سرمایه داری به بحران های مزمن و ادواری آن به عمل درآمده است. به ویژه این تاکتیک توسط سوسیال دموکراسی اروپائی و دموکرات های آمریکا بیشتر به کار گرفته شده است. دولت در اینجا علاوه بر کارکردهای اصلی اش در حفظ نظم و دفاع از نظام سرمایه، با دخالت در روندهای اقتصادی و اجتماعی، نقش تنظیم کننده این روندها و به ویژه بازار را به عهده می گیرد و با به کار بردن ابزارهایی که در اختیار دارد سعی در مهار و یا تخفیف بحران های اقتصادی و تبعات سیاسی- اجتماعی آنها دارد. از سوی دیگر آنجا که پای خدمات همگانی در میان است، دخالت و تصرف دولت در امر آموزش و

پرورش، بهداشت و درمان، حمل و نقل (زمینی، دریایی و هوایی)، راه آهن، مخابرات و تهیه و توزیع برق و گاز و آب و انرژی هسته ای و... اجازه می دهد که این خدمات به طور مؤثرتری خارج از نوسانات بازار توزیع شوند.

همین امر در مورد بیمه های اجتماعی و صندوق های تعاون و کمک به خانواده ها و صندوق های بیکاری و بازنشستگی، صادق است. با این تفاوت مهم که در این فعالیت ها سندیکاها و اتحادیه های کارگران و حقوق بگیران و تعاونی ها و انجمن های کمک های متقابل (Mutuelles) مشاغل آزاد، نقش تعیین کننده ای در اداره آنها دارند. به هر صورت درجه اهمیت و دفاع از این گرایش در درون نظام سرمایه داری، اساساً به درجه دموکراتیزه شدن اداره این نهادها و نقش و قدرت سازمان های کارگری و حقوق بگیرری در آنها بستگی دارد و بهره ای که از آن نصیب توده مردم می شود.

فصل چهارم - سیاست خارجی:

فصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی در اصل های ۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵ به تشریح سیاست خارجی رژیم پرداخته است. قانون اساسی رئوس سیاست های خود را در عبارت پردازی هائی مبنی بر عدم مداخله در امور کشورهای دیگر و دفاع از مستضعفین جهان و حفظ اسقلال و نفی قراردادهای سلطه گرانه بیان کرده است. آنچه می توان در مورد این بخش گفت نه نقد این عبارت پردازی ها بلکه برخورد به سیاست واقعی و عملی رژیم در این سی و پنج سال است.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی بر دو پایه استوار است. (۱) از نظر ایدئولوژیک بر سیاست پان اسلامیتی و صدور «انقلاب» به کشورهای مسلمان همجوار و آفریقا و آسیا (۲) به عنوان یک قدرت منطقه ای بر کسب هژمونی در خاورمیانه در رقابت با دو قدرت رقیب ترکیه و اسرائیل. البته رقابت جمهوری اسلامی با عربستان سعودی و شیوخ طرفدار آن در خلیج فارس، بر سر دو قرائت از اسلام و سودای رهبری مسلمانان جهان، سایه اش را بر این سیاست، افکنده است. سیاستی که بر این دو پایه قرار گرفته درست برخلاف عبارت پردازی های قانون اساسی، جمهوری اسلامی را در یک تنش دائمی با همسایگانش و بسیاری از کشورهای منطقه و جهان قرار داده است. رقابت آن با عربستان- منبع تنش های دائم بین آنها و دامن زدن به برادر کشی و اختلافات مذهبی در کشورهای همجوار افغانستان، عراق، لبنان، بحرین، یمن و سوریه بوده است. اسلام و هابی - سنی عربستان با دو شکل سلفی و القاعده ای و اسلام شیعی بنیادگرا و به اصطلاح انقلابی - حزب الهی ایران دو روایت ارتجاعی اند که به صورت مانع بزرگی از گسترش گفتمان و عملکرد دموکراتیک و چپ در این کشورها جلوگیری نموده اند.

توسعه طلبی و هژمونی طلبی جمهوری اسلامی در منطقه، در پوشش لفاظی های ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی، منبع دیگر تنش در میان ایران و سایر کشورها شده است. جمهوری اسلامی از این مسأله همچنین برای فریب مردم، سرکوب مخالفان و پیشبرد سیاست های ارتجاعی خود در داخل و خارج استفاده می کند. یهودی ستیزی سردمداران رژیم، که تا حد نفی حقایق تاریخی در مورد قتل عام یهودیان پیش رفته، نه تنها کمکی به مردم فلسطین و پیشبرد مبارزه بر حق آنها برای احقاق حقوق پایمال شده شان به ضد صهیونیسم نکرده، بلکه با مخدوش کردن مرزها و تقویت جریان های بنیادگرای اسلامی در میان آنها راه رسیدن به صلح و دموکراسی و حقوق عادلانه شان را با دشواری مواجه ساخته است.

خمینی به طور صریح «جمهوری اسلامی را حکومت گذار به تحقق "حکومت اسلامی" می دانسته» (مجله هیأت مؤتلفه، شماره ۷ فروردین ۱۳۷۶)

پان اسلامیسیم ایرانی در شکل حکومت ولائی و شعار وحدت بخشیدن به «امت اسلامی» آرزو و خواست بسیاری از سردمداران و فقهای جمهوری اسلامی بوده و هست. اگر در قانون اساسی از آن سخنی به میان نیاورده اند از مصلحت گرائی رایج فقهای شیعه بوده است.

تئوریسین های اسلام سیاسی ایرانی در این راه از سید جمال الدین اسد آبادی که از اولین نظریه پردازان پان اسلامیسیم بوده و از بنیاد گرایانی چون مودودی (نظریه پرداز پان اسلامیسیم در پاکستان) و سید قطب و حسن البنا، بنیانگذاران اخوان المسلمین در مصر تأثیر پذیرفته اند. این سخن سید جمال که میرزا آقاخان کرمانی در نامه ای به ملک خان نقل کرده، به روشنی دیدگاه او را نسبت به حکومت

اسلامی جهانی نشان می دهد. «چرا شخصی مثل میرزا محمد حسین شیرازی، شخص بزرگی که ۵۰ میلیون شیعه در اطراف عالم او را نایب امام می دانند، نباید کاری بکند که اقلاً مثل پاپ ایتالیا، از تمام دول نزد او سفرا بیایند.» بی گمان غلبه این دیدگاه در بین سردمداران جمهوری اسلامی، راه را بر ماجراجویی های جهانی و منطقه ای آن گشوده است. دست داشتن جمهوری اسلامی در بعضی عملیات تروریستی در کشورهای دیگر و شروع تحریکات علیه عراق و مهم تر از آن تداوم جنگ ایران و عراق، نمونه بارز این سیاست بود.

جمهوری اسلامی با توجه به حضور ۶۰ درصدی شیعیان در عراق و وجود اماکن مقدس شیعه در کربلا و نجف و سامره، از همان ابتدای انقلاب بنا را بر تحریک و عدم مدارا با عراقی ها گذاشت. صدام حسین که از اهداف دراز مدت حکومت جدید ایران بیم داشت و نتوانسته بود قرارداد الجزیره را در مورد مرزهای آبی شط العرب (اروند رود) در زمان شاه هضم کند، در پی بهانه ای برای تجاوز به ایران و پیشگیری از توسعه طلبی ایران بود. بدین ترتیب جنگی نا عادلانه و خانمانسوز به مدت هشت سال بین مردم ایران و عراق آغاز شد که با دخالت های آشکار و مخفی شرق و غرب، از آمریکا و فرانسه و اسرائیل گرفته تا شوروی سابق و عربستان و سایر کشورهای عرب، هرچه بیشتر اوضاع را به وخامت کشانده و نیروهای تولیدی و انسانی دو کشور قوی منطقه را به نابودی کشاند. اکنون همه می دانند که خمینی و رژیم ایران سه ماه بعد از شروع جنگ- همه پیشنهادهای میانجی گرایانه اتحاد عرب و یا یاسر عرفات را برای آتش بس و صلح رد کرده و «برکتی» را که جنگ برای ایران به ارمغان آورده بود، به ابزاری در دست رژیم نوپا برای پیش برد اهداف منطقه ای اش و سرکوب نیروهای مخالف داخلی اش تبدیل کرد.

رابطه با سایر کشورها می بایستی براساس احترام به حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی آنها در جهت تأمین منافع متقابل و عدم دخالت در اموری که حق حاکمیت ملی کشورها را نقض کند، برقرار گردد. سیاست خارجی اصولی، دیپلماسی سری را نمی پذیرد و با علنی کردن قراردادها با سایر کشورها آنها را زیر نظر دموکراتیک مردم و نمایندگانشان قرار می دهد. این سیاست بر پایه حمایت برادرانه از خلق ها و پروتاریای سایر کشورها بر ضد هرگونه ستم امپریالیستی و سرمایه دارانه استوار است. با تکیه بر اتحاد **داوطلبانه و برادرانه** آنهاست که در کوشش های جمعی برای محو ستم در هر نقطه دنیا جهت می یابد.

فصل پنجم - بازنگری در قانون اساسی:

شورای بازنگری قانون اساسی دستبردی است به حقوق دموکراتیک مردم در تدوین قانون اساسی. قانون ۱۳۵۸ برای بازنگری و تغییرات احتمالی آن، پیش بینی اصولی نکرده بود. در سال ۱۳۶۸ به فرمان خمینی بازنگری انجام شد. او مجلسی را به اختیار خود، برای این کار برگمارد و وظایف آن را نیز خود تعیین کرد. هدف عمده این بازنگری، محدود کردن بیشتر اختیارات مردم و تشدید اختیارات ولی فقیه و مطلق کردن آن بود. حذف مرجعیت برای انتخاب رهبر و حذف همه شوراهای حکومتی و اداری و تک رئیسی کردن آنها با اختیار رهبر در نصب آنها، در جهت این مطلق کردن قدرت رهبر بود. بدین ترتیب شورای رهبری (اصل ۱۰۷)، شورای صدا و سیما (اصل ۱۷۵)، شورای عالی قضائی (اصل ۱۵۷)، شورای اداری در بازرسی کل کشور (اصل ۱۷۴)، حذف شدند. با حذف پست نخست وزیری و وابسته کردن مسئولیت رئیس جمهور به رهبر (اصل ۱۲۲) قدرت و اختیار رئیس جمهور بیش از گذشته، تضعیف شده است.

در قانون بازنگری شده، این بار در اصل ۱۷۷، آخرین آن، به پیش بینی شورائی بنام بازنگری پرداخته شده است. این شورا انتخابی نیست و مردم در انتخاب اعضای آن و بحث و گفتگو راجع به مواد قابل تغییر نقشی ندارند. از آنها دعوت شده که پس از تأیید و امضای رهبری در یک همه پرسی به آن رأی آری یا نه بدهند.

مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام- طی حکمی خطاب به رئیس جمهور، موارد اصلاح یا تنمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی پیشنهاد می کند. ده نفر از اعضای این شورا به انتخاب مستقیم رهبر هستند. تمام اعضای شورای نگهبان و اعضای ثابت مجمع تشخیص، که برگزیده مستقیم رهبر و یا منصوبین و نزدیکان او هستند، رئیس قوه قضائیه (منصوب رهبری)، سه عضو دیگر این قوه که منصوب رئیس قوه قضائیه می باشند، پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان، سه نفر از هیأت

وزیران و ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، رؤسای قوای سه گانه، و سه نفر از دانشگاهیان، اعضای این شورای انتصابی هستند.

شورائی که به این ترتیب تشکیل می شود، مواردی که رهبر تعیین کرده- به قانون اساسی اضافه یا کم می کنند. به علاوه با نفی انطباق اصل ۵۹ یعنی ارجاع مسائل مهم به همه پرسی- در مورد بازنگری قانون اساسی- و تغییر ناپذیر بودن اصولی که ناظر بر اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین بر طبق موازین اسلامی و ولایت امر و دین و مذهب رسمی و ... قانونگذار راه هرگونه اصلاح اساسی را در قانون اساسی از قبل سد کرده است. و راهی جز نفی آن برای گذر از آن باقی نگذاشته است. قانون اساسی و هرگونه تغییر در آن از حقوق دموکراتیک مردم است. تصویب و تغییر آن مشروط به گفتگو و بحث در سطح وسیع، در میان مردم و از اختیارات ارگان های توده ای و انتخابی آنان می باشد.

سخن آخر:

«قانون اساسی جاری کشور، سیاهکاری حک شده ای روی کاغذ سفید است که آپارتاید و تبعیض گسترده را در محتوا نهفته دارد. انسان مسقل و شهروند خود بنیاد را به فرمانبری بازیچه بدل کرده است که گاهی به پای صندوق رأی می رود، بی آنکه گردونه انتخابات آزاد را بگرداند. آدم اجتماعی به هیچ گرفته می شود. در این میانه، به وی حفته می کنند که به سرپرست و قیم نیازمند است.» (فراسوی اشتیاق و بیزاری، نگاهی به میراث خمینی، مهدی استعدادی شاد ص ۲۰-۱۹).

قانون اساسی در حقیقت مهم ترین سند موجودیت نظام جمهوری اسلامی است و بررسی آن از دو جنبه تاریخی و تحلیلی- آن طور که در این نوشته آمده، ما را به درک ماهیت اساسی جمهوری اسلامی می رساند. این ماهیت خصلت ضد دموکراتیک - ضد مردمی و به غایت ارتجاعی آن است که می توان در یک کلمه خلاصه کرد: «ولایت فقیه»

حکومتی که مبنای نظری اش به صدر اسلام و دعوی شیعه بر سر جانشینی محمد می رسد و همان طور که در این نوشته نشان دادم، در سلسله امامت و نیابت و ولایت عرفانی- کلامی و فقهی، تا به امروز انکشاف پیدا کرده و آخرین پرچمدار معروف آن، خمینی بود که سال ها پیش از انقلاب آن را ارائه داد و با شیوه مرضی سردمداران شیعه، به نام مصلحت اندیشی سیاسی، روش تقیه در پیش گرفت تا در موقع مقتضی آن را از آستین بیرون آورد. اصل ولایت مطلقه فقیه به طور عینی در جزء جزء اصول و قوانین اساسی و نه تنها در آن بلکه در قوانین جاری و عملی و دستور العملهای اداری و دولتی و احکام حکومتی و اوامر قدرت های موازی جاری است و این چنین است که هیچ امر از زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حتی خصوصی شهروندان ایرانی از تیررس آن خارج نیست.

این روینای به غایت ارتجاعی، همان طور که در تحلیل بند بند این قانون اساسی دیدیم، ضامن بقای ساختاری طبقاتی و بورژوائی است. که در آن بورژوازی بوروکرات- نظامی متشکل از روحانیون- سران و سردمداران سپاه و تکنوکرات های نورسیده دست بالا را دارند و با همکاری سایر اقدار بورژوازی ایران و زمین داران بزرگ، طبقه حاکمی را شکل می دهند که علیرغم اختلافات و کشمکش های حاد درونی در حفظ و تداوم این نظام و مقابله با هر نیروی مخالف که اساس و پایه های آن را به خطر افکند، متحد و یکپارچه هستند.

اجرای بی تنازل این قانون که توسط اصلاح طلبان حکومتی از موسوی و کروبی و خاتمی گرفته تا اپوزیسیون های حکومتی، درخواست می شود چیزی جز صحنه گذاشتن بر قدرت بی تنازل و مطلقه ولی فقیه نیست و این گره عمده ای است که اصلاح طلبان خود، بر دست و پایشان بسته اند و راز بن بست است که به آن دچار شده اند. از این رو هیچ توهمی بالاتر از این نیست که مبارزات مردم را در این چهارچوب محدود کنیم و این انتظار را دامن بزنیم که می توان با تکیه بر اصول و فروع این قانون به آزادی عقیده، مطبوعات، آزادی های سندیکائی و حزبی و آزادی انتخابات رسید.

کوچک ترین گامی که برای دموکراتیزه کردن این قانون می توان برداشت، جدا کردن آن از اصول اسلامی و فقهی آن است و این در عمل یعنی کنار گذاشتن آن. کنار گذاشتن قانون اساسی یعنی درگیر شدن با مرکز ثقل قدرت اصلی در جمهوری اسلامی و این بی شک در تغییر موازنه قدرت در جهت نفی حاکمیت جمهوری اسلامی حاصل می شود. سرنگونی رژیم فقهی - ولائی که معنی دیگری جز

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ندارد، اولین گام در راه اصلاحی واقعی است و هر اصلاح طلبی که مبارزه خود را با این هدف همراه نکند، نمی تواند در جبهه ترقی علیه ارتجاع قرار گیرد.

تدوین هر قانون اساسی مترقی و مدرن که متضمن تأمین خواست دیرین مردم ایران در آزادی و دموکراسی و استقلال باشد نمی تواند جدا از اصل جدائی دین از دولت و حکومت و راندن آن به حوزه خصوصی به عمل آید.

انقلاب سیاسی که ضامن تحقق این امر باشد راه را برای گذار مهم تر یعنی محو نظام سرمایه داری و استثمار و برقراری دموکراسی مبتنی بر آرای مستقیم توده ای فراهم می آورد.

توضیحات بخش ۲:

۱- اعلام منشأ الهی بودن قوانین حکومت جمهوری اسلامی، چیزی از این اصل کم نمی کند که این قوانین، مثل همه قوانین جاری در جامعه ی انسانی، بازتاب حقوقی روابط عینی جامعه هستند و منافع گروه ها و طبقات خاصی را به طور واقعی نمایندگی می کنند. بخشی از این قوانین که مستقیماً از قرآن و سنت اخذ شده اند، بازتاب روابط عشیره ای و قبیله ای دوران ابتدایی اسلام در عربستان و متصرفات اولیه آن هستند و بقیه در فقه اسلامی منطبق با ساختارهای ارتجاعی فئودالی-ایلیاتی و در سده های اخیر در انطباق با منافع بورژوازی تجاری شکل گرفته اند. آن بخشی هم که چشم به قوانین عرفی و امروزی داشته است، با دستکاری سران رژیم، منطبق با منافع روحانیت سالاری و بوروکراسی سرمایه داری دولتی و خصوصی گردیده است.

۲- همان طور که در مقدمه این مقاله هم گفته ام با وجود آنکه خمینی از سال های جوانی ایده حکومت اسلامی و ولایت فقیه را در سر داشت و به طور رسمی از سال ۱۳۴۸ آن را تدریس می کرد، در اوایل جنبش انقلابی که هنوز خط و رسم اسلامی اش روشن نبود و وضعیت طرفدارانش تثبیت نشده بود، از این مقوله سخنی به میان نمی آورد و به توصیه مشاوران لیبرالش چون بنی صدر و یزدی و قطب زاده سخن از جمهوری و آزادی بیان و مطبوعات و حتی آزادی بیان و عمل کمونیست ها و دموکراسی مبتنی بر آرای مردم می زد. اگر سخنی از جمهوری اسلامی به میان می آورد، آن را مثل همه جمهوری ها می دانست. نقش خود و روحانیان را به نظارت تقلیل می داد، و دخالت خود و روحانیان را در سیاست منع می داشت. می گفت: من به قم خواهم رفت و نقش ارشاد و هدایت مردم را به عهده خواهم گرفت. مجموعه سخنرانی های او در آن روزها که در کتاب صحیفه نور جمع آوری شده، آغشته به این تناقضات و دروغ هاست. در این دوره او حتی یکبار از ولایت فقیه حرف نزد و خواننده و شنوندگان بایستی از لابلای سطور و کلمات به کنه نظریاتش پی می بردند، که این امر در آن گرمگرم شورش و انقلاب امری ساده نبود. طرفدارانش امروز این امر را از مصادیق (تقیه) و دروغ مصلحت آمیز که در فقه شیعه اصلی معتبر است، می دانند، که امامشان در آن زمان برای مصلحت جنبش و جلوگیری از تفرقه بیان کرده است.

۳- اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه مقرر می دارد: مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تائید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامه ملت ایران تأسیس شده است. باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی الله علیه و اله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجود هم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشند از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسلام بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند پنج نفر از آنها یا بیش تر به مقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلس عنوان می شود به دقت مذاکره و غور و بررسی

نموده هریک از آن مواد معنونه که مخالف با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رای این هیأت علماء در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده با زمان ظهور حضرت حجت عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر خواهد بود.

پیوست ها

پیوست ۱

آخوند سالاری*:

تتوکرسی که آن را به حکومت ارباب دین می توان ترجمه کرد، در ایران در عمل به صورت قدرت بخشیدن به آخوندها و حکومت ولایی، صورت پذیرفته است.

همان طور که در مقدمه این نوشته گفته ام، روحانیت شیعه با تکیه بر یک سنت طولانی نظری و عملی، خیزش خود را به قدرت فراهم آورده است. امام موسی کاظم، امام هفتم شیعیان، نهاد «نیابت» را بنیان نهاد و برای اولین بار، جمع آوری خمس و زکات را سازمان داد.

این امر بعد از مرگ امام حسن عسگری امام یازدهم، توسط چهار نایب «امام دوازدهم» ادامه یافت و مانع از فروپاشی فرقه شیعه گردید. در تداوم «نیابت خاص» نهاد فقاهاست به عنوان «نیابت عام امام» در شیعه به وجود آمد و بدین وسیله به سران روحانی شیعه امکان داد که از نظر تئوریک و به اعتقاد خودشان، اقتدار روحانیان را تا زمان ظهور «امام قائم» حفظ کنند. صفویان که تباری صوفی مشرب داشتند به کمک تفسیر غلوآمیز از امامت و تبدیل شیعه به ایدئولوژی قدرت، به تثبیت قدرت سیاسی خود پرداختند و با تقویت نهاد فقاهاست و سازماندهی مجدد، آن را به اهرمی حکومتی تبدیل کردند. شیخ علی کرکی (مرگ ۹۴۰ ه. ق) فقیه شیعه عرب که به دربار شاه اسماعیل رو آورده بود و از تقرب آن به مقام و ثروت رسیده بود برای اولین بار «نیابت عام فقیه از سوی امام معصوم» را باز تعریف کرد و بسیاری از اختیارات انحصاری امام را از برگزاری نماز جمعه، اخذ خمس و مالیات های مذهبی را به فقیه واجد شرایط که بی گمان می بایست از تأیید سلطان برخوردار باشد واگذار کرد. روحانیان شیعه به کمک شاهان صفوی نظام نیرومند اقتصادی ای فراهم آوردند، که بر پایه تأسیس شبکه اوقاف و اداره آن، سازماندهی جمع آوری مالیات های مذهبی، تشکیل حوزه ها و مدارس «علمی»، گسترش کانون ها و تکیه های تعزیه خوانی، زیارتگاه ها و امامزاده های [خلق الساعه] و به یک سخن «مدیریت امور مذهبی» قرار داشت.

بدین وسیله قدرت و سرمایه معنوی روحانیان با سرمایه مادی و انباشت ثروت همراه شد و زمینه ساز کسب قدرت سیاسی گردید. در تشیع پس از هفت قرن انتظار دوران غیبت، اصل اجتهاد و کاربرد عقل در فهم شریعت را پذیرفتند. از عصر صفوی به بعد، پس از قلع و قمع خونین اخباریون، فقه به سمت عقلانی تر شدن اصول خود پیش رفت. هرچه فقیهان به اندیشه تشکیل حکومت اسلامی نزدیکتر می شوند، از نظریه سنتی خود مبنی بر انتظار، فاصله می گیرند. در این چرخش به سمت «دنیوی تر شدن» معنای آخر الزمان، انتظار، فرج و زمینه سازی برای ظهور نیز تغییر می کند.

فقه و اصول و آموزه های مکتبی روحانیت در یک صد سال اخیر دچار رکود نظری بوده و پیوندش را با واقعیات بیش از گذشته از دست داده است. بعد از ملا محمد کاظم خراسانی صاحب «کفایة الاصول» و میرزا حسین نائینی و محمد حسین اصفهانی نظریه پردازان مشهور دینی دوران مشروطیت- شاگردان آنها چیزی بر نظریه های آنان نیفزودند.

«بدون نو شدن و سازگار شدن با مقتضیات فرهنگ و ارزش های لیبرال دموکراسی، شاید تنها راه و گزینه ای برای روحانیت در جهت حفظ نقش پر رنگ اجتماعی خود- حکومتی شدن و نظامی شدن باشد ... با کاهش اعتبار دینی- معرفتی روحانیت و از دست دادن

سرمایه های نمادین علمی اش، روحانیت قدرت سیاسی و نظامی خود را افزایش داده است.» (نظم نوین روحانیت، خلجی، ص ۱۳)

مرجعیت شیعه به طور غالب، مشروعیت خود را از شناسائی پیروانش اخذ می کرد. میزان شاگردان و هواداران مرجع و مقلدین او و قدرت مالی اش در پرداخت شهریه و وجوه به شاگردان و طلبه های حوزه و حفظ دایره نفوذش و نزدیکی کم و بیش آنها به قدرت های

محلی و مرکزی- در این شناسائی نقش مهمی داشتند. برای اولین بار در مرجعیت شیعه در سال ۱۳۷۳ پس از درگذشت آیت الله شیخ محمدعلی اراکی، واپسین مرجع سالمند سنتی در ایران- جامعه مدرسین حوزه علمیه قم- نهاد سیاسی وابسته به جمهوری اسلامی که اعضای آن به طور غیر مستقیم منصوب رهبری هستند بیانیه ای صادر کرد. در این بیانیه هفت تن در مقام مرجع تقلید رسمی معرفی شدند که یکی از آنها رهبر جمهوری اسلامی، علی خامنه ای و شش تن از هواداران او بودند. (لیست هفت نفره جامعه مدرسین حوزه علمیه قم چنین است: علی خامنه ای، فاضل لنکرانی، جواد تبریزی، محمد تقی بهجت، وحید خراسانی، موسی شبیری، ناصر مکارم.) نام مجتهدان بزرگی چون علی منتظری و آیت الله علی سیستانی در این لیست نبود. مرجعیت با این بیانیه یکسره شکلی حکومتی به خود گرفت.

روحانیت با دست اندازی به مناصب دولتی و پست های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی بالا و بدنه دستگاه دولتی را اشغال کرده اند.

روحانیت دولتی شده، در عین حال با ایجاد مرکز مدیریت حوزه علمیه زیر نظارت رهبری به «مدرن سازی» حوزه ها پرداخت و با ایجاد نهادهای دیگری چون دفتر تبلیغات اسلامی ۶۱- ۱۳۶۰، شورای تبلیغات اسلامی-۶۸) دبیر خانه ائمه جمعه، دفتر رسیدگی به امور مساجد، ستاد اقامه نماز و ستاد برگزاری اعتکاف و سازمان هائی در درون نهادهای نظامی- امنیتی و قضائی از طریق نمایندگان مستقیم امام و اختصاص دادن بودجه رسمی دولتی علاوه بر درآمدهای ناشی از اوقاف و جواهرات شرعی به نظمی تئوکراتیک در جهت وحدت سیاست - مذهب و یا دولت - روحانیت دست یافته که تاکنون وجود نداشته است. روحانیت و حوزه با اتصال به شبکه جهانی اینترنت و استفاده وسیع از تکنولوژی مدرن، دایره نفوذ خود را به بسیاری از کشورهای مسلمان گسترش داده است. به گفته مقامات سپاه، حوزه علمیه قم، ۵۰۰ حوزه در سراسر جهان تأسیس کرده و با ایجاد دانشگاه جهانی مصطفی با ۳۳ هزار دانشجو از ۱۰۸ کشور بزرگترین صادر کننده ملا گردیده است. دستگاه آخوندی در ایران، با ایجاد تیپ مستقل ۸۳ امام جعفر صادق، تیبی رزمی در پیوند با سپاه پاسداران و منحصراً از طلاب و آخوندهای حوزه های علمیه، زیر نظر مستقیم رهبری و ایجاد دادرها و دادگاه های ویژه روحانیت خارج از نهاد قوه قضائیه، دستگاه اطلاعاتی مخوفی که در همه حوزه ها و ساختارهای نماز جمعه، ملاها را زیر نظر گرفته و با تأسیس زندان ویژه روحانیت، در واقع دولتی موازی یا دولتی در دولت ایجاد کرده است و اقتدار مذهبی را با اقتدار سیاسی- نظامی- اقتصادی در هم تنیده است.

روحانیت علاوه بر شبکه های فوق، از یک طرف بر یک سری جمعیت ها و احزاب سیاسی وابسته به خود متکی است و از سوی دیگر در مالکیت و اداره نهادهای مالی و اقتصادی و به اصطلاح عام المنفعه، به طور مستقیم یا غیر مستقیم شرکت دارد. سازمان هائی چون مجمع مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز، مجمع روحانیان مبارز، سازمان اقتصاد اسلامی، و انصار حزب الله، سازمان های موازی و یا درونی در شبکه وسیع روحانیت هستند که نقش اهرم های سیاسی آن را بازی می کنند. شبکه روحانیت با شرکت در یک سری نهادهای مالی و اقتصادی عمدتاً زیر نظر رهبر، بر یک امپراتوری مالی تکیه دارد.

***بنیاد مستضعفان** - در ۹ اسفند ۱۳۵۷ تأسیس شد و بعداً بنیاد مستضعفان و جانبازان نام گرفت و از تصدی دولتی به زیر نظر رهبری منتقل شد. (بعد از تصویب ولایت مطلقه فقیه)، رئیس و هیأت امنای آن را رهبر تعیین می کند با انتقال امور جانبازان به بنیاد شهید، در ۱۳۸۳ به فرمان رهبر به بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی، تغییر نام داد. اموال آن ابتدا از مصادره دارائی های شاه و خانواده و وابستگان و دارائی های مصادره ای به وجود آمد.

بانک سینا متعلق به این نهاد است. هلدینگ زمزم، بنیاد علوی، شرکت نفت بهران و شرکت آزاد راه تهران شمال از جمله دیگر دارائی های این نهاد هستند. (سایت بنیاد).

***بنیاد شهید** - که در ۱۳۵۸ زیر نظر خمینی تأسیس شد که علاوه بر درآمدهای خودش، از بودجه دولتی هم سهم می برد.

***کمیته امداد امام** - زیر نظر رهبری در ۱۳۵۷ به دستور خمینی برای کمک به فقرا و مساکین ... با سرپرستی حبیب الله عسگر اولادی- تأسیس شد و تا مرگش توسط او اداره می شد.

***بنیاد ۱۵ خرداد** - زیر نظر رهبری در ۱۵ خرداد ۱۳۶۰ به دستور خمینی برای کمک به مجروحان و جانبازان تشکیل شد.

این بنیاد با تعیین جایزه ۲ میلیونی دلاری برای قتل سلمان رشدی نویسنده انگلیسی هندی تبار برای نوشتن کتاب آیه های شیطانی، از شهرتی جهانی برخوردار شد.

***بنیاد آستان قدس رضوی**- از عظیم ترین بنیادها و امپراتوری آخوند محافظه کار، عباس واعظ طبسی است که منصوب رهبری است و عضو مجلس خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت در کنار این بنیاد عظیم مالی- بنیاد شاه عبدالعظیم - زیر نظارت آخوند ری شهری- با حجم کمتری فعالیت می کند.

***سازمان اقتصاد اسلامی** - که از ادغام صندوق های قرض الحسنه، به وجود آمده و مؤسسه مالی بزرگی است که به موازات بانک ها و مؤسسات دولتی، فعالیت می کند. «خطر این نهاد و برخی دیگر از مؤسسات اعتباری، صدمه زدن به ارزش پول ملی در رقابت ناسالم با نظام رسمی بانکداری و اعتباری کشور است و زمینه سازی برای فساد و تظهير پول است.» (از روزنامه/ایران ۸۰/۱۰/۲۵). (به نقل از نظام حکومتی، ص ۱۶۳).

***ستاد اجرائی فرمان حضرت امام** - نام این ستاد از فرمانی که خمینی در ۱۳۶۸، مدت زمان کوتاهی قبل از مرگش صادر کرده گرفته شده است. او نهادی را بنیاد گذاشت که خرید و فروش املاکی که بی صاحب مانده اند را اداره کند. در این مورد، تحقیق ویژه *خبرگزاری رویترز در شرح قدرت رهبر ایران و مقاله های استیواستکلو و بابک دهقان پیشه و یگانه تربتی- به افشای کامل فعالیت های شبه مافیائی این ستاد و قدرتی که مستقیماً توسط علی خامنه ای اداره می شود پرداخته اند. بر طبق این مقاله این ستاد به یک بازوی عظیم اقتصادی تبدیل شده است که تقریباً در هر بخشی از صنعت ایران سهام دارد. از فعالیت های بانکی و مالی - نفت و مخابرات گرفته تا تولید قرص های ضد بارداری و حتی پرورش شتر مرغ. به حساب رویترز دارائی این ستاد رقمی در حدود ۹۵ میلیارد دلار برآورده می شود.

در سال ۲۰۰۴ میلادی خامنه ای دستور بازنگری اصل ۴۴ قانون اساسی را صادر کرد. با تفسیر مجمع تشخیص مصلحت، خصوصی سازی صنایع بزرگ مجاز شناخته شد. خامنه ای در سخنرانی خود در ۱۳۹۰ گفت زمینه برای اقتصاد رقابتی باید ایجاد شود و در آن بخش خصوصی شرکت داشته باشد و بتواند در اقتصاد کشور سرمایه گذاری کند. در سال ۱۳۸۵ با فرمان خامنه ای و مصوبه مجلس ۸۰ درصد سهام بخشی از شرکتهای دولتی، بانک ها، بیمه، نفت، گاز، مخابرات به بخش خصوصی واگذار شد. در سال ۱۳۸۸ ستاد در بزرگترین معامله ای که تا به حال در ایران انجام شده بود در مزایده خصوصی سازی مخابرات ایران برنده شد و ۱۹ درصد سهام آن را گرفت.

در بخشنامه جدید رئیس قوه قضائیه، اعلام کرد که ستاد اجرائی فرمان امام تنها نهاد مآذن در مورد اموال مربوط به ولی فقیه است و سازمان های دیگر حق دخالت ندارند.

* <http://iranwire.com/fa/blogs/guest/3454>

اصل ۴۵ قانون اساسی که ناظر بر انفال و ثروت های عمومی است... به دولت این قدرت را می دهد که زمین های رها شده و اموال مجهول المالک را در اختیار بگیرد. اما مهم تر از اصل ۴۵ برای ستاد، اصل ۴۹ است که اموال «غیر مشروع» را به بیت المال واگذار می کند.

این دو اصل زمینه ساز ثروت ستاد شده اند. دادگاه های ویژه اصل ۴۹ هنوز هم کار می کنند و به بهانه مصادره اموال «غیر مشروع» در عمل به مصادره اموال عمومی ادامه می دهند. در گزارش فوق الذکر به بسیاری از موارد مشخص اشاره شده که اموال بهائیان، تاجران و افراد مقیم خارج از طریق این دادگاه ها مصادره شده و یا صاحبانشان مجبور به فروش با بهای اندک شده اند. خیلی از این املاک و اموال را بعداً ستاد به همان افراد با قیمت های گران تر فروخته است.

خلاصه اینکه اشغال پست های دولتی، از بالاترین سطوح رهبری اجرائی، قضائی، قانون گذاری تا سطوح پائین تر توسط آخوندها و استیلای فقها و حجج اسلام و آقازاده ها و نیز سردمداران نظامی، امنیتی و بوروکراتیک نزدیک یا وابسته به آنها بر منابع مالی حکومت و خزانه دولتی از یک طرف و بنیاد های مالی با درآمدهای نجومی از طرف دیگر، وابستگی مستقیم مالی شبکه روحانیت را به مردم کم کرده است. آنها به اتکا درآمدهای دولتی و یا اموال عمومی که در اختیار دارند، زندگی می کنند. از این رو به به مردم احتیاجی احساس نمی کنند جز برای تبدیل آنها به گوشت دم توپ یا سیاهی لشکر و یا در نزاع برای قدرت بین جناح ها یا قدرت های منطقه ای و غیره. اینها در رأس هرم قدرت قرار دارند. اعتبار قدرت آنها دیگر نه از موقعیت مذهبی آنها و نقششان به عنوان روحانی، بلکه به خاطر نقشی است که در سیستم دولتی و تقسیم کار اجتماعی دارند. روحانیت بوروکراتیزه شده، به این اعتبار در کنار دیوان سالاران، نظامیان، امنیتی ها، بازاری های دولتی شده، در طبقه حاکمه جمهوری اسلامی نقشی اساسی دارند.

پیوست ۲

در اینجا لازم می دانم از کتاب خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی (۱۳۱۳-۱۳۳۴ ه. ش) یاد کنم که با توجه به عصری که در آن نوشته شده از شجاعت این معمم و مجتهد در نقد دیدگاه های مشروعه طلبان و بویژه روحانیت حکایت دارد.

نماینده زنجان و تبریز در دوره اول تا چهارم مجلس، از معدود روحانیونی بود که در کنار تقی زاده و خیابانی عضو حزب دموکرات قرار داشت. او مدعی العموم دادگاه شیخ فضل الله نوری بود: از منظر یک معمم به جستار حکومت و نظام سیاسی، از نظر شیعه می پردازد. در اینجا بد نیست توجه شود که کیفرخواست یا «ورقه الزامیه» ابراهیم زنجانی به ضد شیخ فضل الله بر مبنای دینی متکی است و اتهام او به شیخ فضل الله عدم رعایت موازین دینی از جانب شیخ و تأیید یک رشته جنایات، سرکوبگری ها، غارت ها و دزدی های مستبدان و منتفع شدن از دستگاه استبدادی است. شیخ فضل الله در پاسخ اتهامات تنها یک جمله می گوید: «من مجتهد هستم و بر طبق الهامات قوه اجتهادیه و ششم فقاقت راهی را که مطابق شرع تشخیص دادم پیروی و عمل نمودم». در واقع ابراهیم زنجانی نمی توانست این پاسخ شیخ فضل را رد کند چون نمی توانست اختیارات و اقتدارات مجتهد را منکر شود! در واقع محکوم کردن شیخ فضل الله به اعدام هم بر اساس احکام شرعی برخی از مجتهدان بود. اگر چه به نظریه شیعه درباره امامت و حکومت در غیاب آنان در نمی پیچد. اما سعی می کند نظر خود را در این باره از زبان یک سنی در گفتگویی خیالی به رشته تحریر در آورد. او مذهب عامه و اهل سنت را «حکومت اسلامی به طرز جمهوریت» می داند. باید عموم اسلامیانی که می توانند مداخله در امور داشته باشند ... در انتخاب رئیس مسلمین دخالت کنند و در این مورد اگر اختلافی بین اهل حل و عقد و انتخاب کنندگان شد مدار بر اکثریت خواهد بود.

برعکس، وی مبنای شیعه یعنی نصب از سوی خداوند و پیامبر را «سلطنت شخصی و تعیین سابق مر لاحق» می خواند. سنی خیالی او می گوید: «پس جمهوریت در چنین اعصار - ناچار به مذهب اسلام باید در میان باشد.» (نظم نوین روحانیت، مهدی خلجی، ص ۱۳-۱۱۲)

او این ایده پروتستان ها را تبلیغ می کرد که در آنچه مربوط به امور و تکلیف های دینی می شود، در اسلام واسطه ای بین خدا و انسان نیست. در صفحه ۳۹ خاطرات می نویسد: «به هیچ شک و تردیدی اسلام از امت و بشر، یک صنف روحانی مقرر نکرده است. اسلام قطعاً روحانی ندارد.» او حتی پا را فراتر گذاشته، نقش پیغمبر را نیز به یک پیام گزار فرو می کاهد و میانجی گری او را در مقام تشریح و تکوین نفی می کند.» (همانجا، ص ۱۲۳) او اضافه می کند: «بر این بنیاد، ارتزاق از راه دین و کسب امتیاز به عنوان روحانی در اسلام جایگاهی ندارد و روحانیان مانند دیگران باید کار کنند و در آمد به دست آورند.»

او با استدلال متعدد به نفی نظریه ولایت فقیه می رسد و بحث حکومت را نه مسأله ای نقلی که سراسر عقلی می انگارد و به حکم عقل آن را انتخابی می داند.

انتقاد او به روحانیت فراتر از این مسأله است. «او فساد را در حوزه های علمیه در منابع درآمد روحانیت (خمس و زکات و تصرف در اوقاف)، در امر قضاوت و رد مظالم (خریدن گناهان از طریق دادن پول به ملاها)، امامت مساجد و تکیه ها و امامزاده ها (زیارت

و تعزیه و مراسم عزاداری و گریه و زاری)، مرده خواری و ازدواج و طلاق و وصیت، خرید و فروش عبادات (خرید روزه و نماز و حج)، دعا فروشی و رمالی، می داند.» (همان جا)

او همچنین از ارتباط و پیوند روحانیت با لومپن ها و اشرار پرده برداشته است و به افشای روابط پیچیده ملاها با این اقشار جامعه شهری می پردازد. در تمام جنبش های شهری قبل از مشروطیت در اصفهان، تهران، بوشهر و شیراز و در تمام وقایع بعد از انقلاب تا ۲۸ مرداد و ۱۵ خرداد و سال های ۵۶-۵۷ این رد پا را می توان دید.

مهدی خلجی در نظم نوین، نتیجه می گیرد که: «اگر سکولاریسم را باور به جدائی نهاد دین از نهاد دولت و نفی هرگونه امتیاز دینی در دستیابی به مناصب اقتصادی- اجتماعی و سیاسی بدانیم، زندگی نامه شیخ ابراهیم زنجانی یکی از مهم ترین رساله ها در باره سکولاریسم به شمار خواهد آمد.» که در دوران مشروطیت، بهار آشنائی ایرانیان با تجدد نوشته شده است. او از پایگاه اعتقاد دینی و اجتهاد سنتی، دولت دینی و قدرت روحانیان را نامشروع می داند و رابطه آن را با استبداد در تاریخ ایران می کاود. کتاب او در زمان انتشارش با سانسور مواجه شد و پس از هشتاد سال به اهتمام غلامحسین میرزا صالح تهران انتشارات کویر در ۱۳۷۹ بدون هیچ توضیحی چاپ شد ولی دوباره با آنکه با اقبال عمومی گسترده ای برخوردار شد از کتاب فروشی ها جمع گردید. ابراهیم زنجانی در بستان الحق می کوشد اندیشه ها و نهادهای مدرن را با اندیشه دینی اسلامی آشتی دهد و حتی مانند بیشتر نویسندگان دوره مشروطه یا پیش از مشروطه آن نهادها و اندیشه ها را ملهم از اسلام و «تمدن اسلامی یا ایرانی» می داند. اینکه ابراهیم زنجانی خواستار تحولی بورژوائی در جامعه، خواهان بسط علوم و تفکر علمی و منقد روحانیت متحجر و مستبد بوده به این معنی نیست که نوشته های او و از جمله «زندگی نامه خود نوشت» او را عاری از خطا بدانیم. برای بررسی افکار ابراهیم زنجانی و تأثیرات آن در جامعه باید بیشتر به «بستان الحق» پرداخت که حدود یک سال پیش از مشروطه نوشته شده و به «مکالمات با میرزا یعقوب» که دو سه سال پس از مشروطیت نوشته شده رجوع کرد. در هر دو زنجانی تلاش دارد اندیشه ها و نهادهای مدرن را با اندیشه دینی اسلامی آشتی دهد و آنها را ملهم از اسلام و «تمدن اسلامی» بداند که خود کشورهای اسلامی قدر آن را ندانستند و غیره.

پیوست ۳

سپاه پاسداران:

به موجب اصل ۱۱۰ فرماندهی کل نیروهای مسلح و اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروها و نصب و عزل رئیس ستاد مشترک و فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی به عهده ولی مطلق فقیه است. این اصل بازنگری شده، با حذف شورای عالی دفاع و تخصیص اختیارات آن به رهبر، مثل همه نهادهای دیگر که دیدیم، به تحکیم قدرت انحصاری ولی مطلق پرداخت. سپاه پاسداران که از نخستین روزهای پیروزی انقلاب تشکیل شد، در اصل ۱۵۰ قانون اساسی، به عنوان نهادی موازی با ارتش تثبیت گردید. جنگ ایران و عراق برای سپاه «برکتی» شد که به یمن آن خود را تاحد یک ارتش کامل گسترش دهد. سپاه با تجهیز به سلاح های سنگین و تشکیل سازمان اطلاعاتی خاص خود و گسترش نیروهایش به بخش های هوایی، دریایی و زمینی وزنه اصلی قدرت نظامی رژیم جدید گردید. سپاه، علاوه بر نیروهای اختصاصی خود، با کنترل و ایجاد نهادهای موازی - نظامی و شبه نظامی و انتظامی - به دخالت علنی و غیر علنی در عملیات سرکوب و برقراری «نظم» می پردازد و دامنه عملیاتش تا نیروهای مخالف خودی هم گسترش یافته است. عمده ترین این نیروها، نهاد بسیج است. علاوه بر آن طیفی از نیروهای نظامی و حزب اللهی به نام های لباس شخصی ها، انصار حزب الله، ثارالله، ناصحین، خواهران زینب و ... در کنترل و ارعاب و سرکوب تظاهرات و مخالفین، سپاه را یاری می دهند. در کنار آنها، سازمان اماکن که در درون نیروهای انتظامی سازمان یافته از ادغام کمیته های انقلاب شهربانی و ژاندارمری نظارتی آمرانه و اطلاعاتی بر اماکن عمومی و کافه ها-رستوران ها و فروشگاه ها و ... دارد که در عمل بسی فراتر از این وظیفه به احضار و بازجویی مخالفان هم گسترش یافته است. دامنه نفوذ و عملیات سپاه در خارج از ایران با تشکیل سپاه قدس گسترش زیادی

یافته است. رد پای آن را در لبنان و سوریه و عراق و ... می توان دنبال کرد. در این راه سپاه نقش بازوی نظامی رژیم را در ماجراجویی های بین المللی اش بازی می کند.

ابزار مهم دیگری که وابسته به وزارت اطلاعات است ولی سپاه آن را زیر نظر دارد- دستگاه حراست است که در همه وزارتخانه ها و کارگاه های دولتی و دانشگاه ها، حضوری اطلاعاتی و سرکوبگرانه دارد.

با پایان گرفتن جنگ ایران و عراق و آتش بس، تضاد بین فرماندهان نظامی و سیاستمداران بالا گرفت. سپاه با انداختن تقصیر شکست در جنگ به گردن سیاستمداران و تصمیم گیرندگان سیاسی، خواهان گرفتن سهمی بیشتر در قدرت سیاسی بود و در این جهت حرکت خزنده ای را برای نفوذ در بدنه و رأس دولت آغاز کرد. به این ترتیب ما شاهد حضور فرماندهان و کادرهای سپاه در مجلس، در هیأت وزراء، در دستگاه اداری دولت، در بنیادها، در مراکز فرهنگی، در صدا و سیما، در مطبوعات و مجمع تشخیص مصلحت هستیم.

سردار غلامعلی رشید در مصاحبه ای با روزنامه همشهری در ۱۳۸۳ این خواست سپاه را به خوبی بیان کرده است. «مدیران توانمند سپاه هر جا بوده اند، موفق بوده اند...» او آنها را مدیران با قوت، مبتکر، عاقل، فداکار و ایثارگر حتی در عرصه های نهضتی، عمرانی و خدماتی خوانده و اضافه کرده «چنانچه فرصت ظهور به این عزیزان داده شود، قادرند کشور را اداره کنند و نظام اداری و اقتصادی کشور را متحول کنند.» (نظام حکومتی، ص ۲۸۱).

حضور سپاه در بخش اقتصاد با سرعت شگفت انگیزی در حال افزایش است. «انحصار ورود و خروج کالاها در اسکله های مهم، قرار داد ۷ میلیارد دلاری با قرارگاه خاتم الانبیا در زمینه نفت و گاز، پروژه های وسیع عمرانی آب و برق که سپاه بدون مناقصه به دست آورده، از آن جمله اند.» (همانجا، ص ۲۸۱)

«شرکت مخابرات به قیمت ۱۵ هزار میلیارد تومان و به طور قسطی به نهادهای پر قدرت نظامی و سیاسی واگذار شد. سود سال نخست واگذاری ۱۲۰۰ میلیارد تومان و میزان مالیات پرداختی صفر ریال است. سود های سال های بعد به طور فزاینده افزایش یافته جالب اینکه هنوز قسط های بدهی به دولت پرداخت نشده است. سال گذشته مخابرات ۲۲۰۰ میلیارد تومان سود خالص داشته که میزان مالیات پرداختی کماکان صفر است. پتروشیمی زاگرس با فروش خالص ۲۰۳۴ میلیارد تومان شامل ۲۰۰۱ میلیارد تومان صادرات و ۳۳ میلیارد تومان فروش داخلی و سود خالص ۹۸۸ میلیارد تومانی در سال ۱۳۹۱ مالیات پرداختی صفر، سود قابل تخصیصی معادل ۱۵۹۵ میلیارد تومان داشته است. معدن سنگ آهن فعال گل گهر به کمتر از یک دهم سود یکسال آن واگذار شده و سال ۱۳۹۱ سود خالص آن ۱۸۴۶ میلیارد تومان است و مالیات پرداختی صفر است. همین چند مدت پیش مشخص می شود که ۱۷۵ میلیون دلار نفت را نیروی انتظامی فروخته است و پول دولت را بیش از یکسال است که نپرداخته است و از پس دادن آن خودداری می کند. وجوهی که بازگشت آنها را فرمانده نیروی انتظامی تضمین کرده بود و در بانک قوامین وارد شده است و در فعالیت های این بانک به گردش آمده است.» محسن رفیق دوست رئیس سابق سپاه، که خود دست بالائی در دزدی ها و رشوه گیری در سپاه داشته، در روزنامه شهروند بهمن ۱۳۸۶ اعلام داشت که: «این نهاد هم فرودگاه می سازد، هم پالایشگاه، هم سد وهم اتوبان» البته از نظر او این فعالیت ها اقتصادی نیستند، بلکه «سازندگی» است. (همان جا، ص ۲۸۱)

انتخابات شوراها در ۱۳۸۱ آغاز شرکت مستقل نظامیان در قدرت است. این روند در مجلس هفتم در سال ۱۳۸۳ ادامه پیدا کرد و با ریاست جمهوری احمدی نژاد در ۱۳۸۴ تکمیل گردید.

همان طور که در مورد روحانیت دیدیم، نیروهای سپاه پاسداران، به اتکا قدرت نظامی و مالی ای که پیدا کرده اند، در بدنه و رأس دولت وارد شده و بدین وسیله در ساختار بوروکراتیک طبقه حاکمه سرمایه داری ایران، جایگاه ویژه خود را یافته و به این اعتبار سهم خویش را در قدرت سیاسی طلب کرده و می گیرند. آنها هنوز به رهبر و بخشی از روحانیت برای مشروعیت بخشیدن به حضور و قدرتش نیاز دارند. ولی اگر مقتضیات قدرت ایجاب کند- تردیدی در کنار گذاشتن آنها ندارند. امری که عناصری از خود سیستم به «کودتای خزنده» از آن نام می برند.

موضع حزب توده در مورد همه‌پرسی قانون اساسی-آذرماه ۱۳۵۸

مردم - دوره هفتم، سال اول، شماره ۱۰۴، چهارشنبه ۷ آذر ماه ۱۳۵۸

اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران

همه‌پرسی قانون اساسی توازن نیروها سرانجام قانون اساسی را تعیین می‌کند

مجلس خبرگان به کار خود پایان داد و پس از آخرین اصلاحات، طرح قانون اساسی را تصویب کرد.

اکنون قرار است که روز ۱۱ و ۱۲ آذر ماه، همه‌پرسی برای تایید قطعی قانون اساسی انجام شود. به این ترتیب جمهوری اسلامی ایران دارای یکی از مهم‌ترین نهادهای حقوقی و قضایی خود خواهد شد.

طرح کنونی قانون اساسی به دنبال جلسات تقریباً سه ماهه مجلس بررسی نهایی پیش نویس قانون اساسی تدوین شده است. طی این جلسات، پیش‌نویسی که در خرداد ماه سال جاری به مردم عرضه شده بود، عملاً کنار گذاشته شد، و طرح تازه‌ای ریخته شد. متن تازه دارای محتوی یکدست و همگونی نیست. در آن نکات مثبت و منفی و گاه متضاد وجود دارد.

حزب توده ایران به هنگام عرضه پیش‌نویس، پیشنهادهای مشخص خود را در معرض قضاوت همه مردم قرار داد و هم‌زمان با تشکیل مجلس خبرگان نیز «مردم»، ارگان مرکزی حزب ما، نظریات و ارزیابی‌های متعددی را، به طور مشخص پیرامون مهم‌ترین اصول تصویب شده، منتشر ساخت و در بحث عمومی پیرامون قانون اساسی و چگونگی تدوین آن و محتوی اصول آن شرکت جست. همگان از این پیشنهادهای و ارزیابی‌های آگاهی دارند. ما در هر مورد، آنچه را که به نظرمان مثبت می‌رسید، یعنی مطابق با اهداف انقلاب بود و به پیشبرد آن کمک می‌کرد و یا برعکس، آنچه را که منفی ارزیابی می‌کردیم، یعنی معتقد بودیم که با نیاز زمان و حکم انقلاب ما و خواست توده‌های مردم انقلابی ما مغایر است، با صراحت و به منظور بهبود متن و تطبیق هرچه بیشتر آن با ضروریات عینی تکامل جامعه و مطالبات ترقی خواهانه و انقلابی زحمتکشان ایران ابراز داشتیم. به برخی از این نظریات و پیشنهادهای توجهی نشد، ولی بعضی دیگر مورد توجه قرار گرفت و در متن قانون اساسی انعکاس یافت.

به دنبال اعلام سرپرست وزارت کشور مبنی بر این که قرار است متممی بر قانون اساسی افزوده شود، ما باز در اعلامیه کمیته مرکزی حزب، مورخ ۱۳۵۸/۹/۳، «ضمن پرهیز از ارائه پیشنهادهایی که می‌توان برای تنقیح و تکمیل فروع و جزئیات اصول متعددی از قانون اساسی داد، پیشنهادهای خود را درباره مسایل مهم و عمده‌ای که در تثبیت دستاوردهای انقلاب و تأمین و تضمین پیروزی نهایی آن نقش مؤثری خواهند داشت»، مطرح کردیم. ما در این رابطه و با استفاده از این فرصت بار دیگر مجموعه نظریات و پیشنهادهای خود را برای اصلاح، تکمیل و تنقیح قانون اساسی در اختیار وزارت کشور گذاشتیم، و همه اینها با این امید که این اصلاحات مهم و اساسی به سود تثبیت، تحکیم و گسترش انقلاب ضد امپریالیستی، دموکراتیک و خلقی ایران در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران انجام گیرد و در متمم قانون منعکس گردد.

ما همواره گفته ایم که قانون اساسی باید بازتاب اهداف ضد امپریالیستی، دموکراتیک و خلقی انقلاب بزرگ ما باشد و دستاوردهای خلق های ایران را در همه این زمینه ها تثبیت و تسجیل کند و راه را برای پیشبرد و تعمیق این دستاوردها، یعنی ارتقای انقلاب به مراحل بالاتری باز کند یک چنین قانون اساسی خود صلاح برایی علیه ضدانقلاب - امپریالیسم و پایگاه های داخلی آن - می توانست و می بایست باشد.

طرح قانون اساسی، که اینک به رأی مردم گذاشته می شود، در همه جوانب خود پاسخگوی این انتظارات نیست. در مسئله حاکمیت مردم و تعلق تمامی قدرت به اراده خلق، در زمینه تامین آزادی های سیاسی و اجتماعی، در مسئله ملی، در مسایل مربوط به زنان و حقوق آن ها در جامعه و خانواده، در مسئله حدود و وظایف مراجع قدرت، در مسئله نظام اقتصاد روستایی این نقض بیش از همه به چشم می خورد. در بسیاری موارد میل تدوین کنندگان به این که متن در صورت ظاهر «هرچه اسلامی تر باشد» منجر به آن شده که نه تنها از دقت محتوی کاسته شود، بلکه مطالبی که قاعدتا در قانون اساسی جایی ندارد و یا احکام دینی، که نیاز به تسجیل قضایی آن ها در یک سند حقوقی نیست، در طرح کنونی گنجانیده شود.

با همه این ها حزب توده ایران از همه هواداران خود و همه مردم ایران دعوت می کند که در رفتارند شرکت کنند و به این سند - قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - رأی مثبت دهند.

چرا حزب توده ایران شما مردم ایران را، علیرغم آن که ما قانون اساسی تدوین شده را انعکاس تمام خواست هایتان نمی دانیم، به دادن رأی مثبت فرا می خواند؟

زیرا اولاً در یک ارزیابی کلی، علیرغم نکات منفی یاد شده، در مورد بخش قابل توجهی از اصول عمده، قانون اساسی توانسته است به طور مثبت مسایل مطروحه را حل کند. از این قبیل است فصل امور اقتصادی و اصولی که در زمینه تحکیم استقلال اقتصادی کشور و جلوگیری از استثمار و کمک به زحمتکشان و در جهت قطع چنگال سرمایه های انحصاری امپریالیستی و سرمایه های غارتگر وابسته داخلی از رشته های مهم و حیاتی سیر می کند. یا اصول مربوط به تحکیم استقلال سیاسی و نظامی کشور یا اصل مربوط به رابطه استقلال و آزادی و این که به استناد یکی نمی توان دیگری را مخدوش ساخت. یا اصل نظام شورایی، که اگر چه آن طور که باید خلقی و صریح کاربر نیست، ولی در اساس نظام شورایی را پذیرفته و تثبیت کرده است. یا اصل مربوط به آزادی های احزاب و جمعیت ها و انجمن ها و مطبوعات و غیره. یا اصل مربوط به مسکن و بهداشت و آموزش، که در زمینه های حساسی از مسایل رفاهی و معیشتی، در جهت خواست مردم زحمتکش نوشته شده است.

این ها مواد مهمی است و بر شالوده آنها و با تکیه به آنها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، می توان در راه تحکیم دستاوردهای انقلاب و رسیدن به هدف های والای آن و پیشبرد انقلاب مبارزه کرد.

ثانیا ما شما را به دادن رأی مثبت فرا می خوانیم، زیرا مسئله عمده را حفظ و تحکیم جبهه یگانه همه نیروهای خلقی در نبرد علیه امپریالیسم، به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، و عمالش و بقایای رژیم سابق می دانیم و معتقدیم که باید اتحاد و هماهنگی بین همه نیروها، به ویژه نیروهای راستین چپ و نیروهای راستین مذهبی، که همه طرفدار خط امام خمینی، یعنی جهت گیری قاطع و بی تزلزل ضد امپریالیستی و خلقی هستند، حفظ و تحکیم شود. صف واحد همه مردم پیرامون خط امام، که هم اکنون در رویارویی سرنوشت ساز علیه امپریالیسم آمریکا قرار دارند، عمده ترین وثیقه پیروزی های آینده و مطمئن ترین اهرم پیشرفت در راه آرمان های ضد امپریالیستی و خلقی است. ما نباید اجازه دهیم که این صف واحد، این پیروی یگانه از محتوی ضد امپریالیستی و خلقی خط امام خمینی، رهبر انقلاب، شکسته شود. شرایط مشخص کنونی به نحوی است که هر انقلابی آگاه و علاقمند به سرنوشت انقلاب، هر چند دارای هر طرح و پیشنهاد بهتر و کامل تری برای قانون اساسی باشد، باید بتواند عمده ترین گره مسئله نبرد ضد امپریالیستی، یعنی حفظ و تحکیم

صف واحد نیروهای ضد امپریالیستی را، که در عمل همه با هم در مقابل دشمن مشترک ایستاده اند، تشخیص دهد و نگذارد که مسئله شرکت در همه پرسی یا نحوه رای دادن به آن، به دستاویزی در چنگ دشمن ما بدل گردد و از آن برای شکاندن صف مردم و ایجاد تفرقه و تشتت، یعنی زمینه سازی به سود ضد انقلاب - امپریالیسم و عمال داخلی اش - سوءاستفاده شود.

ثالثاً ما با تمام اهمیتی که برای قانون اساسی، به عنوان مهم ترین سند حقوقی و قضایی کشور و راه گشای پیشرفت های آینده قایلیم، فراموش نمی کنیم که در هر حال این زندگی واقعی و تجربه مردم و مبارزه نیروهای انقلابی است که نقش تعیین کننده را دارد و هر سندی، به هر نحو تدوین و تهیه شود، بدون حمایت مردم و بدون انطباق با نیاز زمان، قدرت اجرایی نخواهد داشت و حداقل آن خواهد بود که با متممی تکمیل شود و نظریات پیشنهادی درست و مطابق با روح زمان و با خواست مردم در آن گنجانیده شود.

ولی در هر حال جهت حرکت تاریخ را جنبش توده ها و اراده دوران ساز آنها تعیین می کند و توده ها هستند که سرانجام مهر خود را بر هر سند و مدرک تاریخی خواهند زد. باید به سر منشأ، به علت، به شالوده توجه کرد و در جهت تاثیر بر آن ها، همراه کلیه نیروهای ترقی خواه و ملی خلق رزمید.

هموطنان!

با حفظ نظریات انتقادی خود، در همه پرسی وسیعاً شرکت کنیم و به قانون اساسی جدید رأی بدهیم. در اینجا به هر حال ما در یک صحنه دیگر در هموردی در مقابل امپریالیسم قرار داریم. تاکنون ما صحنه های متعددی را در این مقابله پشت سر گذاشته ایم. این بار نیز باید بر امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم آمریکا، و بقایای رژیم شاه مخلوع پیروز شویم. بکوشیم تا همه کس ببیند و بداند که سنگرها در این صحنه نبرد نیز همان است و مسئله اصلی همان کسب پیروزی بر امپریالیسم و عمال اوست. نبردهای دیگری در پیش روی است. بکوشیم تا هشیارانه و با آگاهی انقلابی، اصول مثبت قانون اساسی را به حربه ای در این نبرد و برای پیشبرد انقلاب بدل کنیم.

حزب توده ایران در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و با احترام به موازین قانونی که توسط آن تعیین می شود، به خاطر تثبیت، تحکیم و گسترش دستاوردهای انقلاب، به خاطر تعمیق هر چه بیشتر جنبه های ضد امپریالیستی، دموکراتیک و خلقی انقلاب بزرگ ما، به خاطر ریشه کن کردن تمام آثار و عواقب سلطه امپریالیستی در همه شئون زندگی کشور و سیطره نظام فاسد و تباهی آور سلطنت استبدادی، به خاطر تشکیل جبهه متحد خلق، به خاطر تحقق برنامه پیشنهادی حزب ما و خدمت به امر استقلال ایران و دموکراسی، به طبقه کارگر ایران و به توده های زحمتکش خلق ما، به پیکار در راه آرمان های والایی که سی و هشت سال با فداکاری و پی گیری به خاطر آن ها رزمیده، فعالیت خود را سازمان خواهد داد.

هموطنان! بیش از هر وقت هشیاری و تشخیص درست لازم است. لحظات سرنوشت ساز تاریخی هم شور انقلابی و آینده نگری الهام بخش را می طلبد و هم آگاهی و درایت انقلابی و واقع بینی راه گشا را. در خور این لحظات تاریخی باشیم. از هر دو جانب خود را شایسته انقلاب بزرگ ایران و وثیقه مداوم و تکامل آن نشان دهیم. اصولیت کامل و نرمش لازم را حفظ کنیم. شرکت در رفراندوم و رأی مثبت به قانون اساسی نشانی از این شایستگی است.

۱۳۵۸/۹/۶

کمیته مرکزی حزب توده ایران

منابع

- ۱- اصغر شیرازی، نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران، (دین، قانون و مطلقیت قدرت) کتاب چشم انداز، پاریس ۱۳۸۷.
- ۲- محسن کدیور، حکومت ولایتی (اندیشه سیاسی در اسلام ۲)، نشر نی، تهران.
- ۳- فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون (عصر سپهسالار)، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۸.
- ۴- ونسا مارتین، دوران قاجار، چانه زنی، اعتراض و دولت در ایران قرن نوزدهم، ترجمه افسانه منفرد، تهران ۱۳۸۹.
- ۵- مهدی خلجی، نظم نوین روحانیت در ایران، مردمک، چاپ آمریکا ۱۳۹۰.
- ۶- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱.
- ۷- مائشاه الله آجودانی، مشروطه ایرانی، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۳.
- ۸- محمد قوچانی، جمهوری مقدس، تهران، نقش و نگار، ۱۳۸۱.
- ۹- مهدی استعدادی شاد، فراسوی اشتیاق و بیزارگی، نگاهی به میراث روح الله خمینی، نشر البرز، آلمان، ۲۰۱۲.
- ۱۰- حسن یوسفی اشکوری، مروری بر تاریخ حوزه قم از منظر اصلاح طلبی.
- ۱۱- تارنمای اینترنتی مجلس، مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، سامانه قوانین، rc.majlis.ir
- ۱۲- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
<http://majlesekhobregan.ir/>
- ۱۳- (آذرخش)، طرح برنامه کمونیست ها، aazarakhsh.org
- ۱۴- محمد مهدی باباپور، پیش نویس قانون اساسی ج.ا. ایران (از پایان نامه دکترا) <http://www.ut.ac.ir/>
- ۱۵- ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خمینی / [andishegom.com](http://www.andishegom.com/)
- ۱۶- اندیشه ها و سیره سیاسی سید حسن مدرس http://islampedia.ir
- ۱۷- اندیشه سیاسی میرزای نائینی www.aftabir.com
- ۱۸- ماهنامه خیزش، شماره ۲۵، در سایت آذرخش.
- ۱۹- محمد علی حسینی زاده، اسلام سیاسی در ایران، پایان نامه دکترا. <http://sobhan756blogfa.com>
- ۲۰- حکومت اسلامی یا ولایت فقیه (کتاب ولایت فقیه خمینی).
- ۲۱- محمد تقی بهار، تاریخ احزاب سیاسی.
- ۲۲- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، جلد های ۱ و ۲، نشر ناشر.
- ۲۳- فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار، انتشارات خوارزمی، چاپ اول ۱۳۵۱ ه. ش.